غنی کشمیری

احوال و آثار و سبک اشعارِ او

اثر:
دکتر ریاض احمد شیروانی

فهرست مندرجات

موضوع		صفحه
مقدمه		الف
پیشگفتار		ج
فصل اول	مختصری درباره جغرافیای کشمیر و مناظر طبیعی و آب و هوای آن.	۱
	۱. چگونگی بوجود آمدن کشمیر و اساطیر هند در اینباب.	
	۲. تطبیق اساطیر با شواهد علمی زمین شناسی.	
	۳. علت نامگذاری آن سر زمین بکشمیر.	
	۴. موقعیت جغرافیائی.	
	۵. مردم کشمیر و مختصات آنها.	
	۶. کشمیر و شاعران فارسی گوی.	
	۷. مناظر طبیعی و تاثیر آنها بر روح و قلب شاعر.	
فصل دوم	مختصری درباره رواج زبان فارسی در کشمیر.	۲۰
فصل سوم	کلیات اوضاع سیاسی فرهنگی و مذهبی در زمان شاعر.	۴۵
	۱. وضع سیاسی و اجتماعی هند و کشمیر.	
	۲. وضع ادبی و فرهنگی و هنری هند و کشمیر.	
	۳. اوضاع مذهبی و اخلاقی در هند و کشمیر.	
فصل چهارم	ترجمه احوال و شرح زندگی و عقاید و افکار غنی کشمیری.	۱۰۲
	۱. اسم و نسب و لقب.	
	۲. زادگاه غنی.	
	۳. تاریخ تولد.	

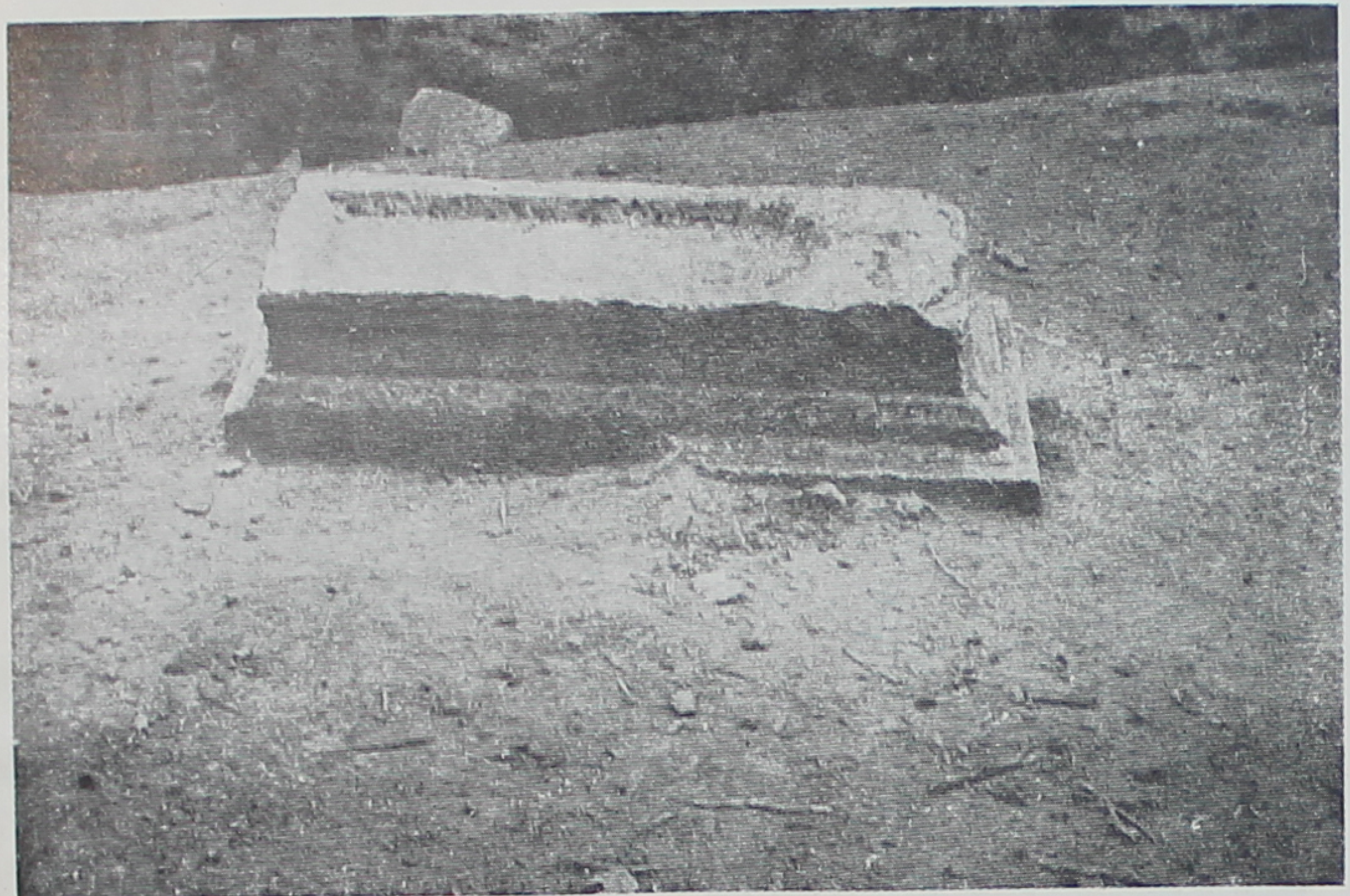
٤- خاندان غني -
٥- تحصيلات - مراتب علمي وشغل -
٦- خصوصيات جسماني غني -
٧- مختصری درباره زندگي غني -
٨- مسافرت -
٩- آغاز شاعری وتخلص -
١٠- معاصران غني -
١١- وفات غني -
١٢- مدفن غني -
١٣- حکایاتی درباره غني -
١٤- سيرت غني وافکار وعقايد او -

فصل پنجم بررسي اشعار غني وسبك آن - ١٧٦
١- تعداد اشعار و ذکر نسخ مطبوعه ومخطوطه ديوان غني -
٢- تحليل اشعار -
٣- نقد اشعار وسبك آن -
٤- برخي نکات دستوری در اشعار غني -
٥- قوافي اشعار -
٦- صنايع بديعي -
٧- تصرفات شعری -
٨- مصطلحات علمي و فلسفي وغيره -
٩- تاثرات از زبان تازی -
١٠- فوائد لغوی -
١١- تاثرات از محيط هند وکشمير -
١٢- غني از نظر ديگران -

فهرست منابع ٢٨٠



رہائشِ گاہِ غنیؔ (محلہ سید حسین بلادوری ، سرینگر)



مزاری نزد منزل غني. محققین دعویٰ دارند
که غني درین مدفون هست.

عرضِ ناشر

«دیوانِ غنیؔ» مدتی است کہ باکوششهای مشترکہ آقایانِ محمد امین دارآب و علی جواد زیدیؔ تالیف شدہ بچاپ رسیدہ است۔ اکنون یک دیوان غنیؔ دیگری کہ آں را آقای شیروانی تالیف کردہ اند تقدیم بخوانندگانِ عزیز می کنیم و متوقع هستیم کہ این تالیف در ضمن شناسائی از غنیؔ بمنزلۂ یک پیشرفت بشمار خواهد آمد۔

غنیؔ برجستہ ترین شاعرِ کشمیر می باشد واُمیدوار هستیم کہ ایں کتاب در همہ جاها کہ شعر غنیؔ دراں خواندہ می شود، اکادمی را متعارف خواهد نمود۔ نظر بایں کہ ایں تالیف اولین کتابی است کہ در آفست چاپ شدہ است، در همہ تالیفهائے کہ اکادمی تا این روز بزبان های اُردو وکشمیر شائع کردہ است، امتیازی بخود خواهد گرفت۔

شهید گنج۔ سرینگر

۲۰ مارس ۷۲ء

محمد یوسف ٹینگ
ڈپٹی سیکرٹری

چھاپ : اعلیٰ پرنٹنگ پریس ۔ دہلی۔
ناشر : سکرتری جمّوں اینڈ کشمیر اکیڈیمی
آف آرٹ، کلچر اینڈ لنگویجز ۔ سرینگر
کتبہ : سرفراز احمد صدیقی۔

مقدمه

کمال خورسندي داریم کتابي که سر از جوزاي ۱۳۴۷ بصورت اوراق متفرقه درشماره های مجلهٔ ژوندون در کابل به نشر رسیده بود اکنون درهند بصورت رساله اي جداگانه طبع میشود . دران وقت اظهار امید کرده بودیم که روزي بر سد این اثر بصورت مستقل چاپ شده بتواند واینك آرزوي مابزودی براورده شد .

این کتاب در شناسائی افکار واشعار یك شاعر برجسته غني کشمیري ونیز درفهم یکی از صفحات دلاویز سبك هندي شعر دری نقش وارزش عالي دارد . شادمانیم که دوست هندی ما - دکتور ریاض احمد شیرواني باینوسیله نتیجهٔ تحقیقات چند سالهٔ خود را به محیط علم وادب که بتاریخ شعر دري علاقمند است تقدیم داشته باینگونه در پیوندهای دیرینهٔ ادبي بین هند و مردمان دري زبان وصله اي مي افزاید .

ادباي افغانستان بطور خاص از نشر این کتاب حسن استقبال میکنند زیرا افغانستان وآن ادبا که ازینجا آمده یا آنرا عبور کرده بسوي جنوب شرق سفر میکردند ، در پرورش و پیشرفت سبك هند سهم برجسته داشتند . امروز افغانستان درجملهٔ چندین رسالت فرهنگي که دارد یکي هم مأمن سبك هندي شعر دري است که سخنوران معاصر چون مرحوم ملك الشعراء عبدالله قاري کابلي و مرحوم استاد عبدالحق بیتاب کابلي شیفتگان آن بودند .

این انتقال متقابل فرهنگ ادب و هنر در تاریخ باستان ریشهٔ عمیق دارد زیرا در آغاز ازمنهٔ تاریخي وپیش از اسلام و همچنان بعد از اسلام جریانات فرهنگي افغانستان ونیم قارهٔ هند را پیوسته مي داشت وگذرگاه هاي کهسار افغانستان عمده ترین دروازه هاي اسیاي مرکزي و جهان شرق میانه بسوي جنوب آسیا بودند .

مؤلف این کتاب در افغانستان وایران داراي دوستان ادبي متعددند . همه چشم آن دارند آثار وکتب دیگري درین زمینه پهناور به کوشش دکتور شیرواني به نشر

برسر تا علایق نیم قارهٔ هند با محیط دري زبان بیش از پیش به اهتمام یك دانشمند گرانمایهٔ هندي، استوار تر شود ـ

کابل ـ ۵ دلو ۱۳٤۹

روان فرهادی

معین وزارت امور خارجه افغانستان

پیشگفتار

شکر و سپاس بیحد و حصر مرخدای را که بفضل و مرحمت آن کردگار متعال و مساعدت اکادمي هنر و فرهنگ وزبان استان جمو و کشمیر این رساله بدست دوستداران باذوق شعر و ادبیات فارسي تقدیم میگردد. نگارش این صفحاتي چند و کاوش اینجانب درباره احوال و آثار و سبك آثار غني کشمیری یکي از معروف ترین شعرای پارسی گوی کشمیر جنت نظیر در اصل حلقه کوچکي است در سلسله گامهای که عده ای از دانش پژوهان برای معرفی و آشنا کردن شعرا و نویسندگان فارسی زبان هند برداشته اند. نویسنده این مقالات درسال ۱۹۶۱ میلادی توفیق یافت بعنوان کارمند سفارتکبرای هند به تهران عزیمت وطی چارسال وچند ماه اقامت خود در آن مرکز علم وادب باکمك و معاونت معنوی استادان گرامی دانشگاه تهران به تدوین این رساله بعنوان پایان نامه جهت دریافت درجه دکترای ادبیات فارسي از دانشگاه تهران بپرازد. در اینجا ذکر این مطلب خالي از دلچسپی نخواهد بود که تعداد زیاد دانشجویان هندی و پاکستاني که برای تحصیلات عالی زبان وادبیات فارسي به ایران وبالخصوص به دانشگاه تهران مراجعه می کنند در ختم دوره تحصیلی خود رساله های متعددی را درباره شعراء و معاریف پارسی گوی که در دربارهای سلاطین افغاني و گورگانی هند بسرمی بردند تالیف نموده اند وجمع آوری ونشر این رسالات بوسیله یکي یا بعضی موسسات علمی هند و ایران و یا افغانستان و پاکستان نه تنها مفید بلکه خدمت بزرگی در راه علم وادب مشترك این چهار کشور مهم منطقه خواهد بود که از هر حیث بایکدیگر نزدیك و ریشه مشترك فرهنگی را دارا می باشند.

انتخاب موضوع احوال و آثار وسبك اشعار غني کشمیری برای پایان نامه درجه

دکترای چندین علت را داشت . اولا آنچه که تا انهنگام درباره شعرا ونویسندگان فارسي زبان هند تهیه شده فاقد شعرای بود که درخطه بي عدیل کشمیر بسر بردند و کمتر کسي بنحو شایسته ای باین موضوع پرداخته بود بنابرین برای اینکه سهمیکه کشمیر در خدمت زبان وادبیات فارسي در هند دارد فراموش نشود بلکه بتوان آنرا آشکار نمود اینجانب معروفترین و برجسته ترین شاعر پارسي زبان کشمیررا که در عین حال ازگویندگان سبك هندی ومعاریف آن مکتب است وخصایص آن سبك بنحو نیکو در سخنش هویدا است انتخاب نموده بمطالعه و تحقیق درباره اوپرداختم . ثانیا افکار واشعاراین شاعر نامدار که شهرت و معروفیت او نه تنها درکشمیر بلکه از سرحدات قاره هندگذشته سراسر خراسان آن زمان راگرفته بود از آوان جواني نگارنده را تحت تاثیر قرار داد و خوب یادم هست سالی از سالیان که هنوز مراحل تحصیلات ابتدائی را بپایان نرسانیده بودم طبق عادت معمول در تعطیلات تابستاني از شهرخود رخت برگرفته برای گذراندن دوره مرخصي به قصبه ایکه داعی مادر گرامیم رحمهم اله در آنجا زندگي میکرد مسافرت نمودم . آن فقیدازادب ودانش بهره وافي واز معرفت و بینش نصیبي کافي برده بود و مانند سایر نجباء وشرفای آن عهد بزبان فارسي علاقه بسیار داشت واشعار وامثال پارسي را همیشه درضمن صحبت ومجالست بعنوان شاهد بزبان میاورد . من بنده که دران عهد تازه مرحله پیمای طریق ادب شده بود بیش از پیش مورد لطف وعنایت آن جناب واقع شد ومرا به استادی از مشایخ قدیم سپرد تا پارسي بیاموزم ومن نیزهر بامداد درکنار آن استاد زانوی ادب به زمین زده به تحصیل کتب ابتدائی چون گلستان وبوستان سعدی و صفوة المصادر و دستور زبان می پرداختم واوقاتي را نیزکه درخانه بسر میبردم از تحسین وتشویق آن بزرگوار محترم برخوردار بودم . روزی درمیان اشعاری که برای مشق بمن تکلیف شده بود این ابیات از خامه آن مرحوم تراوید

ازنم احسان کس دست طلب راترمکن	آبروخواهي بنان خشك چون آینه ساز
برتواضعهای دشمن تکیه کردن ابلهی است	پای بوس سیل از پا افگند دیوار را

چون معني این ابیات را برایم توضیح و تشریح مینمود متذکر گردید که این شعر از غني کشمیری است. این اشعار ونام سراینده از آن هنگام بمصداق " العلم في الصغر

کالنقش في الحجر» در لوح دلم نقش بست واین نخستین باربود که گوشم به اسم شاعری غني نام آشنا میشد . از آنگاه باز که اندك اندك به گلستان ادب فارسي راه یافتم و توانستم مشام جان را با ازهار وریاحین آن بیشتر معطرکنم وباغني که هنوز ، آن بیت حکمت آموزش در سراچه دلم طنین افگنده بود پیوند ارادت استوارگردانم این علاقه و پیوند همچنان باقي ماند تا که فرصتم دست داد توانستم این رساله را تدوین و قدرآن شاعر بلند مرتبت و سخنورکشمیر را حتي الامکان بشناسانم .

روش کار و تقسیم مطالب

در تهیه این رساله به اضافه کردن دو فصل اول مبادرت ورزیده ام . این دوفصل که یکي از آنها " مختصری درباره جغرافیای کشمیر وتاثیر مناظر طبیعي وآب وهوای آن در طبع شاعر» ودیگری تحت عنوان " مختصری درباره رواج زبان فارسي درکشمیر» است. شاید ظاهراً ارتباطي باصل مطلب نداشته باشد ولی بدون تردید برای هرخواننده ، مخصوص خوانندگان افغاني وایراني حایز مطالب تازه وجالبي میباشد ونشان میدهد که زبان دری ازچه طریق بسرزمین کشمیر راه یافت وچگونه نفوذ عمیق و محو نشدني را در زبان و فرهنگ کشمیر وکشمیریان باقي گذارده است . فصل سوم این رساله به اوضاع سیاسي واجتماعي وفرهنگي واخلاقي هند وکشمیر در عهد ما اختصاص یافته وبه سه بخش تقسیم گردیده است .

بخش اول	وضع سیاسي واجتماعي
بخش دوم	وضع ادبي وفرهنگي وهنری
بخش سوم	وضع مذهبي واخلاقي

فصل چهارم رساله درباره سرگذشت وزندگي شاعر وافکار وعقاید اواست و در فصل پنجم اشعار غني و سبك آنرا بررسي نموده به نقد آن پرداخته ام .

در باب احوال و شرح زندگي غني باید متذکر گردید که شخصیت این شاعر نامور و معروف سرزمین کشمیر مانند سایر رجال مشرق زمین در پرده ابهام مستور ودرمیان داستانهای دور از حقیقت نامفهوم باقي مانده است – بنا براین نگارنده که

سه قرن بعد از فوت شاعر بمطالعه و تحقیق درباره او پرداخته است مشکل مینمود تا حقیقت را از افسانه وواقعیت را از داستان جدا سازد. تذکره نویسان ایران و هند درباره غني مانند بیشتر شعراء ومعاریف دیگر جز عباراتي در توصیف و تعریف و انتخاب اشعار و یکي دو داستان بي اساس چیزی ننوشته اند واین امر کار بنده را مشکلترساخته است. بنا براین اساس کار را بر تجزیه وتحلیل مطالب تذکره نویسان وتطبیق آن (تا جائیکه مقدور بود) باگفته خود شاعر نهادم و در مورد اقوال ضد و نقیض از قول خود شاعر که شاید قبل ازین هیچکس درباره او باین کار مبادرت نورزیده بود استشهاد جسته ام وسعی نموده ام شخصیت شاعر بزرگ کشمیر را از تاریکي داستانها وحکایات بي اساس بیرون آورده در حلقه ادب دوستان وسخن شناسان متعارف نمایم و بنحو شایسته بشناسانم. بطور خلاصه تا جائیکه توانسته ام از کاوش و جستجو کوتاهي نکرده واز پرسش ننگ نداشته ام تا آنچه که گرد آمده است باهمه بیمقداری بیکبار خواندن بیارزد و قضاوت این موضوع که تاچه اندازه توانسته ام هدف خود را تعقیب نمایم با خوانندگان باذوق است.

در پایان این گفتار واجب است از همه اولتر مراتب امتنان قلبي خودرا بحضور استاد ارجمند جناب آقای دکترحسین خطیبي که رهنمائی این بنده را هنگام تالیف این رساله در دانشگاه تهران قبول فرموده بر من منت گذاشتند تقدیم بدارم. سپس از دانشمند گرانمایه وادیب وسیاستمدار بلند پایه افغانستان اعني جناب دکتر روان فرهادی که با نوشتن مقدمه این کتاب برارزش آن افزوده اند مراتب شکر وسپاس خود را اظهار نمایم. همچنان براین بنده است که تشکرات قلبی خود را بحضور جناب آقای تي آن کاول سفیر کبیر اسبق هند در ایران و دبیر کل وزارت امور خارجه هند که در نتیجه بذل مساعي آن ذات گرامي این رساله بشکل کتاب مستقلي بکمک ومعاونت اکادمي هنر وفرهنگ وزبان جمو وکشمیر بزیور طبع آراسته میگردد تقدیم بدارم. در آخر این مقال از کمک ومعاونت دوست گرامیم آقای احمد طاهری عراقي که در تحریر این رساله بمن کمک های شایاني نموده اند واز مساعي رفیق عزیز جناب محمد بشیر رفیق مدیر اسبق باکفایت مجله وزین « ژندون »

کابل که در سال ۱۳۴۷ رساله اینجانب را بالاقساط چاپ نموده تذکر داده از همکاری و تشویق آنها سپاسگذاری مینماید.

باشد که مورد پسند و تقدیر صاحبان نظر واقع گردد — ومن الله التوفیق ولا قوة الا بالله.

دکتر ریاض احمد شیروانی

ریاض احمد شیروانی

فصل اوّل

مختصری درباره جغرافیای کشمیر مناظر طبیعي وآب وهوای آن

کشور پهناور هند از هرحیث مظهر تنوع ونمونه بارز وحدت درکثرت میباشد.
مردم این سرزمین دارای ادیان مختلف، فرهنگهای متنوع وزبانهای گوناگون میباشند.
طبیعت نیز این خاك پهناور را از تمام مزایا ونعمتهای جهاني سهم فراواني اعطاء کرده
است - این کشور بزرگ که بیشتر به یك شبه قاره شباهت دارد دارای مناطقي است که از
لحاظ آب وهوا مناظر طبیعي و وضع جغرافیائي کاملاً بایکدیگر متفاوت بل متغایراست.
کشمیر که ازقرنهای متماری قسمتی ازهند بوده منطقه ایست وسیع وپهناورله دست
طبیعت چون مشاطه ای ماهرآن سرزمین را بازیبائي وجمال غیرقابل وصف زینت داده
است - این خطه دردامنه کوههای پربرف قراردارد که مانند پاسبان کهنسال لباس سفید
دربرکرده آمادهٔ نگهباني هستند - این کوههای بلند که قله های رفیع آن همواره مستور از
برف است ازسلسلهٔ جبال معروف همالیا یعني "خانهٔ برف" میباشد - وادی کشمیر
با درازای ۱۲۸ کیلومتر و پهنای تقریباً ۴۰ کیلومتر درپای این کوههای سربفلك کشیده
قراردارد - این قطعه زمین با عظمت طبیعي وخداداد ومرغزارهای سرسبز وکشتزارهای
زعفران وجنگلهای انبوه ودریاچه های آرام وباغهای خوش آب وهوا وچنارهای باشکوه
وآبشارهای خروشان وچشمه سارهای ولوله انگیز همواره الهام بخش ساکنین و
جهانگردان بوده وهست.

چگونگي بوجود آمدن کشمیر واساطیر هند دراینباب

هندیان را درباره بوجود آمدن این وادی بیضوی شکل اساطیر وافسانه های
است وچنانکه بعداً خواهیم دید این داستان ها بافریضه های علمي زمین شناسي نیز

مطابقت دارد - برطبق این اساطیر ملیون ها قرن پیش این وادی بشکل یك دریاچه عمیق که ژرفای آن به چند صد متر میرسد پدیدار گشت - ربة النوع شکتی (SHAKTI) که مظهر شیوا (SHIVA) یکي ازخدایان ثلاثه هندو است در محلي بنام ستي سر (دریاچه ستي) بشکل آب زلال مصفي ظاهر گردید - بعد از مدتي یکي ازاهریمنان خونخوار بنام جلدیوا (JALDEEVA) (یعني آب آفرید) براین دریاچه تسلط یافت وبا پیروان و مریدان خود وضع آشفته ای در جوار این دریاچه بوجود آورد - روزی کشپ (KASHAP) نوهٔ برهما (خدای آفریننده ونگاهدارنده ویکي ازخدایان ثلاثه هندو) ازجنوب هند برای زیارت مکانهای مقدس به شهر جالندرا (واقع دراستان پنجاب) قدم نهاد ومتوجه گردید که تمام قسمت شمال غرب کشور بعلت خرابکاریهای آن دیو ویران شده است - کشپ در صدد نابودی آن اهریمن برآمد وبرای رسیدن این منظور بعبادت وریاضتهای مذهبي پرداخت تا مگر بتواند توجه خدایان را بخودجلب و از آنها برای موفقیت در این کاراستعداد بطلبد - زحمتهای کشپ بثمر رسید و بعد از ریاضات شاقه وطولاني خدایان ثلاثه (برهما - وشنو و شیوا) براوظاهر گردیده وعده کمك به او دادند - قبل ازین ایندرا (INDRA) خدای رعد وباران بکمك همدستان خود برای نابودی وازبین بردن این دیو مهیب کوششها نموده چندین نفرازمریدان اورا کشت وآنهائیکه ازدستش فرار کردند زیرآب دریاچه مخفي شدند - کشپ با کمك وشنو (VESHNU) بجنگ اهریمن درآمد - این اهریمن ازترس وشنو زیرآبها ناپدید گردید ولي وشنو بشکل گرازنر قوی الجثه (که به زبان سانسکریت وراهه (VRAHA) میگویند) درآمده بایك ضربه شدید شگاف بزرگي درکوه بوجود آورد که در نتیجه آب بجریان درآمد ودریاچه خشك گردید واین محل باسم وراهه مولا (VRAHA MULA) (بارا مولا) (۱) معروف شد - اهریمن مخوف چون نمیتوانست با قوای خدایان ثلاثه بجنگد به محلي که اکنون شهر سرینگر واقع است پناه برد ولي بالاخره

---

(۱) باره مولا شهر بیست کوچك که در ۳٤ میلي سرینگر پایتخت استان جمو وکشمیر به ارتفاع ۵۱۰۰ پا واقع است.

دستگیر وکشته شد و پیروان او که جان از دست سربازان خدائي بسلامت بردند بمحل های دور و دراز فرار کردند . دیری نگذشت که حوزهٔ خشك شده آباد گردید ولي چون زمستان فرامیرسید مردم بعلت سرمای غیرقابل تحمل بسوی جنوب بحرکت درمیآمدند واهریمنان دو مرتبه براوضاع مسلط مي گشتند . سالي از سالها برهمني درغاری پناهنده شد وتصمیم گرفت درطول زمستان همانجا بماند ولي چون زمستان سر رسید واهریمنان بر این وادی تسلط یافتند برهمن سالخورده را دستگیرکرده آزار دادند وسپس به محلي بنام نیل ناگ (چشمه سارنیلي) برده در دریاچه ای غرق نمودند . این برهمن پارسا چون به ته دریاچه رسید خود را جلوی قصر نیل ناگ (خدای مارها) پسرکشپ دید . بحضور او باریافت و داستان مصایب وآلامي که از دست اهریمنان دیده بود برای او بازگفت . نیل ناگ بکمك او پرداخت وکتاب مقدسي را بدو داد تا پیروی از دستورهای آن کتاب مردم را از ایذا وآزار عفریتان محفوظ دارد . این برهمن پس از بازگشت بوادی اصول ومباني آن کتاب را بمردم آموخت ودر نتیجه آنها توانستند در زمستان نیز در وادی کشمیر زندگي کنند و از دست عفریتان محفوظ بمانند وبدین ترتیب این قطعه زمیني که تاکنون جایگاه دیوان و عفریتان بود به آبادی انساني مبدل گردید .

تطبیق اساطیر با شواهد علمي زمین شناسي

داستان بوجود آمدن وآبادی کشمیر بنحوی که در فوق گذشت ظاهرا افسانه ای بیش بنظر نمي آید ولي تحقیقات ابتدائي وپژوهش های علمي زمین شناسي با وقایع این داستان تطبیق میکند ونشان میدهد که حوزه کشمیر در زمان پیش از تاریخ یك دریاچا وسیعي بوده است وصخره سنگ ریگي که درغرب وادی قرار داشته در نتیجه طوفان و سیل وتغییرات بزرگ ارضي سائیده شد وشگاف برداشت . همچنین درهٔ موسوم به بارا مولا نیزدر نتیجه ریزش مداوم آب عمیق تر گردید وآب این دریاچه ازاین راه بطرف پائین جاری شد ولي این کار که نتیجه تغییرات طبیعي بوده آهسته ودرمدت طولاني صورت پذیرفت وشاید صدها سال گذشت تا آب دریاچه تخلیه وخشك شد وبرای آبادی وکشاورزی حاضر وآماده گردید . درآن زمان هوای این منطقه که درکنار کوههای

پربرف قرار داشت آنقدر سرد بود که زندگي کردن در آنجا امکان پذیر نبود - فقط در تابستان چادر نشینان درین منطقه بسر میبردند و همینکه فصل زمستان فرامي رسید بسوی جنوب رهسپار میشدند ولي باگذشت زمان وسپری شدن مدتي دراز هوای این منطقه روبه اعتدال گذاشت و وادی کشمیر مناسب زندگي گردید و بتدریج اجتماعات انساني در آن تشکیل شد وآنان به کشاورزی و دیگر امور حیاتي پرداختند -

علت نامگذاری آن سرزمین بکشمیر

در مورد علت نامگذاری این قطعه زمین به کشمیر نیز اختلاف زیاد وجود دارد - طبق افسانه ای که ذکر گردید چون کشپ (KASHAP) قهرمان داستان بر عفریت مخوف پیروز شد واین قطعه زمین آباد گردید اسم آن را به افتخار نجات دهنده اش "کشپ مر" نهادند که مرکب است از اسم قهرمان "کشپ" و پسوند " مر" که بزبان سانسکریت معنی محل ومقام دارد واین اسم بمرور ایام وکثرت استعمال به کلمه کشمیر مبدل گردید (۱)

انسایکلوپیدیا بریتانیکا در ضمن کشمیر میگوید -" در همان ابتدا اسم این سرزمین را بزبان سانسکریت کشمیر گذاشتند - قدیمي ترین ساکنان کشمیر بقول راج ترنگیني - RAJ) (TRINGINI - مردماني بودند باسم ناگا (که بمعنای مار است). نژادهای دیگری که در این سرزمین وکوهستانهای همجوار آن زندگي میکردند گاندهاری، کاسا و درادها نام دارند واحتمال میرود واژه کشمیر از نام کاساها گرفته شده باشد - مهابهارتا اساطیر هندی کاسمیرا ودرادها را از نژادهای کشاتریا (KSHATRIA) (جنگجو) شمال هند بشمار میآورد (۲)

دکتر صوفي درکتاب خود بنام "کشیر" (KASHIR) درباره نام گذاری کشمیر چنین مینویسد "اسم سابق ستي سر باسم کاسمیرا مبدل گردید و معني آن قطعه زمیني است که آب (کا) آن بوسیله باد (سمیرا) خشک شده باشد - عقیده دیگر اینست که کلمه کاسمیر الغتي است ازلهجه پراکریت (PRAKIRIT) .این واژه که از دو جزء کاس (یعني فضا) و میر

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول تالیف پیر غلام حسن کویهامي ص ۵۲ - ۵۳

(۲) Encyclopaedia Britannica 14th edition vol. XIII, page 290

(یعني کوه) مرکب شده معني فضای بین دو لوه میدهد وچنانچه به موقعیت جغرانیای این وادی بنگریم معلوم میشود که کشمیر همچون آوندی ژرف درمیان کوههای بلند قرار گرفته است -

عقیده دیگر اینست که کشمیر یا کشیر اسمي است که ساکنین آنجا بعلت سکونت نژاد "کش" به آن سرزمین داده اند - کش ها یکي از قبایل سامي بوده که شهر کاش دربخش بخارا (درراه سمرقند وبلخ) که اکنون باسم "شهرسبز" معروف است وشهر کاشان در ایران وکاشغر در استان ترکستان چین را آباد کردند ودراینصورت کلمه کشمیر مرکب است از "کش" که نام قوم مذکور است و "یر" که مثل "آن" در "کاشان" و "غر" در "کاشغر" پسوند مکان - ولي این عقیده هنوز کاملاً محقق نشده است وفقط سرلوکاس کینگ (SIR LUCAS KING) آنرا در دیباچه توزك بابری (ترجمه انگلیسي) ذکر کرده است (۱) - دراسماء بلاد وقراء غیر از کاشان وکاشغر که فوقاً گذشت نامهای دیگری میبینیم که احتمالاً باجزء نخست "کشمیر" یکي است مانند "کاشان" (ازشهرهای ترکستان) (۲) و "کاشان" (ازشهرهای ماوراءالنهر) (۳) وکاشکن (ازقرای بخارا) (۳) و "کاشکان" (ازقراء کازرون فارس) (٤) وکاسن (ازقراء ماوراءالنهر) (٤) وکشفل (ازقراء آمل طبرستان) (۵) وکشمر (ازقراء نیشابور) (٦) وکشمر (ازبلاد ترکستان) (۷) که "آنرا کشمي نیزگفته اند" (۸)

---

(۱) کشمیر - دکتر صوفي غلام محي الدین جلد اول - ص ۱۲

(۲) معجم البلدان طبع بروت ج ٤ ص ٤۳۰ - صفي الدین عبد مومن بغدادی در مراصد الاطلاع علي اسماء الامکنة والبقاع (طبع ۱۳۷٤ ج ۳ ص ۱۱٤۳) ذیل "کاسان" نویسد: من قری کازرون بفارس -"

(۳) معجم البلدان ج ٤ ص ٤۳ ومراصد الاطلاع ج ۳ ص ۱۱٤۳

(٤) معجم البلدان ج ٤ ص ٤۳۰

(۵) معجم البلدان ج ٤ ص ٤٦۲

(٦) معجم البلدان ج ٤ ص ٤٦۳ در مراصد الاطلاع "کشمیر" ضبط شده است -

(۷) نزهت القلوب: حمدالله مستوفي طبع دبیرسیاقي ص ۱۷۵ وفرهنگ آنندراج طبع تهران (ج ۳ ص ۱۱٦۳)

(۸) فرهنگ انجمن آرای ناصری .... مولف افزاید "گمان آن است مخفف کشمیر باشد"

بهر حال کشمیر اسم قدیمي است و تجزیه وتحلیل این کلمه هنوز هم مورد بحث واختلاف زبان شناسان میباشد. منابع ومراجع خارجي از ابتدای تاریخ آن سرزمین آنرا فقط باسم کشمیر یاد کرده اند وبقول دکتر ستین (DR. STEIN) دانشمند بزرگ انگلیسي که تحقیقات زیادی درباره کشمیر بعمل آورده میتوان بادلایل ومدارک استعمال کلمه کشمیر را از ۲۳ قرن پیش جستجو کرد ولي خود این اسم خیلي بیش از آن قدیمي تر است. ساکنین کشمیر خاك خود را کشمیر و مردم وزبان خود را کاشور یا کوشور میگویند وظاهرا هردو کلمه با تغییر مختصری از ریشه همان کلمه کشمیر اخذ شده است.

گاهي شعرای ایران کشمیر را بصورت "کشمر" تخفیف کرده اند وپیدا است مراد از آن غیر از "کشمر" از شهرهای ترکستان است چه هیچیك از اوصاف محدوده با "کشمر" ترکستان مطابق نیست وخاص کشمیر است. خواجوی کرماني گوید:

شه آسمان قدر دریا دل آنکو — زسهمش همه چین وکشمر بلزرد (۱)

ونیز گوید:

همنشین ماهرویان ختا وخلخم — همدم نسرین بران قندهار وکشمرم (۲)

موقعیت جغرافیائي

وادی کشمیر که جزوی از استان جمو وکشمیر در شمال هند میباشد دارای دو بخش است. بخش اول بنام آننت ناگ وبخش دوم باسم بارا مولا معروف میباشد ــ مساحت این وادی در حدود ۵۱۳۰ کیلو متر مربع است که تقریباً یك سوم خاك سویس میباشد. این وادی بیضوی شکل خوش آب وهوا درحدود یك میلیون ونیم جمعیت دارد وگذشته از اهمیتي که این وادی از لحاظ مساحت وجمعیت دارد از حیث زیبائي وتنوع ووجود مناظر بدیع ومرایای دلکش عدیم النظیر وبي مثال است چنانکه اگر سیاحي از فلات هند بسوی کشمیر مسافرت نماید در ارتفاع هرصد پا باگل وگیاه وهوای مختلف روبرو میشود ودر مسافت کوتاه

---

(۱) دیوان خواجه مصحح سهیلي خوانساری ص ۲۴

(۲) ایضاً ص ۸۱

۴۵ کیلومتری از هوای گرم وسوزان به منطقه سرد وخوش آب وهوا میرسد -

وادی کشمیر باوجود یکه ارتفاعش بین ۱۵۸۵ و ۱۸۲۹ متر از سطح دریا است ولي هوای آن مانند سایر جاهائیکه درین ارتفاع قرار دارند سرد وزننده نیست وعلتش آن است که دورادور این قطعه زمین کوههای بلند ومرتفع وجود دارند که آنرا از هوای سرد شمالي و باد تند وسوزان جنوبي محفوظ ومصئون میدارد. کوههای که گرد این وادی حصار کشیده اند تقریباً از ۸ هزار تا ۱۷ هزار پا ارتفاع دارد - درجه حرارت سرینگر که در قلب کشمیر قرار دارد از ماه ژانویه تامیانه فوریه (از نیمه ۶ دیماه تا آخر بهمن) ۳۵ درجه فارن هیت وازماه ژوئیه تا نیمه اوت (از وسط تیرماه تا وسط شهریور) ۸۰ درجه میباشد - فصل پائیز از سایر فصول سال زیباتر ودلکش تراست - ودراین فصل هوا صاف وآنتابي است ولي شبها تدری خنك وروح پرور میباشد - درماه زمستان بسختي سرد میشود وحتي پست ترین نقاط وادی کشمیر پربرف برده ودر آن حال نیز جلوه ای فریبنده وزیبا دارد -

مردم کشمیر ومختصات آنها

مردم کشمیر باچشمان درشت وآبي بیني بلند وباریك قامت موزون واعضای متناسب دارای مختصاتي هستند که آنها را از مردم ونژاد های دیگر مشخص میسازد وتوجه دیگران رابخود جلب میکند - سیاحان خارجي بویژه اروپائیانیکه از قرن شانزدهم پا به این وادی گذاشتند عقیده آنها براینست که کشمیریان با یهودیان ویا با یکي از اقوام عبری نژاد رابطه نزدیکي داشته اند - (۱)

مردم کشمیر هنرمندان وصنعتکاران نیکو هستند ودر امور کشاورزی ، باغباني و بستانکاری مهارت دارند - کشمیریان علاوه برصنعت شالبافي که در تمام دنیا شهرت دارد در کارهای دستي دیگر چون قلم زني روی چوب ویا ظروف نقره ومس وبرنج وغیره توانا وماهر اند - آنان نیز چون سایر هنرمندان مشرق زمین در فقر وتنگدستي بسرمیبرند و بقول شاعر:

---

(۱) کشمیر جلد اول تالیف دکتر صوفي غلام محي الدین - دانشگاه پنجاب - لاهور - ۱۹۴۹ ص ۱۶

ندیدم در بسیط دهر هرگز　　هنرمندی چو او محتاج نانی

فرنسیس برنیر سیاح معروف فرانسوی در کتاب سیاحتنامه خود مینویسد :

"کشمیریان مردمان بذله گو نکته سنج وزیرکي هستند ونسبت به سایر هندیان با هوش تراند - در شعر و علوم از ایرانیان دست کم ندارند ودر عین حال اشخاص زحمت کش ومستعدی مي باشند (۱)

نویسنده دیگری بنام ژرژ فورستر که در اواخر قرن هجده باین سرزمین مسافرت کرد عقیده دارد که مردمان کشمیر اشخاصي با روح وپرنشاط هستند وبه خوش گذرانی متمایلند . هر کشمیری هر قدر هم که فقیر و بینوا باشد وقتي اندك پولي بدست آورد بیدرنگ با دوستان وآشنایان بطرف دریاچه روی میآورد وتا آخرین درم آن را با دوستان بعیش و عشرت صرف میکند. (۲)

کشمیریان طبعاً متمایل به تصوف وعرفان ومردمان با ذوق ومتخیل هستند واین خاصیت به علت محیطي است که در آن زندگي میکنند. کوههای پربرف ، رودخانه ها وچشمه سارهای مصفي وگوشه های ساکت وعاری از هیاهوی دنیوی که در این وادی بکثرت یافت میشود اقتضای خیال پروری وشعر دوستي در آنان میکند. این وادی زیبا و آرام مهد مقدسین ومردم تارك الدنیا ویوگیهائیکه به ریاضتهای شاقه میپردازند بوده است. مذهب بودائي که از قرن سوم قبل از مسیح تا قرن چهارم میلادی یعني برای مدت هفتصد سال در این سرزمین نفوذ داشت واصول وفلسفه ودانتا وتعلیمات تصوف اسلامي عواملي بوده اند که یکي پس از دیگری طبع مردم کشمیر را در قالب فلسفه وعرفان ریخته و یا در ترویج وتشدید آن کمك کرده اند. ساکنین این سرزمین همیشه در عقاید مذهبي

---

(۱) Travels in the Mughal Empire, Dr. Francis Bernier, Oxford University Press, 1914.

(۲) Journey from Bengal to England through the northern part of India, Kashmir, Afghanistan and Persia and into Russia by the Caspian Sea — Forstar George, London, 1808.

خرور راسخ ومتعصب بوده وحتي راه افراط پیموده اند باین معني که با تقلید کورکورانه از مباني واساس دین دیده پوشیدند وبخرافات چون فالگوئي وغیب گوئي وتعبیر خواب وطلسم وجادوگری معتقد میباشند -

زنان کشمیر از زیبا ترین زنهای دنیا بشمار میروند - آنان دارای رنگ سرخ وسپید چشمان سیاه گیسوان مشکي ودراز قامت وقیافه جذابي میباشند - حسن وزیبائي کشمیر وکشمیریان الهام بخش شعراء وبالاخص شعرای فارسي زبان بوده است چنانکه خواجه شیراز فرماید -

به شعر حافظ شیراز میگویند ومیرقصند سیه چشمان کشمیری وترکان سمرقندی

وملا ظهوری حسن خدا داد کشمیریان راچنان محبوب ومقدس میشمارد که بدانان سوگند یاد میکند -

به ترکان غارتگر صبروهوش به کشمیریان ملاحت فروش

وشاعرما ملا طاهر غني کشمیری اظهارات ظهوری راتائید میکند ومیگوید -

کشمیراز صباحت روشنگر جمال است حسن سیاه اینجا گرهست خال خال است

یکي از مختصات اهالي کشمیر صلح جوئي وآرامش طلبي آنانست واین خود از نتایج تعالیم سودمند مذاهب وطرایق بزرگ خاصه تصوف درین سرزمین است -

کشمیر بسبب ارتباط قدیمي باهند دارای تمدنی است که درنتیجه اختلاط فرهنگهای بودائي و هندوایزم واسلام بوجود آمده است - در این وادی بهشت آئین که جزوی از خاک هند است اکثریت مردم بردین اسلام اند وتعداد غیر مسلمانان بیش از ۱۵ درصد نیست ولي همآهنگي درطرز زندگي لباس خوراک ورسوم وسنن اجتماعي وحتي طرز فکر ونوع اندیشه چنان این افراد مختلف العقاید را بهم نزدیک گردانیده است که کس را قدرت تشخیص هندو از مسلمان ومشرک از موحد نیست - گذشته از این کشمیریان مردماني با استعداداند ودر تمام زمینه های ادبي وهنری کارهای نمایاني انجام داده واشخاص برجسته ای باجتماع بشریت تحویل داده اند که نام آنها همیشه در تاریخ زنده جاوید خواهد ماند -

---

کشمیر و شعرای فارسي گوی :

زیبائیهای که نقاش طبیعت به وادی کشمیر ودیعت نموده و بدایع و غرایبیکه از فلک صورتگر آفرینش صورت بسته آن سرزمین را در جمال و زیبائي شهره آفاق گردانیده و از فرط صفا وخرمي ضرب المثل خاص وعام ساخته است. شاعران پارسي گوی از دیر باز کشمیر را به زیبائي و داشتن زیبایان ستوده اند ولي گنجاندن اقوال تمام سخنوران درباره کشمیر درین وجیزه موجب اطناب واطاله کلام شود بنا برین در این مقام فقط برای نمونه بنقل قول برخي از اساتید متقدم ومتاخر ووجه بیان ومقال آنان میپردازیم.

شاعران پارسي بعلل چند از کشمیر یاد کرده واوصاف خاص برای آن برشمرده اند واز جهاتي مختلف کشمیر نزد آنان شهرت داشته است که ذیلا برخي از آنها رامیشماریم.

۱) چنانکه میدانیم سلطان محمود غزنوی بکشمیر لشکر کشید وبدین مناسبت شعرای دربار وی اشعاری سروده اند واز آنجمله فرخي سیستاني است که قصایدی در اغراء محمود بفتح کشمیر دارد واز جمله قصیده ایست بمطلع ـ

هنگام گل است ای بدورخ چون گل خودروی — همرنگ رخ خویش بباغ اندر گل جوی

که دران میگوید

مارا ره کشمیر همي آرزو آید — وقتي ره غزو آید وهنگام تگاپوی

گاهست که یکباره بکشمیر خرامیم — از دست بتان پهنه کنیم ازسربت گوی (۱)

ودر اکثر مواضع دیوانش هرجا که از کشمیر نامبرده از لشکر وفتح وستدن وجهانگیری سخن بمیان آورده چنانکه در مدح امیرابواحمد محمد بن محمود غزنوی گوید

باش تاباپدرخویش بکشمیر شوی — لشکر ساخته خویش بکشمیر بری (۲)

ودر ستایش عضد الدوله امیریوسف گوید

او همان است که پیش توستد — درهٔ کشمیر از لشکر رای (۳)

---

(۱) دیوان فرخي سیستاني مصحح دبیر سیاقي تهران ص ۳۶۵ (۲) ایضاص ۳۷۸
(۳) ایضا ص ۳۸۸.

و نیز در قصیده ای دیگر در مدح همان امیر گوید

آن میر جهان گیر که با لشکر کشمیر آن کرد که با کبک کند باز شکاری (۱)

دیگر از شعرای که بعنوان "فتح" از کشمیر یاد کرده اند قاآنی است که در قصیده ای در مدح تهرمان میرزا حکمران آذر بائیجان گوید

باش تا عزم مملکت گیرش فتح کشمیر و تند هار کند (۲)

۲) دیگر موضوعاتیکه شاعران درباره کشمیر گفته اند سرسبزی و شادابی و آبادانی وخرمی است چنانکه قاآنی در قصیده ای که در وصف شیراز و مدح معتمد الدوله منوچهر خان سروده است گوید

بویژه اکنون کز عدل حکمران جهان شدست حیرت کشمیر و غیرت فرخار (۳)

۳) دیگر توصیف کشمیر است بداشتن زیبا رویان پری پیکر و ماهرخان دلبر که بوجوه مختلف بیان شده است

الف) بت کشمیر یا صنم کشمیر (٤) فرخي گوید

تا ز کشمیر صنم خیزد واز تبت مشك همچو کز مصر قصب خیزد واز طایف ادیم (۵)

منوچهری راست —

بیار ای بت کشمیر شراب کهن پیر بده پر و تهي گیر که مان نیك نبر داست (٦)

قطران تبریزی گوید —

ای بخوبي بربتان کابل و کشمیر میر ماندم از بس کاوری در وعده ها تاخیر خیر (۷)

امیر معزی گوید —

پیام دارم کز روی زرد و ناله زار بزر و زیر همي مانم ای بت کشمیر (۸)

---

(۱) ایضا ص ۳۹۱ (۲) دیوان قاآني مصحح محمد جعفر محجوب تهران ۱۳۳٦ ص ۱۷۷ (۳) دیوان قاآني ص ۳٦۹ (٤) سابقه بت پرستی کشمیریان و وجود بتخانه های آندیار را نباید از نظر دور داشت (۵) دیوان فرخي ص ۲٤۵ (٦) دیوان منوچهری مصحح دبیرسیاقي تهران ۱۳۲٦ ص ۱۷۵ (۷) تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی مصحح محمد عباسي تهران ۱۳۳۷ ص ۷۸ (۸) دیوان معزی باهتمام عباس اقبال تهران ۱۳۱۸ ص ۳۳۷

خواجو کرمانی گوید —

دامن خرگه بر افگن ای بت کشمیر سرو قباپوش و آفتاب جهانگیر (۱)

و مولانا جامی فرماید —

زکشمیری بتان دین بر انداز دلم بتخانه کشمیر گردد

ب) نقش و نگار کشمیری و نسبت نقش و روی مه جبینان و پریچهرگان بکشمیر

امیرالدین اخسیکتی گوید —

راغ از تو پر از متاع خرخیز باغ از تو پر از نگار کشمیر (۲)

قطران تبریزی گوید —

نقش چو رویش نداشتند بکشمیر سرو چو قدش نکاشتند بکشمیر (۳)

و شیخ اجل سعدی فرماید —

آن کیست که میرود به نخچیر پای دل دوستان به زنجیر

همشیره جادوان بابل همشیره گلرخان کشمیر

امیر معزی گوید —

بلند قامت ایشان چو سرو در کشمر بدیع صورت ایشان چو نقش در کشمیر (٤)

قاآنی گوید —

با قامت یاری چو توگیتی همه کشمر با چهر نگاری چو تو عالم همه کشمیر (۵)

نیز او راست —

عشوه یک کابل سماع و غمزه یک بابل فسون نازیک شیراز شوخی چهره یک کشمیر فن (٦)

ج) جادوی کشمیر — فقط در کلام شیخ عطار مشهور شد که گوید —

نرگس جادوت دل من ربود گفت که این جادوی کشمیر کرد (۷)

---

(۱) دیوان خواجو کرمانی مصحح سهیلی خوانساری تهران ۱۳۳٦ ص ۲٦۸ (۲) دیوان اثیرالدین اخسیکتی مصحح رکن الدین همایونفرخ تهران ۱۳۳۷ ص ۱٦۹ (۳) احوال و اشعار رودکی سعید نفیسی تهران ۱۳۱۰ ج ۲ ص ۱۰۷۹ (٤) دیوان معزی ص ۲۵۸ (۵) دیوان قاآنی ص ۳٤٤ (٦) ایضا ص ۵۸۰ (۷) دیوان عطار مصحح سعید نفیسی تهران ۱۳۱۹ ص ۱۲٦

٤) در کلام بعضي سخنوران کشمیر بعنوان نقطه های بعید بل آخرین حد جغرافیائي یاد شده است چنانکه امیر معزی در مدح سنجر گوید —

در به کشمیر برد حاجب تو تاختني	افتد زلزله در جان امیر کشمیر (۱)

ونیز در قصیده دیگر گوید —

آثار اوست از حد کشمیر تا بروم	اخبار اوست از درچین تا به میروان (۲)

وخواجو کرماني در مدح خواجه زین الدین علي گوید —

موجب حکم ترا مطاوع ومنقاد	از درکشمیر تا نواحي طمغاج (۳)

وقاآني در مدح محمد شاه غازی گوید —

از سطوت تو ویله به خوارزم وبخارا	از صولت تو مویه به کشمیر ولهاور (٤)

ونیز در قصیده ای در مدح عباس میرزا گوید —

از چار طرف توپ دژ آهنج زخاکش	در چار محل چار که آورده فراهم
یك کوه بخوارزم ودگر کوه بکرمان	یك کوه بکشمیر ودگر کوه به دیلم (۵)

ونظامي گنجوی گوید —

یکي گفتا که در اقصای کشمیر	نباشد از لطافت هیچ تقصیر
مقام خوبرویان آن زمین است	بخوبي رشك فردوس برین است

مناظر طبیعي وتاثیر آنها برروح وقلب شاعر

کشمیر از لحاظ مناظر طبیعي وزیبا بس غني است (٦) چمن زارها وگلستان های پرگل وریحان ودرختان سرسبز وخرم وجنگلهای انبوه ودرهم وآبشارهای خروشان در هر گوشه وکنار کشمیر بچشم میخورد - این مناظر چه در فصل بهار وتابستان وچه در ایام

---

(۱) دیوان معزی ص ۳۵۲ (۲) ایضا ص ٤۹٦ (۳) دیوان خواجو کرماني ص ۱۸

(٤) دیوان قاآني ص ۲۱۲ (۵) ایضا ص ۵۲۵ (٦) پیر غلام حسن در تاریخ حسن جلد اول اسم وشرح ۲۲ مرغزار — ٦۰ آبشار — ۵۹ چشمه سار وتقریباً ۱۰ دریاچه و ٦۱ باغ میوه وغیره را بالتفصیل بیان نموده است -

پائیز وزمستان تاثیرابدی وفراموش نشدني بردل وجان هر بیننده باقي میگذارد . شاعر شهیر شرق علامه اقبال که خود او اصلا از خاك کشمیراست گوید —

تنم گلي زخیابان جنت کشمیر   دل از حریم حجاز ونوازکشمیراست

دیدن مناظر زیبا دمرایای دلکش کشمیر اورا باندیشه ای نیلسونانه میکشاند وشاعر متفکر از دیدار آنها درس توحید میگیرد وآنرا با مشرب عرفاني وذوق اشراقي خود مي آمیزد ومیگوید —

کوه ودریا وغروب آفتاب   من خدارا دیدم آنجا بي حجاب

ودیگران را نیز بدیدار آن جلوه گاه دعوت مي نماید —

رخت به کاشمرگشاکوه وتل ودمن نگر   سبزه جهان جهان ببین لاله چمن چمن نگر
بادبهارموج موج مرغ بهار فوج فوج   صلصل وسار زوج زوج برسرنارون نگر
تانه فتدبه زینتش چشم سپهرفتنه باز   بسته بچهره ی زمین برتع نسترن نگر
لاله زخاك بردمید موج بآب جوتپید   خاك شررشرر ببین آب شکن شکن نگر

دخترکي برهمني لاله رخي سمن بری
چشم بروی اوگشا باز بخویشتن نگر

وهمچنین فیضي فیاضي چون چشمش به این وادی دلکش افتاد یکباره گفت —

بحیرتم که چه آثار قدرت ازلي است   بهرنظاره بتازد نظربه صنع قدیر

ویکي از معروفترین قصایدی که تاکنون بفارسي درتعریف این وادی بهشت آئین نوشته شده همان قصیده عرفي ملك الشعرای دربار اکبرشاه باشد که مطلع آن اینست —

هرسوخته جاني که به کشمیر درآید   گر مرغ کباب است که با بال وپرآید

ودر آن میگوید —

بنگر که زفیضش چه شود گوهر یکتا   جائیکه خزف گر رود آنجا گهر آید
این سبزه واین چشمه واین لاله واین گل   آن شرح ندارد که بگفتار در آید

سری نگر شهرمرکزی کشمیر درمیان دو کوه بلند واقع است وباغ وبستان زیبا درآنجا فراوان است . در وسط شهر دریاچه ای زیبا درجریان است که آب صاف وشفافش رشك کوثر است آن را دل (بفتح دال) نامند وبحقیقت رباینده دل وجان بینندگان است وفریبنده

انس وجان - چون بر فراز کوه شانکر آچاریا (تخت سلیمان) در آن منظره بنگرند زیبائیش دو چندان گردد وحسنش فراوان چه بگفته شاعر ـــ

نهي چون پای بر تخت سلیمان　　　　شود کشمیر و دشت او نمایان

عکس کوههای رفیع که ابرهای سفید بر پیشاني آنها بوسه میزنند در آب ساکت وشفاف این دریاچه بطور کامل نمایان است - درختان چنار و بید لرزان و سروهای بلند وخانه های چوبین وگلین ییلاقي ومیدانهای وسیع وقله های پربرف منظره ای را جلوی چشم هر بیننده مجسم میسازد که همانند آن در کمتر جای دنیا دیده میشود - دریاچه دل تقریباً هشت کیلومتر عرض دارد ودر طول مسیر آن چشمه سارهای متعددی بدان میپوندد و منظره زیبائي را بوجود میآورد - زمین هائیکه در طول این دریاچه قرار دارد بوسیله این چشمه سارها به جزیره ای کوچك و سرسبز تقسیم شده که پراز گل وریحان و سنبل وضیمران است - ظفرخان احسن یکي از استانداران کشمیر عهد شاهجهان در وصف این دریاچه چنین گوید ـــ

زسیر دَل دِل وجان تازه گردد　　　　به ساغر عهد وپیمان تازه گردد

گلستان زیر آبش بي شمار است　　　　مگر آبش نقاب نو بهار است

زگلها روی دَل رشك جنان شد　　　　به شوقش مرغ آبي میتوان شد

ودر جای دیگر مي گوید ـــ

به دور دَل گلستان بي شمار است　　　　که هریك آبروی صد بهار است

ابوالفضل برادر فیضي ملك الشعراء دربار اکبرامپراطور گورکاني هند کشمیر را گلستان همیشه بهار و کوهها را دیوارهای بلند وآسمان را گنبد نیلي روی سقف این گلستان نام داده وعقیده دارد که این سرزمین همان طوری که برای اشخاص خوشگذران محل آسایش وتفریح وخوشگذراني است برای افراد تارك الدنیا وخدا پرست نیز جای خوب برای عبادت و ریاضتهای مذهبي میباشد وحقیقت هم چنین است -

هرکس بدین وادی سرسبزوخرم قدم نهاده از هرطبقه وگروهي بوده است عارف یا عامي ـ سلطان یا فقیر صوفي یا فقیه ـ شاعر یا فیلسوف ـ بیگانه یا آشنا و . . . . . . همه در توصیف وتعریف آن یکدل ویکزبانند - شیخ شهاب الدین سندی درباره این وادی چنین گوید ـــ

کان الکشمیر لسکانها | جنت عدن هي للمومنین
قدکتب الله علي بابها | من دخله کان من الآمنین (۱)

سلطان زین العابدین از حکمرانان کشمیر (۸۲۳ ـ ۸۷٤ هجری) که بسبب دادگستری ورعایت حال مستمندان وعلاقه به عمارت و عمران نام وی همواره در تاریخ کشمیر درخشندگي خاص خواهد داشت درباره این قلمرو بهشت آئین خود چنین گوید (۲)

هزاران نازای کشمیر بر باغ جنان داری | که در فصل خزان هم خوش بهار زعفران داری
هزاران گل بود فصل خزان در باغ کشمیرم | چه مینازی توای کابل همین یك ارغوان داری

وبطوری که قبلا گفته شد امپراطوران مغول هند باین سرزمین علاقه خاصي داشتند ودر زیبائي وزینت آن مساعي زیادی بخرج دادند - این سرزمین درسال ۹۹٤ هجری در زمان اکبرشاه از دست شاهان چك کشمیر به اختیار مغولها درآمد واین پادشاه ذوالقدر آنرا باسم باغ خاص یاد میکرد - جهانگیر پسر اکبرشاه که نسبت به سایر پادشاهان آن خانواده خیلي بیشتر بکشمیر علاقه داشت میخواست همیشه درکشمیر بماند وآن را از سایر قسمتهای قلمرو وسیع خود بیشتر دوست داشت وحتي بقول طغرای مشهدی شاعر دربار ـــ

از شاه جهانگیر دم نزع جو جستند | باخواهش دل گفت که کشمیر ودگرهیچ

وسیاح معروف فرانسوی فرانسیس برنیر که در سال ۱۶۵۹ میلادی از هند دیدن کرد در سیاحتنامه‌ٔ خود قول طغرای مشهدی را تصدیق میکند ومي نویسد مغولها کشمیررا بهشت روی زمین مي پندارند وجهانگیر میگفت که وی حاضر است محض خاطر حفظ و نگهداشت کشمیر از سایر قسمتهای امپراطوری وسیع خود دست بردارد. پسرش شاهجهان که دوران حکومت وی از لحاظ امن وثبات وکارهای آباداني وعمراني وساختمانهای تاریخي عهد زرین تاریخ دوره متوسط هند بشمار میرود وخودش علاقه مفرطي به هنر و هنرمندان داشت احساسات خود را درباره کشمیر بدین گونه اظهار نموده است ـ

خورد آدم گندم از جنت کشیدندش برون | منکه خوردم آش جو یارب به کشمیرم رسان

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۱ وواقعات کشمیر تالیف خواجه محمد اعظم دیده مری اسم شیخ را شیخ الشیوخ شهاب الحق والدین السهروردی قدس سره نوشته است. (۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۱۲

ظفرخان احسن یکي از معروفترین حکمرانان کشمیر عهد شاهجهان و ممدوح صائب که خود نیز شعر میسرود در وصف کشمیر چنین گوید —

کشمیر مگر رشك پری خانهٔ چین است　　　القصه بهشتي است که برروی زمین است

شعرای دربار پادشاهان گورکاني همیشه چشم براه بودند تا بتوانند در موکب شاهانه بمسافرت و سیاحت کشمیر بپردازند و از منظر زیبای آن سرزمین الهام بخش روح خلاق سخن آفرین خود را تازگي و طراوتي بخشند. این مسافرتهای شاهانه با تشریفات خاصي همراه بود و موقعیکه موکب امپراطوری راههای پرخطر را پشت سر گذاشته به کشمیر مي رسید شعرای دربار تشریف فرمائي پادشاه را با سرودن قصاید مدحیه خوش آمد مي گفتند و در عوض آن صلات گرانبها اخذ مي نمودند که اینجا مجال ذکر و شرح این مقال میسر نیست. همچنین خود پادشاهان مغول چون از کارهای مملکتي وجنگهای خونیني خسته میشدند برای تجدید قوا و استراحت آهنگ کشمیر میکردند و در هوای فرحتزای این خطه جنت نظیر خستگي جسم و جان را برطرف میساختند. شعرای دربار و شعرای دیگر قصاید غرائي در وصف کشمیر سروده اند که از همه معروفتر قصیده عرفي شیرازی است بدین مطلع

هر سوخته جاني که بکشمیر در آید　　　گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

حاجي محمد جان قدسي شاعر دربار شاهجهان که آخرین سالهای زندگي خود را در کشمیر گذراند و در سال ۱۰۵۶ هجری فوت کرد و در سری نگر مدفون گردیده است مناظر طبیعي آنرا میستاید و مثنویها در توصیف باغها و چشمه سارها سروده است گوید:

خوشا کشمیر و خاك پاك کشمیر　　　که سر بر زد صفا از خاك کشمیر
چه کشمیر آبروی هفت کشور　　　نگاه از دیدن آن تازه و تر
چه کشمیر آب و رنگ باغ و بستان　　　اسیر هر نهالش صد گلستان
خوشا ملکي که از فیض هوایش　　　بود گلدسته جاروب سرایش
خزان را در گلستانش چکار است　　　که صید هر نهالش صد بهار است
بخوبي آنچنان کشمیر طاقست　　　که معشوق خراسان و عراقست
خروشان زنده رود از آرزویش　　　عرق ریزان عراق از جستجویش
نباشد شرم بطحا گر عنان گیر　　　حجاز آید بطوف کوی کشمیر

در این گلشن زجوش خندهٔ گل — نمي آید بگوش آواز بلبل
جوانانش چومي روشن ضمیران — چو نرگس از قدح پرچشم پیران
شده دست چنار از فیض باران — چودست اهل همت گوهرافشان

ودر وصف باغ موسوم به نرح بخش که دسیله جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۹ هجری طرح گردید نیز مثنوی سروده است ومي گوید ـــ

چودر خلد آنچه بایستي ندیدند — از آن باغ نرح بخش آفریدند
ارم در پشت دیوارش نشسته — خجل چون عندلیب پرشکسته
ندیده درجهان کس اینچنین جای — فرح بخش و فرحناك وفرح زای

وهمچنین درباره چشمهٔ آصف آباد که بدست شاهجهان طرح ریزی شده مي نویسد ـــ

همین آب است آب زندگاني — بروازخضر بشنو گر نداني
زمشرق تا به مغرب گر شتابي — چنین سرچشمهٔ دیگر نیابي
زشوقش چشمه سار کوه الوند — رساند اشك حسرت تا دماوند

وابوطالب کلیم ملك الشعرای شاهجهان (متوفي ۱۰۶۱ هجری) چون بکشمیر میآمد تمام رنج والمهای زندگي وخستگي های روحي وفکری راازیاد میبرد. وی این موضوع را در اشعار خود بدین طرز بیان میدارد ـــ

چراآشفتهٔ ای چرخ دلگیر — تماشا کن که کشمیراست وکشمیر
پراز گل دشت وکوه وراغ بیني — هزاران باغ را یك باغ بیني

وفصیحي کشمیری خاك پاك وطن خود را با بهشت آسماني مي سنجد ومیگوید ـــ

نسبت کشمیررا با روضه رضوان چکار — این بود باغ سلیمان آن بود باغ جنان

وبدون تردید کشمیر با میدانهای وسیع وسرسبز وشاداب وحصار بیضوی شکل کوههای پربرف دست نخورده منطقه ایست که خاك آن حاصل خیز هوای آن فرحت بخش کوهها مجلل رود خانه ها پرآب دریاچه ها زیبا گل هاخوشبو ودلربا ، میوه ها شیرین وگوارا د مرغانش خوش نوا میباشند ولذا با داشتن این همه صفات این خطه روی زمین را میتوان بهشت ارضي نامید.

خلاصه اینکه طبیعت درکشمیر برای اشخاص ازهرنوع سلیقه وذوق موادی فراهم

کرده که آنان میتوانند طبق میل وسلیقه خود از آن استفاده ببرند - برای یکنفرگیاه شناس انواع گیاه ونباتات وجهت متخصص حیوان شناسي طیور وجانورهای مختلف برای مطالعه موجوداست - همچنین این اقلیم ومناطق همجوارآن باداشتن لهجه های مختلف زمینه خوب برای تحقیقات در زبان شناسي تهیه مي کنند - آنانیکه با علم زمین شناسي سروکار دارند میتوانند مراد خوب از سنگهای مختلف برای آزمایش خود بدست آورند - باستان شناسان بادیدن آثار قدیمي میتوانند به چگونگي توسعه فن معماری و در عین حال از اختلاط فرهنگهای گوناگون طي ادوار مختلف این ناحیه پي ببرند - برای دانشمندان ومحققین علمي وادبي زمینه وسیعي برای انجام تحقیقات در سیستم های مختلف فلسفه و ادیان هند که مخصوص کشمیر وکشمیریان میباشد وپیوند وبستگي آن با عرفان و تصوف اسلامي وهمچنین تحقیق در تاریخ وفرهنگ وشعروادب وسنن ورسوم اجتماعي مردم آن سرزمین موجوداست - علاوه براین قله های بلند وسر بفلك کشیده که هنوز پای آدمیزاد بدانجا نرسیده است برای ورزشکاران کوه نورد بس مناسب است -

واز این همه مهمتر آنکه گلهای رنگارنگ وباغهای خوش آب وهوا وآبشارهای خروشان ودریاچه های ساکت وکشتزارهای زعفران این وادی باهم جمع شده منظره زیبای را بوجود میآورند که الهام بخش روح لطیف وفکر بلند پرواز یك شاعرحساس و طبیعت دوست بوده ونیز ملهم تفکر واندیشه یك فیلسوف است که همیشه در جستجوی حقیقت وکنه آفرینش عالم واشیاء میباشد - شاعرما ملامحمد طاهرغني از همین خطه بهشت آئین برخاست واو درین باغ وبستان طبیعت ومهد علم وحکمت وتصوف وعرفان تربیت یافته روح وفکرش از صفا وبلندی این وادی الهام گرفت ودرآوان جوانیش کوس شاعری را بصدا درآورده جاه ومنزلتي بس رفیع در سلك معاصران خود بدست آورد -

---

فصل دوم

مختصری درباره رواج زبان فارسي در کشمیر

برای بررسي موضوع ترویج زبان فارسي در این قسمت از شبه قاره هند باید واقعات وحوادثیکه در قرن چهاردهم میلادی وحتي قبل از آن درکشمیر اتفاق افتاد از نظر بگذرانیم. نخست متذکر میگردیم که روابط فرهنگي بین کشمیر و سرزمینهای اسلامي از قدیم الایام مشاهده میشود چنانکه نگاهي به کاشي های معبد هارون نزدیك شهر سرینگر و همچنین ملاحظه مجسمه های قدیم کشمیر روشن میسازد که بناها و مجسمه های قدیم کشمیر و ایران تا چه اندازه باهم شبیه اند. علاوه براین استعمال اصطلاحات قدیم اداری فارسي درکشمیر مثل دبیر (بصورت دویر) وگنج آور نیز نشان دهنده نفوذ فرهنگي اسلامي درکشمیر مي باشد. (۱)
ولي نباید فراموش کرد که تا آغاز قرن چهاردهم میلادی کشمیر بیش از همه تحت نفوذ فرهنگي ومذهبي حتي سیاسي هندوستان قرار داشت و فقط در قرن ۱۴ میلادی بود که حکومت اسلامي درکشمیر استقرار یافت ولي باوجود این کشمیر نتوانست از نفوذ عمیق فرهنگي و معنوی قدیمي وباستاني هند یکسر جدا شود و آثار عمیق آن هنوز هم بهمان شدت باقي است.
آخرین بادشاه مقتدر هندو درکشمیر پیش از آغاز حکومت اسلامي سانگاراما (SANGARAMA) (۱۰۰۳-۱۰۲۸ میلادی) بود. بعد از او کشمیر دوره طویل انحطاط و سقوط سیاسي را پیمود. در این مدت حکمرانان خودخواه بجای اینکه به رتق وفتق امور دولت بپردازند وگره کار مشکلات مردم بگشایند بعیش وعشرت وخوشگذراني روزگار مي گذراندند. وضع اقتصادی ومالي وخیم شده بود. برهمنان، طبقه روحانیون هندو، قدرت کافي بدست آوردند و برای استحکام موقعیت وادامه قدرت خود برمردم اصول اساسي مذهب را در پس

---

(۱) Kashmir Under the Sultans, Mohibbol Hasan, Calcutta 1959 p 253

پرده در آورده خرافات و موهومات را رواج دادند و در نتیجه موجبات تباهي حيات مزهبي مردم فراهم گرديد - اين وضع نابسامان سياسي واقتصادي ومذهبي تا آغاز قرن چهاردهم ميلادي ادامه داشت - در اين زمان بود كه تماس كشمير باكشورهاى ديگر اسلامي و اشاعه دين مبين اسلام در كشمير بپايهٔ اساسي گذارده شد - در اينمورد بايد متذكر گرديد كه تماس كشمير با مسلمانان خيلي قبل از اين شروع شده بود - تازيان در قرن هشتم ميلادي چندين بار براى بدست آوردن آن سرزمين هجوم آوردند (۱) و تاحدى موفق شدند ولي نتواستند حكومتي در آنجا مستقر سازند - همچنين تماس تركها باكشمير نيز بعنوان مهاجم در آغاز قرن يازدهم ميلادي شروع شد - محمود غزنوى در سال ۱۰۰۲ ميلادى جيپال حكمران لاهور را شكست داد وآن مرد غيرتمند باحميت تاب اين ننگ نياورده خود را به آتش افگند و سوخت - سپس پسر و جانشين او كه آنند پال نام داشت در سال ۱۰۰۹ ميلادي در حمله ديگر محمود شكست خورد و پسرش ترى لوچن پال دست استعداد بسوى سانگارام حكمران كشمير دراز كرد و بپايمردى او براى مقابله با محمود غزنوى بميدان جنگ روى آورد ولي لشكر محمود در سال ۱۰۱۴ ميلادى سپاه متحدين را از پاى در آورد و در صدد انتقامجوئي از معاونين ترى لوچن پال برآمد وبراى برآوردن اين منظور افواج خود را بسوى كشمير هدايت كرد و تاحدى پيشرفت نمود ولي با مقاومت سخت كشميريان روبروگرديد - باوجود اينكه محمود قلعه لوهاركوت را براى مدت يكماه در محاصره داشت ولي بعلت آغاز برف وبارندگي وانقطاع خطوط مراسلات و فقدان وسايل حمل ونقل مجبور به ترك محاصره گرديد و در موقع مراجعت دچار قهر طبيعت شده بسيارى از سربازان و مهمات جنگي را از دست داد - خود محمود بعد از زحمات بسيار توانست جان سالم از اين معركه مرگبار بدر ببرد (۲) ولي آتش انتقام محمود نه تنها فرونه نشست بلكه تيزتر شد و بار ديگر در سال ۱۰۲۱ ميلادى تجهيزات بيشترى براى حملهٔ كشمير بسوى هند رهسپار گرديد - اين بار نيز محمود همان راه سابق

---

(۱) ايضا صفحه ۲۷ و ۲۸

(۲) THE LIFE & TIMES OF SULTAN MAHMOOD OF GHAZNA, M. NAZIM, CAMBRIDGE, 1931, pp 104-105 also KASHMIR UNDER THE SULTANS pp 27-28.

را در پیش گرفت وچون مردم کشمیر در همان محل سابق یعني قلعه لوهارکوت مقاومت نموده راه پیشرفت را بر روی محمود بستند او بمحاصره پرداخت ولي بعد از یکماه زمستان سر رسید و محمود دچار همان وضع قبلي گردیده ناچار دست از محاصره برداشت ودیگر در صدد انتقامجوئي از حکمران کشمیر و حمله بآن سرزمین برنیامد (۱) بعدازاین مهاجمینیکه ازراه خاك افغانستان به هند هجوم میاورند هیچوقت متوجه کشمیر نشده همواره در صدد و فکر استحکام و توسعه قلمرو خود در داخل هند بودند وحتي چون در قرن سیزدهم میلادی موفق به تسخیر

---

(۱) — ولي تاریخ حسن در اینمورد اختلاف دارد ومي نویسد — "..... وسلطان بعد فتح قلعه نندونه به تعاقب تره لوچن پال سمت کشمیر رایت اجلال افراشت وتره لوچن پال از تعاقب سلطان خبریافته بجانب کشتوار وجمون مفرور گشت و سلطان با جیش و جنود فراوان داخل کشمیر شد- ملا احمد نگارد که سنگرام راج تاب تقابل درخود ندیده باتحایف ونفایس بسیار خود را بملازمت رسانید. سلطان فرمود چرا خود را زبون کردی راجه در جواب گفت که اهل اکرام خدمت و تواضع مهمان موجب افتخار و ترقي اعتبار خود پندارند. سلطان محمود از حسن تقریراو محظوظ شده بخلاع فاخره سرفراز نمود و خراج شاهي مقرر کرده حکومت کشمیر بوی ارزاني داشت وسلطان مدت سي ویك روز در سیروسیاحت این دیار بسر برده تمامي اسباب زر و طلا که در بتخانه های بیجباره (درتقریبا ۵۰ کیلومتری جنوب شهرسرینگر) وپرسپور وغیره موجود بود ضبط نمود وجمعي کثیر به اسلام آورده در بتخانه کوه سلیمان (کوهي که درپای آن شهرسرینگر واقع است) بوقت پیشین داخل شد و موذن سر دروازه اذان گفت. — سلطان درمیان بتخانه نماز پیشین اداکرد ..... ودر سنه ۴۰۹ هجری سلطان ...... برای سیرو سرور وتفرج خاطر بجانب کشمیر نهضت ساخت. سنگرام راج تحف وهدایای لایق ونذرانه معمولي بخدمت گذرانیده مرهون الطاف واعطاف جهانباني گردید." تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۱۴ — ۱۱۵ ولي قول ملا احمد را هیچکدام از مورخین تائید نمیکنند و بطوری که ابوالحسن علي فرخي (متوفي ۴۲۹ هجری) شاعر دربار محمود که در معرکه های تنوج وسومنات بالشکر محمود همعنان بوده در ابیات زیر شرح میدهد محمود وهمراهیان

(بقیه ٔ حاشیه در صفحه بعد)

تمام قسمتهای شمالي هند شدند باز هم بفکر گشایش این سرزمین کوهستاني که راه های
پرخطر و صعب العبور دارد برنیامدند و بجای کشمیر بفکر فتح و تسخیر قسمتهای جنوبي هند که
راه های آن بمراتب از راه کشمیر آسان تر بوده برآمدند. چون در قرن ۱٤ میلادی حکومت کشمیر
بدست سلمانان افتاد این واقعه مهم هیچ علت و عنصر خارجي در برنداشت بلکه نتیجه
اوضاع داخلي بود که در آنزمان در کشمیر بوجود آمد.

وضع داخلي کشمیر از ابتدای قرن یازدهم میلادی رو بوخامت گذارده بود و این وضع
همچنین تا آغاز قرن چهاردهم میلادی ادامه داشت. پادشاهانیکه در مدت این سه قرن
بر تخت فرمانروائي کشمیر نشستند باستثنای بعضي اشخاص جبان غیر مقتدر و نالایق بودند.
آنها زندگي خود را بعیش و عشرت میگذراندند و باباده و ساده بسر میبردند و بلهو و لعب
مشغول بودند. دوستان و وزیران و مشاوران آنان افرادی خودخواه و بي استعداد بودند که منظوری
جز جمع کردن مال و چپاول خواسته مردمان نداشتند. در این زمان مردم کشمیر زیربار مالیاتهای
گزاف که بوسیلهٔ عمال فاسد حکمرانان با اجبار و ظلم و تعدی جمع میشد خورد شدند. آبرو
و زندگي هیچکس تامین نبود. امرای دربار همیشه در فکر ایجاد دسیسه و طرح نقشه های
توطهٔ بوده بر علیه راجگان مي شوریدند و جنگ و خونریزی یك صحنهٔ عادی روزانه شده
بود. درنتیجهٔ این همه ناامني و اغتشاش زندگي مردم را کدر شد. کشاورزی و تجارت از

(از حاشیه صفحه قبل)

وی همیشه آرزوی فتح و تسخیر کشمیر را در دل خود مي پرورانیدند چنانکه فرخی در قصیده
ایکه در تحریص بحرکت هند و تسخیر کشمیر گوید —

مارا ره کشمیر همي آرزو آید ماز آرزوی خویش نتابیم بیکموی
گاه هست که یکباره بکشمیر خرامیم از دست بتان بپهنه کنیم از سربت گوی
شاهیست بکشمیر اگر ایزد خواهد امسال نیارامم تاکین نکشم زوی

(دیوان حکیم فرخي سیستاني بکوشش محمد دبیر سیاقي چاپ تهران سال ۱۳۳۵ ص ۳٦۵)
وجای دیگر خطاب به امیر محمد پسر سلطان محمود و برادر دو قلوی امیر مسعود چنین گوید —

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی لشکر ساختهٔ خویش بکشمیر بری (ص ۳۷۸ همان دیوان)

بین رفت واز مذهب واخلاق خبری نبود - نتایج این بي سروساماني و شکست ارزشهای دیني و معنوی و فقدان حکومت نیرومند بشکل حمله های مغول ظاهرگردیدکه در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی آغاز شده بود - مهمتر وخوفناک ترین جمله هجوم زولچواست که در بهار سال ۷۲٤ هجری (۱۳۲۰ میلادی) در زمان حکمراني راجه سهدیو (۱۲۹۲ — ۱۳۲۰ میلادی) صورت گرفت - سهدیو از کاخ سلطنتي فرار کرده در کشتوار پناه برد-سربازان زولچو(۱) به کشتار مرد وزن و آتش زدن خان ومان و غارت اموال مردم پرداختند - در مدت هشت ماه که مهاجمین سرزمین کشمیر را زیر پای استوران خود لکدمال میکردند مردم خانه و مسکن خود را ترک کرده به غارها وکوه ها پناه بردند - چون زولچو از کشمیر خارج

---

(۱) حسن اورا بنام ذوالقدرخان یاد میکند و مي نویسد — " ذوالقدر خان از نبایر هولاکو خان بن چنگیز خان بود - مردم کشمیر اورا زولچو میگویند -" (تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۶۲) دکتر تیکو در رساله خود بنام " شعرای فارسي زبان کشمیر" اورا " فرمانده ارتش والي کابل" نوشته است - ابوالفضل در آئین اکبری ونظام الدین در طبقات اکبری وفرشته در تاریخ فرشته زولچو را فرمانده لشکر حکمران قندهار نوشته اند ولي محب الحسن در کتاب KASHMIR UNDER THE SULTANS ص ۳۳ و ۳٤ این ادعا را با دلایلي رد کرده میگوید — " اینکه گفته میشود زولچو از قندهار آمده صحیح نیست - زولچو در حقیقت منگول بود واصلش از ترکستان است که در آن ایام تحت فرمانروائي جانشینان چغتائي پسر چنگیز خان بود و اردوی وی مشتمل بود بر سربازان ترک ومغول - راجع به دین او میتوان گفت که او مسلمان نبود زیرا تا آنزمان عده کمي از سرداران چغتائي بدین اسلام گرویده بودند و بیشتر آنها هنوز بر عقاید دیرینه واجدادی خود پا برجا بودند -" درباره اسم این مهاجم محب الحسن در حاشیه ص ٤٤ مینویسد " وقایع نویسان فارسي اورا زولچو خوانند - جونا راج (مورخ دربار سلطان زین العابدین) اورا باسم زلچا یا زلاچا خوانده و در نسخه دیگر راجا ولي (اسم تاریخي که جونا راج بزبان سانسکریت نوشته است) اسمش دو لوچ نوشته و نارائن کول (مصنف تاریخ کشمیر) واعظم (مصنف واقعات کشمیر) اورا اسم اسلامي داده ذوالقدرخان خوانند -"

گردید رنچن یا رنچنا پسر حکمران لداخ که قبل از حمله زولچو وارد کشمیر شده بود از اوضاع مضمحل و پریشان استفاده کرده عنان حکومت را بدست آورد - وی فرمانده قوای سهدیو راکه رام چندر نام داشت کشته پسر و خانواده اش را اسیر خود ساخت و بعنوان حکمران در اواخر سال ۷۲۵ هجری (۱۳۲۰ میلادی) بر تخت سلطنت کشمیر جلوس کرد - (۱) رنچنا طبعا مردی کنجکاو بود و بعد از اینکه امور حکومت راکمي سرو صورت داد بفکر امور مذهبي و اخلاقي برآمد - وی که ابتدا پیرو مذهب بود ائي بود اکنون حکومت سرزمیني را بدست آورده بود که اکثریت نزدیك - به اتفاق مردم آن دارای عقاید هندوئي بودند - ولي این دو مذهب که در آن وجود خرافات و موهومات شکل حقیقي این مذاهب باستاني را مسخ کرده بود و طبقه روحانیون آنان بجای اشاعه دین و اخلاق به کسب زر و زور بیشتر توجه داشتند نتوانست توجه رنچنا را

---

(۱) - اسم کامل او "لهاچن رگیال بورین چن" بود - پدرش "لهاچن توس گروپ" حکمران لداخ در نبردی با افواج بلتستان شکست خورد و کشته شد - رنچنا برای انتقام خون پدر خود عده ای از افسران بلتستاني راکشته فرار نمود واز گردنه زوجي لا عبور کرده بکشمیر پناهنده شد - وی با اجازه رامچندر فرمانده سهدیو در قریه گگن گیر اقامت گزید و هنگامیکه زلچو بکشمیر حمله برد او با رامچندر همکاری کرد و در ایجاد امن و آرامش قلعه ایکه رامچندر درآن پناه برده کوششها نمود ولي بعد از برگشتن زولچو مانند بعضي افراد دیگر متنفذ برای بدست آوردن حکومت کشمیر تلاشها کرد ولي میدانست که وجود رامچندر مانعي در راه اواست لذا درصدد از بین بردن او برآمد و بالاخره توطئه ای را بر علیه او چیده اورا غافلگیر کرد و بر قلعه تسلط یافت رامچندر در جنگ کشته شد و پسر و افراد خانواده اش دستگیر شدند - بعد از مدتي رنچنا باکوتاراني دختر رامچندر ازدواج کرده برادرش راون چندر را بمقام فرماندهي کل افواج خود برگزید و طوری با او و افراد خانواده اش خوش رفتاری کرد که آنها کینه بر انداختن وقتل رامچندر را از دل زدوده بحمایت و وفاداری او پرداختند - رنچنا از سال ۷۲۵ - ۷۲۸ هجری (۱۳۲۰ - ۱۳۲۳ میلادی) حکومت کرد و در سال ۷۲۶ هجری مشرف باسلام گردید - "طلوع آفتاب دین محمدی" تاریخ اسلام آوردن اوست (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۲) سپس زنش کوتاراني و راون چندر نیز مشرف باسلام شدند - در مورد چگونگي قبول اسلام رنچنا اختلاف هست - عقیده بعضي برآنست که او برهمنان

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

بخود جلب کند. در این زمان سید شرف الدین معروف به بلبل شاه (۱) بمسافرت و سیاحت کشمیر آمده بود و چون رنچنا با او ملاقات و بتعالیم عالیه دین اسلام آشنا گردید بدست آنمرد مقدس مشرف باسلام شد و صدرالدین نام یافت واو اولین حکمران مسلمان کشمیر بود. سپس زن و برادر زنش راون چند وعدهٔ از اعیان و امرای دولت نیز به آیین اسلام گردن

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را بحضور طلبیده از آنان تقاضا نمود تا ویرا به طبقه خود بپذیرند ولي این تقاضا مورد قبول برهمنان واقع نگردید. گروهي عقیده دارند که او بعلت خرافات وموهوماتیکه در دین هندو و بودائي نمایان گشته بود تصمیم گرفت بدین اسلام در آید. (مقاله آقای دکتر تیکو بعنوان تصوف در کشمیر مجله)

The Muslim World, HartfordSeminary Foundation,

Vol LIII,No 3, July 1963, p 226.

در موردطرز قبول اسلام رنچنا نیز حکایتها گفته شده است. تاریخ حسن چنین مینگارد — "وقتیکه برسر جهانباني استقلال یافت وبکثرت اختلاف مذاهب وملل مذهب اصلي را خلل دیده خواست که در ملك ماتحت خود یك ملت مروج سازد چونکه دخول مذهب شیوا متعذر بود ودر مذاهب دیگر مترود ماند پس بادل سنجید که فرداکسیکه اول صبح مي بینم بمذهب او گرایم. بامدادان جناب سید شرف الدین ملقب به بلبل شاه (۲) دید که برساحل آنروی رودخانه بهت (جهلم کنوني) نماز میخواند و نماز ونیاز او پسندیده باهل وعیال خود بمذهب او گروید و طوق اسلام بگردن انداخته خود را به ملك صدر الدین ملقب ساخت" (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۶) ملك صدرالدین در نتیجهٔ توطئهٔ ایکه بدست یکي از امراء سابق اوچیده شد مضروب گردیده بعد ازمدتي در سال ۷۲۸ هجری جان بجان آفرین سپرد.

(۱) شخصیت این مرد بزرگ که موجب ترویج اسلام در کشمیر گردید لایق این است که بالاختصار برای آشنائي با او در اینجا سخني گفته آید. خواجه محمد اعظم دیده مری درباره این درویش خدا شناس مینویسد — " اسم مبارك آنجناب قدوة الواصلین امام العارفین مروج

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

نهادند و بدون تردید بمقتضای الناس علي دين ملوكهم مردم نیز به پیروی بزرگان خود گروه گروه بسعادت اسلام رسیدند که بعضي مورخین عده آنان را به ده هزار رسانیده اند (۱) . ملك صدرالدين برای اشاعه دین اسلام تسهیلاتي فراهم آورد و مسجد و خانقاهي برای تدریس و تعلیم اصول اسلام بناکرد و چنانکه میبینیم اولین قدم در راه اسلام در کشمیر بدون هیچگونه خونریزی وجبر گذارده شد و سپس در نتیجهٔ ورود سادات و درویشان دیگر پیشرفت نمود

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

الاسلام كاسرالاصنام حق آگاه مويد الدين حضرت بابا بلبل شاه قدس الله سره الاقدس که بامر مرشد بزرگوار خود بروایت متواتره مشهور بوطني مكان از وطن برآمده همان وقت در همانجا حاضر شد و در بعضي کتب دیده شد که بامر مرشد بجهت اشاعت اسلام پیش ازاین ایام در زمان سهدیو بکشمیر انتظار این امر خطیر داشتند - بهر تقدير در تعيين مرشد آنجناب اختلاف هست - اکثری از ارباب تواریخ آنجناب را منسوب بحضرت شیخ الشیوخ شهاب الحق والملت والدين شاه نعمت الله ولي که ازمنسوبان ومخصوصان حضرت شيخ الشيوخ است مينويسند اما احقرالامم محمد اعظم راقم این حرف میگوید که واقعه حضرت شيخ الشيوخ در سال ۶۳۲ هجری متفق علیه است وظهور بابا بلبل شاه در سال ۷۲۵ درکشمیر اتفاق افتاده بود یکصد و سه سال درمیان فاصله است . براین تقدیر برتوسل ایشان بلا واسطه به آنجناب بظاهر بعید مینماید والعلم عندالله تعالي "

دکتر صوفي درکشمیر مینویسد - " عقیده برآنست که رنچنا در آغاز قرن ۱٤ میلادی بدست سید بلال (معروف به بلبل) بدین اسلام مشرف گردید .

آنکه در راه الهي روشن ازبدر وهلال	بلبل باغ ولایت شاهباز لا مثال
شد بکشمیراول از دستش درخت دین نهال	شیخ و مرشد عارف حق حضرت بابا بلال

(اسرار الابرار بابا داود مشکواتي)

گویند که بلال شاه یا بلبل شاه نخست در زمان راجه سهدیو بکشمیر مسافرت نمود . برخي اسم این سید را عبدالرحمن و بعضي دیگر سید شرف الدین وگروهي شرف الدين سيد عبدالرحمن

(بقیه حاشیه در صفحه قبل)

در اینجا باید یك نکته مهمی را بخاطر داشته باشیم وآن اینست که آغاز اسلام و بدنبال آن روابط فرهنگي بین کشمیر و سرزمینهای ایران وافغانستان و تماسهای ادبي ودیني وسیاسي بین این سرزمین ها کاملا مستقیم وبلا واسطه بوده ونه ازراه هندوستان که در آنزمان تحت تسلط سلاطین تغلقیه بوده است - بااستقرار حکومت اسلامي درکشمیر روابطیکه بین این سرزمین و مراکز فرهنگي اسلامي از دیر باز برقرار بود برپایه اساسي گزارده شد. اینجا که ذکری از مراکز فرهنگي اسلامي بمیان آمده بایستي گفته شود که منظور فقط حدود وثغور جغرافیائي نیست بلکه تمام مراکز فرهنگي است که در سراسر آسیای میانه وحتي در شمال هند وآسیای صغیر نیز پراگنده بود. موضوع استحکام روابط بین کشمیر بعد از اسلام وکشورهای اسلامي دارای علل مختلف ومتعدد میباشد. نخست اینکه پیشرفت و توسعه دین مبین اسلام در کشمیر بافعالیتهای مبلغین و درویشان و عرفای اسلام مانند حضرت بلبل شاه و سپس سید علی همداني (۱)

(بقیه حاشیه ازصفحه قبل)

ترکستاني گویند ولي این امر مسلم است که وی ازطایفه سادات موسوی ترکستان بوده وبسیار سیاحت نمود - مدتي در بغداد گذرانید بلبل شاه مرید شاه نعمت الله ولي فارسي یکي از خلفای طریق سهروردیه بوده است -" (کشمیر جلد ۱ ص ۸۲)

حاجي مسکین مولف تاریخ کبیر بلبل شاه را مرید ملا احمد علامه میداند که بااو بکشمیر آمده بود.

(تاریخ کبیر- حاجي محي الدین مسکین - امرتسر- ۱۳۲۲ هجری ص ۲۸۹)

سید بلبلشاه درسال ۷۲۷ هجری وفات یافت. خواجه اعظم مولف واقعات کشمیر تاریخ وفات را چنین گفت =

سال تاریخ وصل بلبل شاه   بلبل قدس گفت خاص الله

ودو باره کمالات معنوی وی مینویسد = "... میفرمودند که حقتعالي مرا قدرت داده است که بي قوت و اسباب تعیش بگذرانم و بهمین بدن بي انقطاع روح بدارالبقا بروم وهمین بدن راتوانم تا ابدالاباد محافظت کرد اما هرسه امرچون موافق سنت نبوی نیست مرتکب نمیشوم - اقامت وطاعت سنت نزد من بهتراز هزار کرامت وعبادت خلاف سنت است -" (واقعات کشمیر ص ۳۱)

(۱) ازصفحه قبل) بلبل شاه صاحب تالیف مفتي محمد شاه سعادت سرینگر ۱۳۶۰ هجری ص ۲۲

(۱) سید علي همداني که بلقب شاه همدان و علي ثاني وامیر کبیر درکشمیر شهرت دارد

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

وپسرشان میر محمد علی همدانی (۱) و میر شمس الدین عراقی (۲) وغیره که از سرزمین ایران وافغانستان ودیگر کشور های آسیای وسطی به کشمیر مسافرت میکردند بستگی نزدیکی دارد- این درویشان وعرفای اسلام فقط مبلغین مذهبی نبودند بلکه حامیان ومشوقین بزرگ زبان و فرهنگ اسلامی نیز بوده در ایجاد نفوذ اسلام به فرهنگ کشمیر نقش مهمی را بعهده داشتند-

---

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

در روز دو شنبه ۱۲ رجب سال ۷۱٤ مطابق ۲۲ اکتبر ۱۳۱٤ میلادی در همدان تولد یافت - پدرش سید شهاب الدین بن میر سید محمد حسینی ومادرش فاطمه نام داشتند- نسبت آنحضرت (طبق مولف خلاصة المناقب مولانا نورالدین جعفر البدخشی شاگرد آن سید) به شانزده واسطه بحضرت امیرالمومنین علی علیه السلام میرسد- وی در کودکی قرآن کریم را حفظ کرد وسپس پیش سید العلماء علا الدین سمنانی خال خود الهیات وعرفان و تصوف آموخت- او نخست مرید شیخ ابوالبرکات تقی الدین علی رشتی بود وبعد از فوت ایشان با شیخ شرف الدین محمد مزدقانی رازی بیعت نمود- شاه همدان بنا به توصیه مرشد خود بمسافرت وسیاحت پرداخت وطی مدت بیست ویک سال سیاحت با عده زیادی از علماء وعرفاء تماس گرفت و از محضر آنان ستفاده کرد- امین احمد رازی مولف هفت اقلیم مینویسد که شاه همدان سه مرتبه دور دنیا سیاحت نمود وبا ۱٤۰۰ درویش ملاقات کرد وسپس به موطن خود برگشت- بعد از این وی سید تاج الدین وسید حسین سمنانی را برای مطالعه اوضاع وامکان اشاعت دین اسلام در کشمیر ارسال داشت وخود برای اولین مرتبه بمسافرت کوتاه چهار ماهه در سال ۱۳۷۲ میلادی وارد کشمیر شد- مسافرت دومین وی بکشمیر در سال ۱۳۷۹ میلادی در زمان حکومت قطب الدین صورت گرفت ومدت دو سال ونیم طول کشید- سومین مسافرتش هنگامی اتفاق افتاد که تیمور برای سومین بار بر ایران حمله آورد وبعد از فتح عراق قصد داشت خاندان سادات علوی همدان را که در امور محلی نفوذ فوق العاده ای داشتند از دم تیغ بگذراند- چون شاه همدان ازاین سوء قصد تیمور آگاه گردید باگروهی از سادات که عده آنان به هفتصد میرسید بسوی کشمیر رخت سفر بربست ومورد استقبال گرم وصمیمانه سلطان قطب الدین واقع گردید- این واقعه در

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

ثانیا با اشاعه دین اسلام در کشمیر مسلمان بخصوص طبقه روشنفکر آنها در امور معنوی و روحاني از کشور های الهام میگرفتند که مرکز فرهنگ اسلام آن دوره محسوب میشد. بنابراین محصلین و دانشمندان به هرات و مرو و سمرقند و بخارا که در آنزمان جزوی از قلمرو فرهنگ اسلامي بشمار میآمدند مسافرت مي نموده تا از محضر فقها و عرفا و فضلای معروف زمان خود استفاده برده

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سال ۱۳۸۳ میلادی مطابق ۷۸۵ هجری بوقوع پیوست این مسافرتهای شاه همدان دارای ارزش زیاد میباشند داو و پیروانش در طول اقامت خود در کشمیر نه تنها به اشاعت دین اسلام پرداختند بلکه بسیاری از رسوم و عادات غیر اسلامي راکه مسلمانان کشمیر بعلت عدم آگاهي از اصول اسلام پیروی میکردند منسوخ و مردود گردانید وحتي سلطان راکه دو خواهر در عقد خود داشت مجبور به طلاق یکي از آنها کرد و باو پیشنهاد نمود لباس سلاطین ممالك اسلامي را بپوشد و کلاه خود را به سلطان اعطا نمود که او و جانشینانش تا پایان دوران حکومت خود بر سر مینهادند و معروف است که چون سلطان فتح شاه آن کلاه را با خود بگور برد سلطنت از دست این سلسله بدر رفت. شاه همدان در سال ۷۸۶ هجری از کشمیر خارج گردید و در همان سال چشم از جهان بربست. بسم الله الرحمن الرحیم تاریخ وفات اوست. آرامگاه این مرد مقدس در شهر ختلان واقع است. مردم کشمیر برای بزرگداشت وی مسجدی در محل عبادتش ساخته اند که هنوز هم مرجع زایرین میباشد. شاه همدان سید علي همداني تنها مبلغ دین اسلام نبود. او شاعر و نویسنده بزرگ نیز بوده است. کشیر در جلد اول ص ۹۰ اسم ۱۵ کتاب ورساله راکه بفارسي وعربي نوشته است شرح میدهد. علاوه براین سید علي همداني در توسعه و پیشرفت هنر در کشمیر نیز کوششها نمود چنانکه صوفي در جلد دوم کشیر ص ۵۶۳ ذکر میکند که شاه همدان صنعت شالبافي را در کشمیر تشویق و ترویج نمود. علامه اقبال در جاوید نامه باین الفاظ از او تجلیل میکند =

سید السادات سالار عجم دست او معمار تقدیر امم
تا غزالي درس الله هو گرفت ذکر و فکر از دودمان او گرفت

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تشنگی کسب دانش و تحصیل علم و فضل را با نوشیدن جرعه ای از زلال آن چشمه های علم و معرفت فرونشانند - ثالثا از زمان حکومت سلطان شهاب الدین (۱۳۵٤ - ۱۳۷۳ میلادی) اهالي این مراکز علمي و دیني که از تشویق و حمایت سلاطین برخوردار بوده گروه گروه بسوی کشمیر رهسپار شدند و وجود آنها بر زندگي اجتماعي و فرهنگي مردم تاثیر عمیق گذاشت - در دنبال ایجاد روابط فرهنگي واشاعه و تبلیغ مذهبي زبان فارسي در کشمیر رواج گرفت - قبل ازین دوره و در زمان حکومت راجه های کشمیر و برای مدتي در عهد حکمراني سلاطین نیز زبان سانسکریت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مرشد آن خطهٔ مینو نظیر	میر و درویش و سلاطین را مشیر
خطه را آن شاه دریا آستین	داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد ایران صغیر	با هنرهای غریب و دلپذیر

(کلیات اقبال - احمد سروش - تهران ص ۳۵۸)

(حاشیه[۱] ازصفحه ۲۹)

— میر محمد علي همداني پسر شاه همدان در سال ۱۳۷۲ میلادی (۷۷٤ هجری) در شهر ختلان چشم بجهان گشود - وی علوم عصریه را نزد خواجه اسحق و مولانا نور الدین بیاموخت - چون عمرش به شانزده سال رسید بسیاحت و مسافرت پرداخت - در سال ۱۳۹۳ میلادی (۷۹۵ هجری) رخت سفر بسوی کشمیر بربست و باگروهي از سادات و علما که عدهٔ آنها به سیصد میرسید وارد این سرزمین شد - در این هنگام سلطان سکندر (۱۳۸۹ - ۱٤۱۳ میلادی) فرمانروای کشمیر بود - میر محمد همداني مثل پدر خود شاه همدان نویسنده و شاعر بود و کتابي بزبان فارسي باسم رساله سکندری در بارهٔ تصوف برای سلطان سکندر تصنیف کرد - وزیر سلطان بدست آنحضرت مشرف باسلام گردید و سپس عده ای بسیار از مردم این سرزمین قبول اسلام نمودند - میر محمد همدانی بعد از اقامت دوازده سال برای حج عازم بیت الله گردید - از آنجا به ختلان برگشت و همانجا در سال ۱٤۵۰ میلادی مطابق به ۸۵۲ هجری مرغ سبکبال روح آن حضرت از قفس عنصری پرواز نمود و نزد پدر خود آرمید - شخصیت این

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

زبان رسمي کشمیر بود ولي در زمان سلطان شهاب الدین فارسي بتدریج جای زبان سانسکریت را گرفت واین زبان نه تنها درامور دولتي بلکه درمحافل ادبي وفرهنگي و سیاسي نیز جای خود را باز کرد - در مدارس چه در شهر وقصبه ودر دهکده وروستا که در زمان حکومت سلاطین تاسیس شده بود وذکری از آنها در صفحات بعد خواهد آمد تعلیم فارسي آغاز گردید -

---

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مرد بزرگ در برانداختن بعضي از رسوم فرسوده مثل رسم ستي که طبق آن زن بیوه باید با جسد شوهر مرده خود بسوزد خیلي موثر واقع افتاد - علاوه براین بنا بگفته وی شراب خواری وقمار ورقص زنان وغیره نیز ممنوع گردید -

(حاشیه (۲) از صفحه ۲۹) میر شمس الدین عراقي از سادات موسوی و پیرو فرقه نقشبندیه صوفیه بود - سلطان حسین میرزا بایقرا حاکم هرات (۱۴۶۹ - ۱۵۰۶ میلادی) وی را بعنوان سفیر بکشمیر فرستاد - در مورد تاریخ ورودش درکشمیر اختلافي هست - مولف کتاب "کشمیر در زمان سلاطین" عقیده دارد که او در سال ۱۴۸۱ میلادی به کشمیر رسید ولي دکتر صوفي درکشمیر جلد اول سال ۱۴۸۷ میلادی مینویسد - میر شمس الدین عراقي در دوران حکومت شاه سلطان حسن شاه (۱۴۷۲- ۱۴۸۴ میلادی) وارد کشمیر شد و مدت هشت سال دراین دیار گذرانید - وی که پیرو فرقه نور بخشیه صوفیه بود این فرصت را مغتنم شمرده به اشاعه وتبلیغ عقاید این فرقه پرداخت و تاحدی درکار خود موفق شد - دوتن از معروفترین ومهمترین شاگرد وی بابا اسمعیل کبروی وبابا علي شاه نجار بودند - وی بعلت مخالفت علمای متعصب مجبور بترك کشمیر شده به هرات بازگشت - سلطان حسین میرزا چون از عقاید میر شمس الدین مطلع شد وی را ازخدمت خود خارج کرد وسپس وی برای اقامت دایمي پیش شاه قاسم پسر سید محمد نوربخش به ری رهسپار گردید - اینجا شاه قاسم ویرا مجددا برای انجام کارهای تبلیغاتي درکشمیر مامور ساخت و او بار دوم در سال ۱۵۰۲ میلادی باعده ای از همراهان و پیروان خود وارد این سرزمین شد - فعالیتهای میر شمس الدین در این مسافرت بموفقیت بیشتری انجامید وباوجودیکه اوضاع مغشوش وتعصب زیاد بود ودر نتیجه خود او نیز زحمات بسیار دیده وحتی ازکشمیر

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

در اینجا باید متذکر گردید که سلاطین مسلمان کشمیر بدو سلسله متعلق بودند. سلسله اول که ذکر بعضي از سلاطین آن در فوق رفت از سلسله شاه میریها (۱) بودند که از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی یعني برای مدت بیش از دو قرن حکمراني کردند و آخرین پادشاه این سلسله حبیب شاه بود که از سال ۱۵۵۷ تا ۱۵۶۱ میلادی حکومت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مجددا تبعید گردید ولي باکمك مریدان خود که اسم آنها در فوق آمده توانست عده ای از امرای دربار واعیان حکومت را به عقاید نور بخشیه در آورد. میر عراقي درحالیکه در بلستان تبعید شده بود آنجا نیز فعالیتهای تبلیغاتي را ادامه داد ودر نتیجه بسیاری از پیروان مذهب بودائي بدست او به شرف دین اسلام مشرف گشتند. علاوه براین شخصي بنام موسي رینا یکي از وزراء سلاطین وقت نیز به فرقه نور بخشیه پیوست واقدامات وکمك او دربنای خانقاه وتقویت این فرقه خیلي موثر گردید. بعد از وفات میر شمس الدین که تاریخ صحیح آن در دست نیست پسرش دانیال این کاررا بدست گرفت وباکمك وهمکاری وتشویق امرای دربار موفقیت شایاني بدست آورد. سلاطین سلسله چك که از سال ۱۵۶۱ تا ۱۵۸۶ میلادی برکشمیر حکمراني کردند پیرو فرقه نوربخشیه بوده اند.

---

(۱) ــ بنیان گذار سلسله شاهمیریها شخصي بود بنام شاه میریا شاه میرزا. بعقیده فرشته (تاریخ فرشته ص ٦٤٧) ونظام الدین (طبقات اکبری) شاهمیریا شهمیراز سلسله پاندوا PANDAVAS قهرمانان مها بهارتا (MAHABHARATA) حماسه هند باستان بوده. ولي حسن اورا از سوات میداند (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۱). محب الحسن عقیده دارد که اوشاید از عشایر ترك نژاد باشد. اسم پدرش طاهر و جد او وقور شاه بود. وقور شاه مرد مقدس و مذهبي بشمار میرفت. شاه میر درسال ۱۳۱۳ میلادی در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر شد. سهدیواورا بخدمت دولت پذیرفت. بعداز حمله زولچو وی رنچنارا در جنگ علیه رامچندر کمك کرد و چون

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

کرد. بعد از او سلسله دیگری بنام چك (۱) عنان حکومت را بدست گرفت ولي مدت حکمراني چکان در کشمیر سي سال بیش ادامه نداشت.

بیشتر سلاطین شاهمیری بعلم وادب علاقه فراواني داشتند اما از بین ۱۷ سلطان این سلسله سلطان زین العابدین (۱۴۲۰ — ۱۴۷۰ میلادی) بر دیگران ترجیح دارد - سلطان شهاب الدین (۱۳۵۴ — ۱۳۷۳ میلادی) و سلطان قطب (۱۳۷۳ — ۱۳۸۹ میلادی) وهمچنین سلطان سکندر (۱۳۸۱ — ۱۴۱۳ میلادی) نیز دانش پرور و مشوق فضلا و دانشمندان بوده - در زمان سلطان شهاب الدین اولین مدرسه برای تعلیم اسلامي باسم مدرسته القران تاسیس یافت وعلاوه براین مدارس دیگری در سایر نکات مهم کشور نیز بنیان گردید. سلطان قطب الدین در شهر سرینگر دانشکده ای تاسیس نمود که ریاست آنرا حاجي محمد قاری بعهده داشت. این دانشکده تا اواسط قرن سیزدهم هجری وجود داشت - از معروفترین اساتذه این دانشکده ملا محسن فاني و ملا عبدالستار مفتي بوده اند. علاوه براین مدرسه دیگری بنام عروة الوثقي

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

رتچنا عنان حکومت را بدست گرفت خدمات شاهمیر را جبران واو بمقامات مهمتری ارتقا یافت وبالاخره وزیر و سرپرست پسر سلطان صدر الدین گشت. بعد از وفات صدر الدین وی در دوران حکومت اودیه نندیو (UDYANANDEV) (شوهر دوم کوتا راني همسر سلطان صدر الدین) موقعیت خود را محکمتر ساخت وبعد از وفات او چون کوتا راني عنان حکومت را بدست گرفت وروی خوش به شاهمیر نشان نداد علیه او شورشي برپا کرد و حکومت را بدست گرفت. سپس حکومت کشمیر در سلسله او از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی باقي ماند.

---

(۱) — شخصی دیگری که در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر گردید لنگر چك است که موسس و بنیان گذار سلسله چك میباشد. لنگر چك نیز مثل شهمیر در دوران حکومت سلطان صدر الدین موقعیت خوبي بدست آورد ولي نتوانست عنوان پادشاه یا سلطان را بگیرد و حاکم کشمیر شود ولي او وافراد خانواده اش بتدریج در حکومت

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تاسیس یافت وسرپرستی آن بعهده سید جمال الدین محدث بود. در زمان سلطان سکندر که بعلت شدت تعصب دینی بلقب بت شکن معروف شده بود عده زیادی از علما و فضلای اسلام از عراق وخراسان و ماوراء النهر به کشمیر مهاجرت کردند. وی درنزدیکی مسجد جامع مدرسه ای تاسیس کرد که دارای شبانه روزی نیز بوده است. در این مدرسه ملا محمد

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سلاطین کشمیر مقام بلندی را دارا شدند و بعد از وفات سلطان زین العابدین در جنگهای که برای جانشینی واقتدار درکشمیر بوقوع می پیوست نقش مهمی بعهده داشتند تا اینکه در سال ۱۵۶۱ میلادی حکومت کشمیر بدست آنان افتاد. اعضای این خانواده ابتدا دارای عقاید اهل سنت بودند ولی در زمان سلطان فتح شاه و ورود میر شمس الدین عراقی درکشمیر اکثر پیروان سادات سمنان و بیهق وهمدان اهل تسنن بوده وچون بعد از تبلیغات و فعالیتهای میرشمس الدین عده شیعه بیشتر گردید کشمکشهای بین این دو فرقه آغاز وبرای مدت هشتاد سال بشدت جریان داشت و هیچ یك از جانشینان سلطان زین العابدین نتوانست براوضاع تسلط یابد. میرزا حیدر مغول در سال ۱۵۵۳ میلادی بدستور همایون شاه بکشمیر حمله برد و شهر را غارت کرد. غازی خان چك پس از بازگشت میرزا حیدر براوضاع مسلط شد وسلسله چکها ازاین ببعد بحکمرانی کشمیر رسیدند. این سلسله مدت سی سال بکشمیر حکومت کرد. در این مدت کوتاه خرابیها اغتشاشات داخلی وحمله وغارتگری میرزا حیدرجبران نشد ولی از نظر فرهنگی وادبی جنبش تازه ای نمایان گردید. سلاطین این سلسله بجای لقب سلطان خطاب شاه را برگزیدند. آخرین حکمران این سلسله یاقوت شاه بود که در سال ۱۵۸۷ میلادی دوبار بحکومت رسید و بالآخره در جنگ بر علیه افواج اکبر شاه شکست خورد وسپس بعد ازتقریبا سه قرن کشمیر بار دیگر جزوی ازخاك هندوستان شد.

افضل بخاری درس حدیث میگفت و ملا محمد یوسف و ملا صدر الدین کاشي استاد فلسفه و ریاضي بودند و سید حسین منطقي درس معقولات و منطق میداد. سلطان زین العابدین دانشگاهي بنام دارالعلوم در نوشهر نزدیکي سرینگر تاسیس نمود. ساختمان این دانشگاه در نزدیك قصر سلطان بود و ریاست آنرا ملا کبیر نحوی شیخ الاسلام کشمیر بعهده داشت. علاوه براین ملا احمد کشمیری و ملا حافظ بغدادی و ملا پارسا بخاری و ملا جمال الدین خوارزمي و میر علي بخاری و ملا یوسف رشیدی نیز در سلك استادان این دارالعلوم بودند. در زمان سلطان زین العابدین تنها فارسي و عربي و علوم اسلامي پیشرفت ننمود بلکه در نتیجه تشویق آن پادشاه بلند نظر غیر متعصب که در تمام شئون زندگي عدل وانصاف و مروت و مردانگي را رعایت مینمود علوم و سانسکریت و هنر و موسیقي و فن معماری نیز مراحل ارتقا را پیمودند. دوره حکومت وی را باید یکي از درخشان ترین ادوار تاریخ کشمیر و درخشنده ترین دوره تاریخ پانصد سال حکومت اسلامي درکشمیر دانست. این سلطان علاوه براصلاحات اداری و اجتماعي از قبیل تاسیس بیمارستانها و کاروانسراها و پیشرفت صنعتی از قبیل فن کاغذ سازی و قالي بافي برای توسعه علم و ادب و برای بنیان گذاری کاخ ادبیات فارسي درکشمیر سعي فراوان مبذول داشت.
سلطان زین العابدین عشق و علاقه زیاد به توسعه دانش داشت و برای بدست آوردن نسخه های خطي کتب ادبي و دیني در زبانهای عربي و فارسي و سانسکریت هدایای بیشمار به حکمرانان ایران وافغانستان و گجرات و سند و سایر نقاط هند مي فرستاد. عشق وی بدانش منحصر به علوم اسلامي نبود بلکه هندوهائیکه در زمان سکندر بعلت فشارهای مالي و دیني به هند مهاجرت کرده بودند به تقاضای سلطان بکشمیر بازگشت ودر زادگاه آباو اجداد خود سکونت گزیدند. طبق اطلاعاتیکه ازکتاب «نوادر الاکبر» تالیف ابوربیع الدین احمد غافل بلخي کشمیری بدست آمده سلطان زین العابدین در مقابل هدایای که فرستاده بود شش نفر دانشمند وکتب بیشمار از سلطان شاهرخ (۱۴۰۴ - ۱۴۴۷ میلادی) دریافت نمود. او برای اینکه دریچه های علم ودانش را برروی همه کس بازکرده باشد دارالترجمه ای تاسیس نمود تا کتب عربي و فارسي بزبان سانسکریت وکتب سانسکریت بزبان فارسي ترجمه شود. ملا احمد ملك الشعراء دربار کتابي موسوم به راج ترنگني (تاریخ کشمیر تالیف پاندیت کلهانا (KALHANA) که در سال ۱۱۴۹ میلادی بزبان سانسکریت نوشته شد) ر

مهابهارتا را بزبان فارسی ترجمه کرد و شری ورا (SRIVRA) مورخ معروف کشمیر در دربار این سلطان پرورش یافته بود مثنوی یوسف و زلیخای جامي را در سال ۱۵۰۵ میلادی بزبان سانسکریت در آورد - دکتر صوفي در کشمیر اسم ۲۱ نفر نویسندگان و علما و فضلای فارسي و عربي و ده نفر علمای سانسکریت راکه بدربار سلطان زین العابدین پیوسته بودند اسم میبرد (۱) - خود سلطان طبع موزون داشت وحتي في البدیهه شعر میسرود - یکي از لطیفه های معروف این است که روزی ملا احمد کشمیری دستاری راکه شملهٔ آن روی پیشانیش آویزان بود برسر نهاده بحضور سلطان رسید - سلطان بمحض دیدن او خندید و في البدیهه این شعر خواند -

شاخ پیشاني ملا احمد کشمیر بین — گر ندید ستي تو در آفاق انسان شاخدار

و ملا احمد في الفور معروض داشت -

شاخ پیشاني نه دیوا کرگ واری داشتم — تا نیایم درمیان ماده گاوان در شمار

علاوه براین سلطان زین العابدین دو اثر نثر فارسي نیز دارد - یکي از آنها شکایتنامه هست که در زمان پیری نگاشته و دیگری درباره فن تفنگ سازی است - این فعالیتهای ادبي و فرهنگي و علمي این سلطان علمدوست فقط بدربار خودش ویا به دارالسلطنة محدود نبود بلکه او برای ترویج زبان فارسي مدرسه های متعددی در دهکدهها تاسیس نمود تا اطفال هندو نیز در آن بتحصیل زبان فارسي و علوم مروجه بپردازند (۲) و از فراگرفتن این زبان که وی در عهد خود آنرا زبان رسمي قرار داده بود (۳) از دیگران عقب نمانند - علاوه براین سلطان زین العابدین بمدرسه های خارج از قلمرو خود نیز کمك میکرد چنانکه بمدرسة العلوم سیالکوت (SIALKOT) مبلغ شصت هزار روپیه پرداخت (٤) - چون امراء و روسای دربار که همیشه و در هر زمان از سلاطین و پادشاهان خود سرمشق میگیرند وضع راچنین دیدند آنها نیز به ترویج و تشریق علوم وتاسیس مدرسه ها ودادن کمك مالي بدانشجویان کمرهمت بربستند وحتي زنان قصر شاهي و امراء دربار در این کار از مردان عقب نماندند - بنا براین در دوران حکومت سلاطین

---

(۱) KASHIR VOI1, 162 (۲) تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۹۷

(۳) Kashmir Under the sultans page 255 (٤) ایضا ص ۲۶۱

شاهمیری و بخصوص در عهد سلطنت زین العابدین علم وادب بطور عموم وزبان وادبیات فارسي بطور خصوص در کشمیر پیشرفت قابل ملاحظه ای کرد - بعد از وفات سلطان زین العابدین در سال ۱٤۷۰ میلادی جانیشینان او نیز برای ترویج زبان فارسي واشاعه علوم دیني ودنیوی فعالیتهای نمودند ولي اغتشاشات سیاسي وناامني های داخلي فرصت کافي برای این کارباقي نگذاشت و کشمیرتا سال ۱۵۶۱ میلادی در ناامني واضمحلال بسر برد و سلاطین شاهمیری نتوانستند نظم و آرامش در قلمرو خود برقرار سازند - یکي از وقایع مهم این دوره آمدن میرشمس الدین عراقي به کشمیراست - نامبرده باراول در دوران سلطان حسن شاه بعنوان سفیر سلطان حسین میرزا بایقرا وارد کشمیر شد وپس از اقامت هشت سال بخراسان بازگشت - مسافرت دومي وی در دوران اغتشاشات داخلي بین سلطان فتح شاه وسلطان محمد شاه صورت پذیرفت - حضور وی در کشمیر سبب شد که فعالیتهای سیاسي ومذهبي وهمچنین ادبي تحت تاثیراو قرار گیرد - او اولین مبلغ مذهب شیعه درکشمیر بشمار میرود - چون در اینمدت حکمران مقتدری موجود نبود وامرا وروسای دربار به فرق وگروههای مختلف سیاسي ومذهبي منقسم شده بودند کشمکش بین دو فرقه شیعه وسني آغاز وبرای مدت ۸۰ سال ادامه داشت ودرین هنگام غازی خان چك سلاطین شاهمیری راازتخت سلطنت معزول کرده عنان حکومت بدست خودگرفت ودورهٔ حکومت سلسله چك آغاز شد - شاهان چك که شیعي بودند وفقط برای مدت سي سال حکمراني کردند به ترویج وتشویق زبان وادبیات فارسي کمرهمت بر بستند - ازجمله شش پادشاه این سلسله سه تن باسم حسین شاه وعلي شاه ویوسف شاه ذوق شعر داشتند وشعرای بسیاری در دربار خود پرورش دادند - حسین شاه چك (۱۵۶۳ — ۱۵۷۰ میلادی) مدرسه بزرگي بنام مدرسه حسین شاه تاسیس نمود ودرآمد بعضي از دهکده ها را برای مخارج و هزینه آن مدرسه که دارای یك شبانه روزی وکتابخانه بزرگ نیز بوده است وقف کرد - ریاست این مدرسه را شیخ فتح الله حقاني بعهده داشت وآخوند ملادرویش و شیخ حمزه مخدوم نیز بآن مدرسه متعلق بودند - علاوه برآن این پادشاه علم پرور برای کفالت مخارج دانشکده پزشکي باسم دارالشفا که درزمان سلطان حسن شاه شاهمیری، تاسیس شده بود ملکي را وقف آن نمود - ازلحاظ شعر نیزاین دوره حکومت سلاطین وشاهان کشمیر خیلي غني و پرارزش بوده است - در زمان سلطان زین العابدین شعرای چون سید محمد امین منطقي اویسي وملا احمد کشمیری و ملا ندیمي وملا فصیحي وملا ملیحي وملا جمیل و ملا احمد رومي وملا محمد رومي وملا نورالدین

وملا علي شیرازی وملا نادری ومولانا حسین غزنوی و سید محمد امین اویسي وغیره معروفند.
در عهد شاهان چك اسم ۱۲ شاعر معروف بچشم میخورد که میتوان آنها را بدو دسته قسمت نمود. شعرای دسته اول که بطور مستقیم ویا غیر مستقیم تحت نفوذ میر شمس الدین عراقي قرار گرفتند عبارتند از دو تن باسم ملا نامي وملا مهری ومیرزا علیخان وشاه ابوالفتح ومحمد امین مستغني وملا عیني وملا آنی. شعرائي که از دسته دوم میباشند وتحت نفوذ واثر شیخ حمزه مخدوم قرار گرفتند از این قرار اند- باباداود خاکي - خواجه حسن القاری وخواجه میرم بزاز.

کنون که گفتار از شعر و شعرا بمیان آمده ناگفته نماند که سبك شعر فارسي در این دوره در کشمیر که دوره اول ادبیات فارسي محسوب میشود (ودورههای دیگر دوره مغولها ودورهٔ افغانها وسیکها ودوره معاصر میباشند) همان سبك رایج آن زمان یعني سبك عراقي بوده است زیرا رابطه فرهنگي کشمیر با مناطق فارسي زبان مستقیم وبلاواسطه بوده وهیچ عنصر خارجي درمیان نبود. علاوه براین اطلاعات کشمیریان در این زمینه وتدریس وتعلیم آنها بزبان فارسي بیشتر دست اول بود زیرا یا آنها خود شان برای تحصیل علم وادب به مراکز فرهنگي وعلمي خراسان مسافرت میکردند ویا از محضر آن عده ای از علمای اسلام استفاده میکردند که بکشمیر آمده بودند وبنا براین فارسي آن دوره هنوز هم باکلمات محلي آمیخته نشده بود وثانیا چون تاکنون زبان فارسي زبان یکعده محدود وبه طبقه مخصوص اختصاص داشت وفقط در مرحله اول برای امور مذهبي وعلمي ودر مرحله دوم برای امور اداری ودولتي بکار میرفت از آلایش مصئون ماند. ازلحاظ معني وافکار میتوان گفت که فارسي را مبلغین وصوفیای کرام بکشمیر راه دادند ولذا آثار ادبي قرن ١٤ و ١٥ میلادی بیشتر گرد عقاید مذهبي وتصوف وعرفان وخدا شناسي دور میزد. علاوه براین کشمیر که همیشه بعنوان مرکز عرفان وتصوف بودائي وسپس شیوائي معروفیت داشته ودارد در روح عرفای اسلام که باعقاید ودانتا آشنا شده بودند یك جنبش فکری جدید بوجود آورد که اینجا مجال ذکر و بحث آن نیست ولي فقط بعنوان اشاره باید گفت که این تماس موجب شد که افکار وحدت الوجود وحتي نظریهٔ ترك دنیا وروش فکر واندیشه وعبادت در کنج تنهائي ودر داخل غارهای کوه که مختص مرتاضان هند است در فکر درویشان مسلمان نیز رخنه کند. اینك بندی از ترجیع بند سید محمد امین منطقي اویسی متوفي ۸۸۹ هجری (١٤٨٤ میلادی) برای نمونه نقل میشود.

جمله کائنات آن منست | برتر از لا مکان مکان منست
تن من عالم است ای عالم | جان عالم بدان که جان منست
نکته ای را که عقل کل حیران | همگي بر سر زبان منست
چون سلیمان روزگار منم | جمله شاهنشهي ازآن منست
هرکجا خسرو بیست در آفاق | کمترین کمترین شبان منست
من گرسنه زهی خیال محال | ماه وخورشید قرص نان منست
استخوانی که عالمش جویاست | اینهمه لایق سگان منست
ای گدایان دهر گوش کنید | قات تا قات جمله خوان منست
این جهاني که هست نیست بدان | تو یقین دان جهان جهان منست
آنکه اورا توبي نشان یابي | بر در حجره پاسبان منست
زان به کشمیر منزوی شده ام | کین همه جمله بوستان منست
چند روزی که بوده ام بشما | منتهی زان بسي بجان منست
منطقي در مکان شریك تو بود | چونکه گفتي که لامکان منست

بعد ازین ویس ترك گفت وشنید
کنج کوه و عبادت معبود (۱)

در قرن شانزدهم میلادی که در نیمه دوم آن شاهان چك درکشمیر حکمروائي کردند شعر فارسي بیشتر رونق گرفت واز مطالعه آثاری مختصر که بدست میرسد معلوم میشود که در این دوره شعرا بسرودن قصاید در مدح پادشاهان ودر منقبت حضرت امیرالمومنین علي علیه السلام چون قصیده ملا مهری وقصاید عرفاني مثل قصیده لامیه بابا داود خاکي و همچنین مثنوی های اخلاقي وعرفاني مثل وردة المریدین بابا داود وغزلیات ورباعیات میپرداختند- خواجه میرم بزاز که مرید حضرت شیخ حمزه مخدوم بود در غزلسرائي معروف است - غزلیات او جنبه عرفاني دارد واهمیت اودر آنست که مضامین عرفاني وعشقي را بهم آمیخته کلماتي مثل گل وگیسو وبهار وساقي وباده ووصل وفراق وآئینه وغیره

---

(۱) — پارسي سرایان کشمیر تالیف دکتر گ -ل- تیکو - تهران ۱۳۴۲ — ص ۷

برای بیان مطالب عرفاني بکاربرده است که میتوان گفت در تاریخ شعر فارسي درکشمیردر اینمورد پیشرو دیگران بوده است -

حالاکه به پایان این مقال نزدیک میشویم باید دانست که این دوره طویل دویست و پنجاه سال حکومت مستقل مسلمانان کشمیر از لحاظ ادب و فرهنگ دارای سه عامل مهم میباشد یکي از آنها زبان وادبیات فارسي است که درباره آن مختصری بیان داشتیم - دو عامل مهم دیگر عبارتند از زبان وادبیات سانسکریت وزبان وادبیات کشمیری که تحت اثرو نفوذ فارسي قرار گرفتند و همچنین معني و افکار نویسندگان آن زبانها در فکر شعرا و نویسندگان فارسي موثر افتاد - زبان سانسکریت با مغشوش بودن اوضاع سیاسي کشمیر قبل از استقرار حکومت اسلامي مراحل انحطاط را میپیمود واین دوره تنزل از قرن دوازدهم میلادی شروع شده بود - هنگامیکه سلاطین شاهمیری بحکومت کشمیر رسیدند و توجه بیشتری بزبان فارسي نمودند این انحطاط وتنزل شدت یافت ولي باوجود آن این زبان باستاني که گنجینه های علم وادب را درخود پنهان داشت از بین نرفت بلکه بعضي از سلاطین دانش پرور به تشویق وپشتیباني علمای این زبان پرداختند وآنچه که در این مدت بزبان سانسکریت نوشته شد بدون تردید میتوان آنرا اضافه گرانبها برآثار قدیم وباستاني آن زبان دانست در این زمان علمای معروف مانند جوناراج - شری ورا - پراجه بهت وشوکا آثار معروف خود را بوجود آوردند - ازجمله آنها شری وراکه بازبان فارسي آشنائي کامل داشت مثنوی یوسف وزلیخای جامي را بزبان سانسکریت ترجمه کرد وعلاوه براین تذکره وجنگي حاوی اشعار بیش از ۳۵۰ شاعر هند وکشمیر را تالیف کرد. ناگفته نماند که باوجودیکه زبان فارسي در همه جا وسایر شئون زندگي مردم رخنه کرده بود ولي بازهم زبان سانسکریت اهمیت خود را کاملا ازدست نداد واستعمال این زبان درامور شخصي و بازرگاني و دولتي پهلو بپهلوی زبان فارسي گام برمیداشت چنانکه نظری بسرلوحه های مقابر وآرامگاههای شیوخ اسلام درکشمیر مربوط به قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی نشان میدهد که این کتیبه ها به هردو زبان فارسي وسانسکریت طوری نوشته شده که متن فارسي زیرمتن سانسکریت قرار دارد - همچنین شیخ مخدوم حمزه درویش معروف کشمیر (متوفي ۹۸۴ هجری مطابق ۱۵۷۶ میلادی) وصیت نامه خود را بدو زبان سانسکریت وفارسي نوشت واین وصیتنامه که بر پوست

درمتي نوشته شده هنوز هم درموزه سرينگر محفوظ و مصئون باقي است - در نتيجه این تماس زبان سانسکریت اثر و نفوذ فارسي را قبول کرد و کلمات فارسي در آثار سانسکریت آن دوره راه یافت - بطوریکه در بالا ذکر شد کلمات فارسي مثل دبیر و گنج آور بعلت نفوذ ساسانیان در کشمیر قدیم مستعمل بوده وکنون برعده آنها افزوده شد - مطالعه قسمتهای کتاب سانسکریت بنام لوك پرکاش (۱) که در این دوره نوشته شد واژ های فارسي را که به زبان سانسکریت راه یافت نشان میدهد زیرا قسمتهای همان کتاب که قبل از آن دوره تالیف شد فاقد این لغات میباشد. همچنین کتبي که وقایع نویسان کشمیر آن زمان بزبان سانسکریت تحریر نمودند واژههای فارسي وعربي وترکي مستعمل در فارسي مثل شاهي - خواص - سلطان (بشکل سورطان) سلاحدار - خاتون (بشکل خاتونا) - خانقاه - ملکه (باتشدید لام) و مسجد و مدرسه ورباب (بشکل رواو - بافتح اول) را دارا میباشد.

اما زبان کشمیری در عهد حکومت سلاطین کشمیر پیشرفت نمود و مثل سابق زبان مادری ووسیله تداول وتخاطب مردم بود وآثار گرانبها و باارزشي نیز در این دوره بوجود آمد. سلاطین کشمیر شعرای کشمیری زبان را مورد تشویق قرار میدادند - زبان کشمیری در این زمان تحت تاثیر فارسي قرار گرفت وآثاری که در این زمان بوجود آمده نشان میدهد که این زبان هم از حیث لغت و معني وهم از حیث شکل ظاهری شعر و ترکیبات لفظي و هم از جهت افکار عرفاني وغیره اثر فارسي را قبول کرده دارای سرمایه ادبي گردید - قدیمترین شاعر این زبان زني است باسم لالي ایشوری یا لله دید - او شاعره بزرگ بود و اشعارش محتوی افکار عمیق فلسفي واخلاقي میباشد - زبان وی خیلي ساده وروان است و حتي از اشعارش بصورت ضرب المثل تا امروز برزبان هر کشمیری جاری ودر ضمن سخن بعنوان شاهد گفتار آورده میشود. در اشعارش بیشتر کلمات سانسکریت بنظر میرسد ولغات فارسي بندرت بچشم میخورد.

---

(۱) - لوك پرکاش کتابي است بزبان سانسکریت که تالیف آن بیك نفر متعلق نیست و گفته میشود که بوسیله نویسنده ای بنام شمندر در حدود ۱۰۶۶ میلادی آغاز شد و سپس عده ای از نویسندگان تا قرن هفدهم میلادی برمتن آن افزودند - این کتاب دارای چهار فصل است واطلاعات مهمي در باره کشمیر فراهم میسازد.

بعد ازوشاعر دیگر بنام نورالدین رشي (باکسراول) متوفي سال ۸۴۲ هجری (۱۴۳۸ میلادی) از همه معروفتراست - اشعارش بمانند ابیات لاله ایشوری دارای جنبه اخلاقي وپند و اندرز میباشد - این دو شاعرقرن ۱۴ و ۱۵ میلادی مظهر آغاز اختلاط وآمیزش افکار و عقاید اسلامي و شیوائي درکشمیر میباشند که نمونه آن دراشعار فارسي میراویسي ملاحظه گردید - مردم کشمیر این دو شاعر معروف کشمیری زبان را بالسویه دوست دارند وبدون در نظرگرفتن هیچگونه تفاوت صوری ومذهبي از کلام آنان لذت میبرند وحتي هندوان و مسلمانان هریك برآندو نامي نهاده اند چنانکه لالي ایشوری درنزد مسلمانان باسم لله ماجي یا لله دید معروف است و شیخ نورالدین را غیرمسلمان باسم نند ریشي یاد مي کنند - این دو شاعربه وضع اجتماعي و دیني انتقاد میکنند ، از تشریفات وظاهرپرستي وریا بیزارند وعمل نیك رااصل دین میشمارند - برای درك افکار این دو شاعر بزرگ زبان کشمیری که همزمان باترویج وتوسعه زبان فارسي و افکار اسلامي در این سرزمین میزیسته اند لازم است نمونه ای از اشعار آنها به شکل ترجمه مطالعه کنیم - لاله ایشوری گوید -

بت وبتخانه از سنگ ساخته شده است
آنها چیزی غیراز سنگ نیست
ای برهمن نادان توچه چیزرا مي پرستي
خودت را به روح کل ملحق بساز

شیوا تمام کائنات را فراگرفته است
بین هندو و مسلمان فرقي قائل مشو
اگر بخواهي زیرك باشي به اصل خود پي ببر

و نورالدین رشي مي گوید —

سوز محبت سوزیست که مادر بر مرگ یگانه فرزندش احساس میکند
اوکي میتواند بااین سوز بخواب واستراحت بپردازد
سوز عشق مانند نیش های بیشمار زنبور هااست
آیا آنکسي که چنین لباسي بتن کرده، میتواند آرامش داشته باشد؟

بعد از شیخ نورالدین رشي شاعر دیگری که در قرن ۱۶ میلادي میزیسته است زني است باسم حبه خاتون که در شعرزبان کشمیری معروف گردید. او دختر روستائي بود و در مکتب دهکده‌ٔ خود قرآن وکتب فارسي چون گلستان و بوستان سعدی و چند کتاب دیگر فراگرفت. نام اصلي اش زون بود که بزبان کشمیری ماه راگویند. زون روزی که درکشتزار های زعفران آواز میخواند یوسف شاه چك حاکم کشمیر متوجه او گردیده اورا بعقد خود در آورد. حبه خاتون موجد نوع جدید شعربزبان کشمیری است که قبل ازآن به آن زبان وجود نداشت وآن نوع شعرچیزی نزدیك به غزلیات عاشقانه ایست که در آن عاشق اظهار واردات قلبي واحساساتي ناشي ازفراق وجدائي وبي وفائي معشوق وآرزوی وصال میکند. حبه خاتون شعرکشمیری راازتنگنای خشك فلسفه وپند واندرز بیرون آورده آن را بارمان وزیبائي طبیعت وکیفیات قلب عاشق آشنا گردانید. علاوه براین اشعارحبه خاتون شاهد نفوذ بیشترزبان وادبیات فارسي میباشد. دراشعارش لغات وتشبیهات وترکیبات فارسي خیلي زیاد بنظر میرسد. او بنا به توصیه سید مبارك درویش کشمیری بحور و اوزاني راکه در شعرفارسي مستعمل است برای غزلیات زبان کشمیری بکار برد و اینك برای حسن ختام بیتي چند از اشعارآن شاعره نامدار راکه بعد از اسیر شدن شوهر عزیز خود بدست افواج اکبرشاه امپراتور مغول هند درهجر و فراق وجدائي او سروده است دراینجا نقل میکنیم.

گلها در مرغزار شگوفه کرده اند
آیا تو آواز حزن انگیز نشنیده ای
بیا باهم به مرغزار های دورافتاده برویم
تا گلهای راکه در قلب جنگل شگفته اند بتو نشان دهم (۱)

---

(۱) - ترجمه اشعارکشمیری از رساله آقای دکتر تیکو باسم شعرای فارسي زبان کشمیر ص ۲۰ و ۲۱ اقتباس شده است.

فصل سوم

کلیات اوضاع سیاسي فرهنگي ومذهبي در زمان شاعر

برای بررسي و سنجش آثار وافکار هر شاعرونویسنده یا هنرمند لازم است محیط سیاسي مذهبي فرهنگي همچنین ادبي و هنری راکه آن هنرمند در آن مي زیسته مورد مطالعه ودقت قرار دهیم زیرا بدون اطلاع وآشنائي ازآن ممکن نیست درباره‌ٔ آن کس قضاوت صحیح کرد و نظرصائب ابراز داشت چه هراثر هنری وادبي بدون تردید منعکس کننده اوضاع و روحیات عصر خود میباشد واین امر در مورد شاعرکه نسبت بدیگران دارای قلبي حساس تر وروحي دراك تراست بیشترصدق میکند. شاعرما ملامحمد طاهر غني کشمیری که در سال ۱۰۷۹ هجری چشم از جهان بربست دوران حکومت سه تن از پادشاهان بزرگ و مقتدر سلسله گورکاني هندرا درك کرد وآنان عبارتنداز ـ

۱ـ نورالدین جهانگیر بن اکبرشاه ۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷ هجری (۱۶۰۵ ـ ۱۶۲۷ میلادی)

۲ـ شهاب الدین شاهجهان ۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۷ هجری (۱۶۲۸ ـ ۱۶۵۷ میلادی)

۳ـ محي الدین اورنگ زیب عالمگیر ۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ هجری (۱۶۵۸ ـ ۱۷۰۷ میلادی)

مدت حکمراني این سه تن پادشاه از آغاز حکومت جهانگیردر سال ۱۰۱۴ هجری تا یازده سال اول فرمانروائي اورنگ زیب عالمگیر یعني تا ۱۰۷۹ هجری که سال وفات شاعرماست تقریبا سه ربع اول قرن یازدهم هجری را شامل است واینك بالاختصار به بررسي اوضاع سیاسي واجتماعي ـ ادبي وفرهنگي و همچنین اخلاقي ومذهبي هند وکشمیرآن زمان (زیراکشمیر بعد از پیروزی افواج امپراطور اکبرشاه درسال ۱۵۶۸ میلادی یعني ۹۶۵ هجری بعنوان یك صوبه (استان) امپراطوری وسیع مغول در آمده بود) درسه بخش میپردازیم تا ببینیم

شاعر ما که اسما و عرفاعني بود در چه محیطي تربیت یافت وازچه افکار واوضاعي متاثر شد وآثارش جلوه گاه چه اندیشه های است .

وضع سیاسي واجتماعي هند وکشمیر درقرن یازدهم هجری

حکومت پادشاهان مغول در هند که بوسیله بابرشاه (متوفي ۱۵۳۰ میلادی) تاسیس وباکمك شاه طهماسپ صفوی در زمان همایون شاه (متوفي ۱۵۵۶ میلادی) برپایه اساسي گذارده شده بود در عهد جلال الدین محمد اکبر (۱۵۵۶ ــ ۱۶۰۵ میلادی) بشکل یك امپراطوری مقتدر بوجود آمد . کشوری را که جهانگیر (۱۶۰۵ ــ ۱۶۲۷ میلادی) از پدرش بارث برده بود از نظر وسعت و آباداني وتشکیلات اداری روش مرتب ومنظم حکمراني در شماربزرگترین کشورهای دنیای آن عصر محسوب میشد . ثبات سیاسي ، امنیت وآرامش داخلي وپیشرفتهای علمي وادبي وهنری وهمچنین توسعه تجارت وکارهای عمراني برای رفاه وسعادت مردم که در عهد حکومت جهانگیر حاصل شده بود دارای اهمیت میباشد . جهانگیر در زمان خود به فتوحات وجنگهای بزرگ ومهم داخلي یاخارج از سرزمین خود دست نزد و تنها واقعه مهمي که در دوران حکومت او از نظر جنگي بوقوع پیوست آنست که شاه عباس صفوی قلعه قندهاررا در سال ۱۶۲۳ میلادی بگرفت وازآن ببعد تا سال ۱۶۳۸ میلادی این قلعه در دست ایرانیان بماند .(۱) باستثنای این واقعه امپراطوری وسیع مغولها که از مرز شرقي ایران تاغرب آسام وبرما واز کشمیر تااحمدنگر گسترده شده بود یك پارچه امن وآرامش بود و مردم آن سرزمین ازظلم وبیداد امراء مصئون ومحفوظ بودند .

نباید فراموش کرد که بابر بعنوان یك مهاجم خارجي بهند حمله آورد ولي بعدا او واولادش این سرزمین را وطن خود ساختند وحکومت آنان بتمام معني یك حکومت بومي وهندی بشمار میرود . اساس حکومت مغول در هند به هیچوجه بر بیداد و ستم بنیان نشده بود ودلیل اینکه حکومت مغول در هند برای مدت طولاني بیش از سه قرن ادامه

---

(۱) India Since I526 V.D.Mahajan & R.R.Sethi, Lucknow I956, pI26

داشت همین است رشك. نیست چنانچه آنان میخواستند با ظلم و تهدید و ارعاب بر مردم فرمان رانند حکومت شان بمصداق الملك یبقي مع العدل ولایبقي مع الظلم دوامي نداشت. بعضي از نویسندگان اروپائي مانند برنیر و تاورنیر و مانوخي راسمیت حکومت مغول را حکومتي کاه مستبدانه و مطلق العنان نمایانده اند و اظهار داشته اند که در دوران پادشاهان گورکاني قانوني جز اراده شاه وجود نداشت. ولي آنان هنگام ابراز این نظر فراموش کرده اند که حکمرانان اروپائي که قلمرو آنان بمراتب از قلمرو امپراطوری مغولان کوچك تر بوده چه ستمهائیکه بر رعایای خود نه نمودند وچه ظلم و بیدادهائیکه بنام مذهب بر مردم بیچاره وطن خود روا نداشته اند. اگر نیك در احوال پادشاهان مغول بنگریم در میابیم که آنان هر اقدامیرا که مینمودند برای بهبود ورفاه ملت بود. خلاصه اینکه این پادشاهان را میتوان حکمرانان مطلق العنان ودر عین حال خیرخواه مردم نامید. سرریچارد برن Sir Richard Burn در ضمن ذکر حکومت جهانگیر متذکر گردیده است که" جزای مسلمانانیکه دختران خود را بازدواج بهندوان میدادند مرگ بوده است در حالیکه مسلمانان میتوانستند زن هندوئي بگیرند (۱) ولي نویسنده علتش را بیان ننموده است و باید دانست که در آنزمان رسم هندو بر آن بوده است که چون شوهر زني بمیرد او باید با جسد شوهر مرده اش خود را بسوزاند. چون جهانگیر ازین سنت وحشیانه خوشش نمیآمد و میخواست این سنت کهنه وغیر نساني را از بین ببرد اولین اقدامش این بود تا بتواند بعضي زنان را از سرنوشت سوختن در آتش نگهدارد و چون نمیخواست اراده خود را بزور بر هندوان تحمیل کند جزا و پادافراه را فقط برای مسلمانان که بالواسطه موجب انجام این کار میشدند مقرر کرد وبرای هندوان از ادامه این رسم فقط اظهار نارضایتي میکرد. جای بس تاسف است که این روش انساني ونوع دوستي را نیز نویسندگان اروپائي اقدام مغرضانه و نمونه ای از تبعیضات مذهبي جلوه داده اذهان مردم را منحرف کرده اند. مردم در زمان حکومت این پادشاه عادل و دادگستر خوشوقت و سعادتمند بودند وجهانگیر از لحاظ انصاف و عدالت بعنوان انوشیروان هندوستان مشهور شده است وداستانها از عدل و نصفت او در کتابها مسطور است وحتی در قرن ما برخي از آنها بر پرده سینما نمایش داده شده است. جهانگیر در دوران حکومت خود

---

(۱) The Cambridge History of India Vol IV, 1957, p I8I

اقدامات خیرخواهانه بسیار انجام داد. وی برای مردم فقیر و بی نوا مرکزها ایجاد کرد که بدانان غذای مجانی داده میشد علاوه براین وی مالیات معوقه را معاف کرد و دستور داد که ماموران در جمع مالیات برکشاورزان ظلم وتعدی روا ندارند و در صورت اثبات جرم مامورین آنانرا شدیدا مجازات میکرد - او دستور داده بود خسارت محصولات کشاورزی که زیر پای افواج شاهی پایمال شود بپردازند -

جهانگیر به مناظر طبیعی علاقه بسیار داشت و بهمین جهة زیبائی و دلکشی سرزمین بهشت آئین کشمیر همواره توجه این پادشاه را بخود جلب میکرد و باوجود موانع وعوایق بسیار که در سفر کشمیر موجود بوده در طول حکومت ۲۲ ساله خود شش مرتبه بمسافرت آن دیار نایل آمد و شاید طغرا در این شعر آرزو وتمنای جهانگیر را بنحو احسن بیان کرده است که میگوید -

از شاه جهانگیر دم نزع چو جستند   باخواهش دل گفت که کشمیر ودگر هیچ

چنانکه از کتب تاریخ برمیآید جهانگیر را در عمران و آبادی علاقه تمام و میلی مالاکلام بود ودر ایام سلطنتش در ایجاد عمارات وانشاء ابنیه و تسطیح طرق و شوارع و تزئین باغها و ایجاد و تعمیر مدارس ومساجد وحمام ها کوششی فراوان مینمود ودر این کار همسرش نورجهان که بنوبه خود دارای شخصیت مهم تاریخی وادبی است ذوق وسلیقه خود را نشان داد که نمونه را میتوان در ساختمان باغ شالیمار و تعمیر قصرهای مانسابل واچه بل و ویرناگ وغیره جستجو کرد. جهانگیر طی حکومت خود هفت تن از امراء خود را بنوبت به صوبداری (استانداری) کشمیر نامزد کرد که عبارتند از:

۱ - نواب قلیچ خان	از ۱۰۱۵	تا ۱۰۱۹ هجری
۲ - هاشم خان	از ۱۰۱۹	تا ۱۰۲۱ 〃
۳ - صفدر خان	از ۱۰۲۱	تا ۱۰۲۴ 〃
٤ - احمد بیگ خان	از ۱۰۲٤	تا ۱۰۲۷ 〃
۵ - دلاور خان	از ۱۰۲۷	تا ۱۰۲۹ 〃
٦ - ارادت خان	از ۱۰۲۹	تا ۱۰۳۲ 〃
۷ - اعتقاد خان	از ۱۰۳۲	تا وفات جهانگیر در ۱۰۳۷ هجری

دوتن ازاین حکمرانان نسبةً ظالم ومستبد بودند که یکي از آنها قلیچ خان بود وچون مردم آنسامان برعلیه او بحضور پادشاه شکایت بردند یادشاه دادگستر برای استاندار بدین کلمات که نشانه بارز مقام ادبي اوست اخطار نمود: " حکومت پناها! دادخواهان توبسیار - شکرگزاران توکم - آب سحاب برلب تشنگان بریز ورنه از حکومت برخیز." (۱) حاکم مستبد دیگری که در زمان جهانگیر استانداری کشمیر را بعهده داشت اعتقاد خان برد - وی بطوریکه حسن مي گوید " بدعتها احداث نمود چنانچه ضبطي اثمار باغات ودهات و جنگلات وطرح گل زعفران و سلامانه وغیره از بدعات اوست." (۲) باستثنای این دوتن حکمرانان دیگر باعدل وانصاف حکومت میکردند ولي بطوریکه فرانسیسکو پلسارت کارمند شرکت تجارتي هلند باسم Dutch East India Co. در سال ۱۶۲۶ میلادی درگزارش خود نوشته است (۳) مردم کشمیر بیشتر فقیر ونادار بودند. وی از اقداماتیکه از طرف پادشاه برای تزئین شهر بعمل آمده ستایش میکند ومي نویسد که خانه های مردم شهرنشین بطور عموم خوب وزیبا است وبه زیبائي شهر مي افزاید. مردم کشمیر باوجودیکه کمتر غذای کافي برای شان میسر میشود دارای قوت جسماني ونیروی بدني هستند که میتوان آنان را ازین لحاظ دو برابر مردم هند محسوب کرد. وی ضمن شرحي که درباره تجارت وصنایع دستي کشمیر آورده متذکر میشود که کشمیریان زعفران وپارچه های پشمي دستباف که از انواع مختلف میباشد ومشکبار رابه آگره صادر میکنند ودر مقابل آن متقال وپارچه های نخي باندگي وادویه و پیاز وارد میکردند.

جهانگیر که همواره رفاه و بهبود مردم خودرا در نظرداشت مالیاتیرا که بعنوان " رسوم فوجداری" گرفته میشد لغو کرد. کشمیر در آن هنگام دچار رسوم کهنه وفرسوده چون کشتن دختران نوزاد درمیان مردم فقیر وپست بود که جهانگیر آنرا با تاکید و فشار ازمیان برد. جهانگیر یک تن برهمن را بنام پاندیت شری کانت که از علمای متبحر دین

---

(۱) Kashir Vol I p 263

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ٤٨٢

(۳) Kashir Vol I p 262

هندو بود برگزید تا بقضاوت معاملات و محاکمات هندوان که جنبه شخصي داشت طبق آئین آنان حل و فصل نماید و بدینوسیله آزادی کامل در امور شخصي و مذهبي وسنن ورسوم ديني بهندوان اعطاء نمود (۱). جمعیت کشمیر در زمان جهانگیر در حدود دو میلیون نفر بوده است.(۲)

پس از وفات جهانگیر در سال ۱۰۳۷ هجری پسرش خرم بعد از یک سلسله جنگهای داخلي بکمك و یاری آصف خان پدرزنش بحکومت هند رسید ولقب ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران دوم شاه جهان پادشاه غازی را برگزیده و اساس سلطنت را استوار ساخت. مدت حکومت شاه جهان سي سال بوده است و دوره حکومت او بعنوان دوره طلائي امپراطوری مغولان هند محسوب میشود. در زمان سلطنت او قدرت امپراطوری سراسر هند را فراگرفت. ملوك طوایف اعم از پادشاهان مسلمان محلي وراجگان هند وهمه منقرض شده تحت حمایت امپراطوری در آمدند. شاه جهان بزودی شورش وطغیان مخالفین و دشمنان داخلي مانند جهجر سنگ وخان جهان لودی را فرونشاند. علاوه براین افواج وی در تسخیر خاك وسیع دکن پیروز شد ولي اقدامات مکرر شاه جهان برای بدست آوردن قلعه قندهار (که بعد از ۱۵ سال بدست آمده بود ومجددا ازدست رفت) کاملا بي اثر ماند واین امر بي کفایتي لشکر او را در مقابل سپاهیان ایران روشن ساخت.(۳) از جنگهای مهم دیگری که خارج از خاك هند بعمل آمد جنگ با حکمران بلخ است که در نتیجه آن شهر بلخ در سال ۱۶۴۶ مسخر شد. در امور اداری کشور شاه جهان کفایت ودرایت فوق العاده ای از خود نشان نداد ولي برای اصلاح امور اداری و مالي که در اواخر حکومت پدرش رو بخرابي نهاده بود سعي کرد (٤). عمارات مجلل ومتعددیکه در زمان او ساخته شد واعزام لشکرهای بزرگ برای نبردهای داخلي وخارجي که متضمن خسارات هنگفت ومخارج بسیار بود (چنانکه تنها هزینه تسخیر قندهار ۱۲ ملیون روپیه برآورده شده است) لطمه سنگیني برخزانه مملکت وارد آورد وازین رو نقصان امور مالي از املاك

---

(۱) Shea & Troyer's Translation of Dabistane Mazahed P 164-5

(۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۲۷۳ "نفرشماری کشمیر به اهتمام آصف خان نوزده لك وچهل وسه هزار وسي وسه نفر- از آنجمله سپاهیان بومي نود هزار وچهارصد پیاده وچهار هزار وهشتصد ونود ودو سوار"

(۳) The Cambridge History of India Vol IV P 319-20 (٤) ایضا ۲۱۸

امراء وگنجینه های شاهان دکن فراهم گردید.(۱) شاه جهان در آغاز سلطنت شخصاً در امور ملک وملت نظارت ورسیدگي دقیق میکرد وبعدا کارها را بدست امراء، ووزرا وپسران خود را در قسمتهای مختلف هندوستان به سمت استانداری برگماشت. یکي از کارهای مهم شاه جهان نظم وترتیب دادن دستگاه منصب داری است که در اواخر عهد حکومت خود بدان توجه کرد ودر اجرای مقررات قانون منصب داری راجع به تدارک دسته های سپاهیان شدت عمل بخرج داد. علاوه براین وظیفه ومقرری منصبداران را تقلیل داد وآنانرا مجبور کرد که تعداد لازم سپاهیان را بحال آماده باش داشته باشند. همچنین مالیات براملاک که قبل ازین یک سوم بوده به نصف درآمد مقرر کرد.

روابط سیاسي شاه جهان با اروپائیان وسایر ممالک همسایه عاقلانه وتوام با درایت وزیرکي بود واو هیچوقت رشته ارتباط خود را با پادشاهان ایران یعني باشاه صفي وشاه عباس نگسست. امپراطوری مغول دوران سلطنت شاه جهان هم از حیث قدرت ونفوذ وهم از لحاظ جلال وشکوه به منتهي درجه خود رسید واساسي که جلال الدین اکبر پي ریزي کرده بود در این عهد صورت اتمام واکمال یافت. وسعت مملکت شاه جهان وامنیت وآرامش در آن عصر سبب شد که هند بصورت مملکتي منظم وآباد درآید وعواید ومالیاتها افزوني گیرد. دو وزیر کاردان یعني آصف خان وسعد اله خان با تدبیر ودرایت امور مملکت را اداره میکردند و غنایم وپیشکشها ومالیاتها مرتبا بدربار میرسید. خزانه عامره شاه هر روز ثروتمند تر وپربها تر از روز قبل میشد - امنیت وآرامش که در دوران شاه جهان وجود داشت بازار تجارت را رونق داد وبازرگانان خارجي را بهند جلب کرد ومحصولات هند ببازارهای آسیا واروپا فرستاده شد. خلاصه آنکه قدرت وثروت امپراطوری هند در دوران شاه جهان بحدی رسید که در آسیا نظیر نداشت ودر هندوستان پیش ازآن تاریخ وچه بعد ازآن مانندی برای آن کمتر توان یافت.

شهاب الدین شاه جهان طي دوران حکومت خود چهار مرتبه بکشمیر مسافرت کرد. مسافرت اول در سال ۱۶۳۴ میلادی صورت گرفت ودرحین این

---

(۱) A History of India by J.C.Powell Price, p 328

مسافرت بود که راجه بهیمبر اعلام قبول اسلام نموده بخطاب راجه دولتمند مشرف گردید. سفر دومین بسال ١٦٤٠ و سومین در ١٦٤٥ و آخرین بسال ١٦٥١ میلادی بوقوع پیوست. شاه جهان در ظرف این مدت هفت استاندار بر کشمیر گماشت که بترتیب عبارتند از:-

١- اعتقاد خان	از	١٠٣٧ — ١٠٤٣ هجری
٢- ظفر خان احسن	از	١٠٤٣ — ١٠٥١ «
٣- شاهزاده مراد بخش	از	١٠٥١ — ١٠٥٢ «
٤- علي مردان خان	از	١٠٥٢ — ١٠٥٣ «
٥- ظفر خان بار دوم	از	١٠٥٣ — ١٠٥٧ «
٦- تربیت خان	از	١٠٥٧ — ١٠٥٩ «
٧- حسن بیگ خان	از	١٠٥٩ — ١٠٦١ «
٨- علي مردان خان بار دوم	از	١٠٦١ — ١٠٦٧ «
٩- لشکر خان	از	١٠٦٧ — ١٠٧٠ «

اعتقاد خان که در زمان جهانگیر فرمان استانداری کشمیر را گرفته بود برای شش سال دیگر باقي ماند ولي بطوریکه قبلا گفته آمد وی موانع سخت وغیر عادلانه در راه کشاورزان ایجاد نمود و باغهای میوه مردم را بزور میگرفت و برای برداشت محصول از باغات وکشتزار های زعفران که متعلق بدولت بودند از مردم بیگار میگرفت. چون کشمیریان از کارهای جابرانه واعمال ظالمانه اعتقاد خان به تنگ آمدند عرضحالي بدربار شاهنشاه فرستادند وشاعری از کشمیر در موقع جشن سالگره قطعه شعری در اینباب بحضور رسانید که ضمن آن گوید-

خسروا دانشپژوها دادرا دین پرورا　　　اهل کشمیرند در دیوان عدلت دادخواه

آمدند از زعفران در گریه جمعي بیگناه (١)　　　زعفران گویند خندان سازد اندهناك را

چون دادخواهي ها وتظلمات پي در پي ببارگاه رسید اعتقاد خان معزول وابوالحسن تربتي به استانداری کشمیر مقرر شد. ولي چون ابوالحسن پیر وکهنسال شده بود و نمیتوانست بار

---

(١) کشمیر جلد دوم ص ٢٦٨.

سنگین اداره یک استان را متحمل شود پسرش ظفرخان احسن بنمایندگي او فرستاده شد.
اولین و مهمترین کاریکه احسن در ایام استانداری خود برای کشمیریان کرد اینست که وی از امپراطور خواست تا تمام مالیاتهای غیرعادلانه وکارهای مستبدانه ای راکه اعتقادخان در کشمیر رواج داده بود وادامه آنها موجب فقر ومسکنت و بدبختي ومذلت کشمیریان بود باطل وفرمان شاهنشاهي دراینمورد صادر شود. شاهجهان که بقول تاورنیر «نه بعنوان پادشاه مملکتي بلکه بمانند پدریك خانواده» برمردم حکومت میکرد این فرمان تاریخي را صادر ویك نقل آن روی سنگ نقرکرده بر در ورودی مسجد جامع سری نگرنصب نمود. (۱) که امروز هم در آنجا بحال خود باقي است. کارهای خیرخواهانه احسن خان موجب تقدیر و ستایش شاهنشاه گردید و پس از آن که پدرش که استاندارکشمیر بود فوت نمود فرمان استانداری بنام او صادر گردید. در این زمان ظفرخان احسن تبت کوچك یعني بلتستان رانیز فتح کرد. این حکمران که یکي از ممدوحین صائب تبریزی میباشد در زیبائي وزینت دادن کشمیر سهم بسزائي داشت. حکمران دیگراین دوره که شایسته ذکراست مردان خان میباشد. مردان خان ازطرف شاه ایران قلعه داری قندهاررا بعهده داشت ولي بعلت سوء تفاهم قلعه را به سپاهیان مغول واگذار کرده بهند پناهنده شد وشاهجهان اورا به ملازمت خود پذیرفت. مردان خان در دوران صوبه داری کشمیر که دو بار بوی محول گردید کارهای عمراني وآباداني انجام داد. او نه تنها به احداث باغها وگلزارها پرداخت بلکه راههای پرخطر وصعب العبور را تسطیح و تعمیر نمود و برای آسایش مسافرین مسافرخانه ها وکاروانسراها بنیان نهاد. مردان خان مردی سخي وداد گر بود و در دوره دوم والیگری او قحط وخشکسالي درکشمیر بوقوع پیوست ودراین موقع او غله وحبوبات راازپنجاب وارد وبنرخ ارزان وحتي رایگان بمردم فقیروبینوای کشمیرتوزیع نمود (۲) آخرین صوبه دارکشمیر درعهد شاهجهان لشکرخان بود وکشمیر در زمان لشکرخان بهترین دوران نعمت وسرور و فراواني و ارزاني را گذرانیده غله واجناس آنقدر ارزان بود که «یك خروار شالي را بیك مرغ میفروختند» (۳)

---

(۱) متن این فرمان در تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۰ - ۵۰۱ نقل شده است.

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۷ (۳) ایضا ص ۵۰۸

خلاصه اینکه مردم در زمان شاهجهان از هرجهة آسوده و خوشحال بودند وکشوراز هرحیث بسوی ترقی وتعالی گام برمیداشت تااینکه پادشاه پدر مانند در سال ۱۰۶۷ هجری بدست پسر گرفتار و بزندان افتاد و حکومت و پادشاهی بدست اورنگ زیب عالمگیر سومین پسر شاهجهان رسید.

جنگهای خونینی وکشتار برادران برای حصول تاج وتخت درمیان مغول یك سنت خانوادگی بوده است. اورنگ زیب سومین پسر شاه جهان بعد ازقتل سه برادر و چند تن از برادر زادگان وخویشان واسیرکردن پدرخود سریر آرای حکومت هند شد. هنگامیکه اورنگزیب عنان حکومت رادر سال ۱۰۶۷ هجری بدست گرفت سلطنت مغول بکمال وسعت و عظمت واقتدار رسیده بود. درزمان حکومت این پادشاه تقریبا سراسر هند جزو قلمرو مغول گردید و حدود آن ازکشمیر تاکرناتك وازبرمه تاغزنی گسترده شده بود. اورنگزیب برای اداره این مملکت وسیع قلمرو خود رابه بیست ولایت واستان تقسیم کرد و هراستان تحت فرمان استاندار قرارداشت. این پادشاه از اوان جوانی درزمان شاهزادگی فنون لشکرکشی و تجارب ملکداری راآموخته بود وانتظار میرفت که عظمت واقتدار شاهنشاهی وی به اوجی مافوق تصور برسد ولی سرنوشت دیگری در انتظارش بود. دراین امر شکی نیست که قلمرو اواز لحاظ وسعت قبل از استقرار حکومت انگلیس در هند بیش از قلمرو هرپادشاه دیگری بود ولی سیاست اوآرامش داخلی وثبات سیاسی را از بین برده وآثاراضمحلال و انحطاط در دوران زندگی خوداو پدید آمد. عالمگیر درطی حکومت چهل ونه ساله خود بیشتر اوقات به جنگ ولشکرکشی وتسخیر وفتح ممالك اشتغال داشت بیست ونه سال اول حکمرانی اوبه کشایش قلاع وفرونشاندن شورش وطغیان درنواحی شمالغرب و غرب و شرق هندوستان گذشت. دربقیه زندگانی توجه اوبتوسعه سرحدات کشور در جنوب هند و سرکوبی مخالفین سر سخت درجنوب غرب معطوف بوده است. از جنگها ولشکرکشیهای این پادشاه جزخسارات مالی و هرج ومرج ونا امنی نتیجه ای عاید نگردید. مخارج هنگفت جنگها خزانه راتهی کرد و پرداخت وظیفه و مقرری سپاهیان که عده آنان به ۱۷۰ هزار رسیده بود بتعویق افتاد.(۱)

---

(۱) A Short History of Aurangzeb, J.N.Sarkar, Calcutta 1954 p 420

خرابکاریهای که جنگ وخونریزی بدنبال خود میآورد در تمام کشور مشاهده میشد. علاوه برین قهر طبیعت بشکل طاعون و قحطسالي نیزظاهرگردید که در نتیجه آن ملیونها تن از آدمیان واحشام واغنام بمردند (۱) و هیچکس درپي جبران یا تعمیراین خرابیها و ویرانیها نبود. خود اورنگزیب از این وضع ناراحت کننده بخوبي آگاه بود. او میدانست که سرداران و سپاهیان از این جنگها ولشکرکشیها پي درپي بتنگ آمده خواستار مرگ او میباشند (۲). ولي آنچه که بیش از همه باعث زوال حکومت شد سیاست خشن وانعطاف ناپذیراودرامور دیني بود.

این امرمسلم است که هندوان در تاسیس وثبات وتوسعه امپراطوری مغول در هند سهم بسزائي داشتند واکبر وجهانگیر وتاحدی شاه جهان نیز با کمکهای شایانیکه آنان انجام دادند توانستند حکومت خود را مقتدر تر و وسیعتر سازند و بپاداش خدمتهای گرانبها صلات ومقامات مهمي بآنان عرضه میکردند ولي متاسفانه اورنگزیب که در امور مذهبي تعصب شدیدداشت این سیاست راکنارگذاشت. او در آغاز دوران حکومت خود رفتار مسالمت آمیزی اختیار کرده بود ولي هرچه زمان بیشترمیگذشت تعصب مذهبي او شدید تر میشد و بالاخره به منتهای درجه رسید. حقوق مذهبي ومدني رعایای غیرمسلمان درزمان اورعایت نشد حتی اوبرای تخریب معابد نو بنیاد هندوان دستور داد (۳).

اکنون باید ببینیم که اوضاع سیاسي واجتماعي کشمیر در زمان این پادشاه بچه نحوی بوده است. عالمگیر برخلاف پدر ونیاگان خود فقط یکبار بمسافرت کشمیر پرداخت و آنهم برای اینکه بعد از بیماری شدید که در سال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۷۵ هجری) عارض او گردید خواست در هوای مطبوع این خطه جنت نظیر تجدید قوای جسماني وروحاني بکند وآغاز و انجام این سفر نیزتوام باحوادث سوء وناگواری بود - بدین معني که لغزش پای یکي از فیلهای اردو بمرگ چندین زن واحشام منجرگردید واین واقعه اورنگزیب را خیلي متاثرکرد و او بعد از اقامت سه ماه که در مقابل اقامتهای طولاني اسلاف او خیلي کم بود بدهلي برگشت. عالمگیرطي حکومت ۴۹ ساله خود ۱۴ استاندار بکشمیر اعزام نمود واز جمله آنان ابراهیم خان

---

(۱) ایضا ص ۴۲۱ و ۴۲۲ (۲) ایضا ۴۲۵ (۳) ایضا ص ۴۴۴ و India Since 1526

پسر علیمردانخان سه بار و سیف خان دو بار باستانداری مقرر شدند. ما اینجا فقط اسم استاندارانیکه تا ۱۰۷۹ هجری یعني تا سال وفات شاعر ما در کشمیر مستقر بودند ذکر میکنیم.

لشکر خان که در سال ۱۰۶۷ هجری در زمان شاهجهان مقرر شده بود تا سال ۱۰۷۰ باقي ماند.

۲ - اعتماد خان	۱۰۷۰ تا ۱۰۷۳ هجری
۳ - ابراهیم خان	۱۰۷۳ تا ۱۰۷۴ 〃
٤ - اسلام خان	۱۰۷٤ تا ۱۰۷۵ 〃
۵ - سیف خان	۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ 〃
۶ - مبارز خان	۱۰۷۸ تا ۱۰۷۹ 〃
۷ - سیف خان بار دوم	۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ 〃

بطوریکه قبلا گفته شد کشمیر در زمان حکمراني لشکر خان بهترین ایام آرامش و فراواني را گذراند. حکمرانان دیگر نیز در عدل و انصاف و رسیدگي به خواسته های مردم و به تزئین و خوشنمائي این سرزمین فعالیتها کردند و حادثه مهمي که از نظر سیاسي قابل ذکر باشد بوقوع نپیوست.

وضع ادبي و فرهنگي و هنری هند و کشمیر

اکنون که از وضع سیاسي و اجتماعي هند و کشمیر اطلاعي پیدا کردیم باید بمطالعه اوضاع فرهنگي و ادبي و هنری آنزمان بپردازیم و ببینیم که حکمرانان و امراء و عموم مردم در توسعه و پیشرفت این جنبه حیاتي چه کوششهای از خود نشان دادند. ترقي فرهنگ و هنر در کشور منوط به استقرار امن و آرامش و فراغت بال و آسودگي خیال است چنانکه نظامي عروضي بدین معني اشارت کرده وگوید = " هر صناعت که تعلق بتفکر دارد صاحب صناعت باید که فارغ دل و مرفه باشد که اگر بخلاف این بود سهام فکر او متلاشي شود (۱) " امنیت و

(۱) چهار مقاله مصحح دکتر محمد معین طبع سوم تهران ۱۳۳۷ ص ۲۷

آرامش کشور مبني است بر ثبات سياسي وچنانکه ميدانيم هند در آغاز قرن يازدهم ميلادی از ثبات سياسي وامنيت داخلي برخوردار بوده وبيم وترس حمله خارجي نيز اورا تهديد نميکرد. بنا براين اين سرزمين بايستي گهواره فرهنگ وهنر ومهد شعر وادب باشد وچنين هم بوده است.

شعر وادب وفرهنگ

پادشاهان مغول با بوجود آوردن کانونهای بزرگ علمي وادبي در هند مشوقي نيکو برای دانشمندان وشعرا ونويسندگان بوده اند. تذکره های مختلف مملو است از داستانهای مبني برتشويق آنان از هنرمندان وادبا وشعرا واعطاء صلات گرانبها بديشان. همين امر موجب ميل ورغبت شعرای ايران بمسافرت هندوستان گرديد وشعراء وادبا رخت سفر برمي بستند وآهنگ هند ميکردند واز نعم آنديار وصلات سلاطين کامگار آنجا برخوردار ميشدند. اينجا لازم است نکته ای تذکر داده شود وآن اينست که بدانگاه تنها اصحاب قلم نبودند که به هند رحلت وهجرت ميکردند بلکه اصحاب سيف ومردمان دلاور وشجاعان جنگ آور نيز بدانجا روی نموده بخدمت امپراطوران مغول هند درميآمدند وخدمات شاياني انجام داده بمقامات بلند ميرسيدند. پادشاهان مغول صاحب السيف والقلم بودند وهمين نکته داني وسخن سنجي وشعر شناسي آنان بود که درکشش شاعران بدربار آنان بس موثر افتاد ويقينا اين امر باعث آن شد که نااهلان اندك مايه به آستانه آنان نگرايند چه آن سلاطين ميتوانستند گهر را از خزف ونيك را از بد باز شناسند. اين پادشاهان در محافل شعروادب مثل ميدان نبرد تنها نقش يك ناظر وسامع را نداشتند بلکه دراين ميدان نيزگوی نقدمي افگندند وبه تصحيح وتنقيح وانتقاد واقتراح سخن شاعران ميپرداختند وبي مناسب نيست که در اينجا بنقل يك دو داستان کوتاه در اينباب بپردازيم.

اکبرشاه باوجود اينکه بمکتب نرفته واز سواد بهره ای نداشت ولي اورا طبع شاعرانه وفکری نقاد بود. روزی اين شعر فغاني را

مسيحا يار وخضرش همرکاب وهمعنان عيسي
فغاني آفتاب من بدين اعزاز ميآيد

بحضورش میخواندند. وی مصرع دوم را بدینگونه اصلاح کرد (۱)

فغانی شهسوار من بدین اعزاز میآمد

وازین نوع مثالها خیلي زیاد است.

جهانگیر که از آغاز زندگي خود به آموختن پرداخت نویسنده ای توانا و شاعر نیکو ببار آمد و بهترین شاهد این ادعا تزک جهانگیری است که تا هفده سال بنگارش آن اشتغال داشت وسپس بعلت بیماری ورنجوری نگارش آن بعهده معتمد خان گذارده شد. این تزک بخوبي میرساند که جهانگیر دارای طبع شاعرانه نیز بود ودر علوم تاریخ وگیاه شناسي وحیوان شناسي نیز صاحب بصیرت بوده است. برای استشهاد تریحه وذوق شعری او نقل چند اقتباس از تزک بیمورد نیست. دریکجا مینویسد ـ "بتقریبي این بیت امیرالامراء خوانده شد

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق   یك زنده کردن توبصد خون برابراست

چون طبع من مرزون است گاهي باختیار وگاهي بي اختیار مصراعي ورباعي درخاطرم سرمیزند این بیت برزبان گزشت

ازمن متاب رخ که نیم بي تو یك نفس   یك دل شکستن توبصد خون برابراست

چون خوانده شد هرکس که طبع نظمي داشت دراین زمینه بیتي گفته گذرانید علي احمد مهرکن بد نگفته

ای محتسب زگریه پیرمغان بترس   یك خم شکستن توبه صدخون برابراست" (۲)

همچنین وی از تحقیر وانتقاد ناهلان وبي مایگان که چون شبه فروشان درحلقه جوهریان درآمده واز شعروادب بهره ای نبرده بودند ابا نمیورزید. مشهور است که شاعری قصیده ای تقدیم اوکرد که مصرع اول مطلع ـــ ای تاج دولت برسرت ازابتدا تا انتها ـ برد. جهانگیر ازاو سوال کرد که از علم عروض آگاهي؟ شاعر پاسخ داد نه ـ جهانگیر گفت خوب شد وگرنه حکم بمرگت میدادم. سپس آن مصرع را تقطیع کرد و عیب رکن دوم آن که ـ لت برسرت ـ بود نشان داد (۳). باین ترتیب روشن و مبرهن میگردد که در محیطیکه سران و

---

(۱) بزم تیموریه ـ سید صباح الدین عبدالرحمن اعظم گره ۱۹۴۸ ص ۶۱

(۲) تزك جهانگیری ص ۱۱۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۴۱

پیشروانش درامور شعر وادب باین اندازه دقیق و فهیم باشند چه اندازه در آن زمینه هاپیشرفت حاصل میگردد . این روش شعرا را وادار کرد جدیت و توجه و علاقه بیشتری درکارخود خرج بد هند . خلاصه دربار مغول بصورت یك مدرسه شاعری و سخنوری درآمده بود. بنا بر اظهار ابوالفضل در آئین اکبری پنجاه و یك شاعر به دربار اکبر شاه پیوسته بودند و بنا بر نوشته سید صباح الدین درکتاب بزم تیموریه از جمله شعرای زمان جهانگیری معروفترین آنها عبارتند از طالب آملي ونظیری نیشاپوری و سنجر و طفلي و حیاتي و مولانا شکیبي و موزون الملك ملا لطفي تبریزی وملا احمد علي نشاني و معنوی جونپوری وحسن بیگ خاکي و حکیم عارف وملا شیدا وغیره .

غیراز دربار پادشاه صدها امیروصاحب منصب دیگر در رونق بازار شعروادب وعلم ودانش وظیفه مهمي داشتند . از این عده بیرم خان - ابوالفتح گیلاني - عبدالرحیم خانخانان - علي‌قلي خان - خان زمان - خان اعظم کوکلتاش - ظفرخان وغازی خان را میتوان اسم برد. ابو الفتح گیلاني و عبدالرحیم خان خانان برای سرپرستي شعرا یك کانون بزرگ ادبي تاسیس کرده بودند وخواجه حسین وثنائي و میرزا قلي میلي وحیاتي گیلاني از تربیت یافتگان این کانون میباشند . خان خانان در احمد آباد کتابخانه دایرکرده بودکه شعراء وادبا ودانش طلبان از آنجا بهره یاب میشدند. ازخصوصیات این کتابخانه یکي این بودکه دواوین شعرای متعلق بدستگاه بخط خود شان دران موجود بود. (۱) گذشته ازاین رواج مشاعره در ترویج و رونق شعر کمك شاياني نمود وخان خانان دراین امر پیشرو دیگران محسوب میشود (۲) صرفنظر ازشعروادب جهانگیر درایجاد مدارس وانشاء مکاتب سعي بلیغ داشت وچندین مدرسه و خانقاه تاسیس نمود. وی مال و ملك امرای راکه بدون وارث فوت میکردند به این کارخیر اختصاص داد و مدارسیکه ازدیرزمان ویران مانده بود تعمیرکرده برای درس و تدریس آماده ساخت . (۳) این پیشرفتهای ادبي و فعالیتهای فرهنگي که جهانگیراز اکبر شاه بارث برده بود برای پسرخود شاه جهان برواثت گذاشت واو باوجودیکه مانند پدر خود شاعر یا نویسنده توانا ویا صاحب آثار مهمي نبود ولي برای توسعه علم وادب گامهای برداشت ودر دوران

---

(۱) بزم تیموریه ص ۸۳ (۲) ایضا ص ۸۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۶۸

سلطنت خود چندین مدرسه ودار العلوم بنیان نهاد که معروفترین آنها مدرسه ای بنام دارالبقاء در دارالخلافه دهلي است (۱) که مرکز تدریس فقه وفلسفه اسلامي محسوب میشود. علاوه براین مسلمانان در مکتب های که بطور عموم در مساجد تمام شهرها دایر بود بتعلیم وتعلم اشتغال داشتند. وضع تعلیم وتدریس هندوان نیز بد نبوده است. برهمنان که همواره کار آنان درس وتدریس ومطالعه کتب مقدس سانسکریت بوده است بکار خود ادامه میدادند. علاوه برآن طبقه دیگر یعني کارمندان دولت به فراگرفتن زبان فارسي وعلوم متداول کوشا بودند. طبق رسوم آنزمان خانواده های اشراف واعیان بوسیله استادان ومعلمین خصوصي تحصیل علم مینمودند. زبان فارسي بدلیل اینکه زبان رسمي بود مورد تشویق وحمایت شاهجهان قرارگرفت وبطوریکه بعضي گفته اند شاه جهان برای تعلیم اجباری زبان فارسي دستور داد و مدارس در سراسر هند حتي بین هندوان برای تعلیم این زبان دایرگردید. اضافه براین بسیاری ازکتب علمي وادبي بزبان فارسي تالیف شد. ورود فارسي زبانان با علم و ذوق وآمیزش آنان با هند یا نیکه زبان وادبیات فارسي را درکشور خود تحصیل کرده بودند منتج بایجاد دو مکتب ادبي گردید که یکي از آنها مکتب هندو فارسي ودیگری را بنام مکتب اصیل فارسي میتوان یادکرد. آثار وادبیاتیکه دراین عهد در هند ظهور کرد ازجنبه ای که صرفا فارسي باشد عاری است زیرا زبان فارسي که ریشه های عمیقي در سرزمین هند دوانیده بود نمیتوانست تا مدت زیادی ازمحیط جدید وقوی خود بي اثر وجدا بماند وازینروزبان فارسي افکاروعقاید هندی رادر خود جذب کرد وتدریجا وسیله بیان مطالب هندی گردید وناچارخصائصي را که لازمه محیط هندی بود فراگرفت وبدین وسیله سبک جدید هند وفارسي بوجود آمد. این سبک که مورد توجه دربار مغول قرارگرفته بود بتدریج توسعه یافت وآثار متکلف ابوالفضل که درآن به افراط بصنایع توجه شده وزبان بحد وافراز آرایش وپیرایش مشحون است توجه شاه جهان را بطرف خود جلب نمود وبنا برین شاه جهان برای وقایع نویسي خواستار نویسنده ای شد که بتواند به شیوه متکلفانه وقایع عهد اورا بنویسد. شاید یکي از علل توسعه این سبک در دربار مغول هند این بود که نویسنده میتوانست بااستعمال

---

(۱) آثار الصنادید - سرسید احمد خان باب سوم ص ۱۲

نمودن کلمات و اصطلاحات متکلف و آمیزش لغات و عبارات دقیق و مشکل عربي ابهت و جلال پادشاه را به بهترین وجه در قلب و فکر خواننده منعکس کند و بنابراین آن سبک با سازمان مجلل و باشکوه دربار کاملا سازگار بوده است.

از طرف دیگر مکتبي که خالصا مکتب ایراني باشد مورد اعتناء و توجه وزراء و امرای ایراني نژاد قرار گرفت. در آغاز دوره حکومت شاه جهان ملا شکر الله ملقب به افضل خان گروه بزرگي از شعرا و نویسندگان و دانشمندان ایراني را گرامي داشت و در ترفیه حال و ارضای خاطر آنان میکوشید که از آنجمله محمد امین قزویني و جلال الدین طبا طبائي بسیار معروفند. چون آثار نویسندگان و شعرای این دو سبک مختلف را باهم مقایسه کنیم میبینیم که آثاریکه از ادبا و فضلای ایراني بیادگار مانده با آثار معاصرین هندی بسیار متمایز است. مطالعه آثار نویسندگان این دو سبک تفاوتیراکه بین آنها وجود دارد روشن و آشکار میسازد.

چنانکه در زمان اکبر شاه و جهانگیر مشاهده شد در عصر شاه جهان نیز شعرا و عرفا و دانشمندان ایراني که بعلت نفوذ فقها و مجتهدین مجال و فرصتي برای هنرنمائي و نشر افکار و آثار خود در ایران نداشتند و برعکس آن در خاک هند مقتضیات را از هر جهت آماده و موانع را مفقود میدیدند بسوی هند روی میآوردند. عده شعرائیکه در دربار شاهجهان بسر میبردند بسیار است و مشاهیر آنان عبارتند از صائب - قدسي - کلیم - ظفر خان احسن - میرزا طاهر آشنا - ملا شیدا - چندربان برهمن - حکیم رکنا کاشي - سعیدای گیلاني - سلیم تهراني - میرالهي همداني و محمد علي ماهر وغیره. علاوه بر شعرا عده زیادی از نویسندگان نیز شهرت یافتند که معروفترین آنان منیر لاهوری - چندربان - ملا شیدا - طغرای مشهدی و افضل خان میباشند. در فن تاریخ نویسي عبد الحمید لاهوری مولف بادشاهنامه و ملاصادق مولف تاریخ صادق و محمد صالح مولف عمل صالح شهرت دارند. فرهنگ نویسي نیز مورد توجه قرار گرفت و چهار فرهنگ یعني فرهنگ رشیدی - منتخب الغات - شاهد صادق و چهار عنصر دانش تالیف گردید. علاوه براین در فلسفه و مذهب و طب و علوم دیگر نیز تعدادی از کتب و رسائل نوشته شد. خلاصه آنکه دربار شاهجهان کانون فرهنگ و مرکز رواج زبان و ادبیات فارسي بود و از حیث تمدن و هنر و ادب دوره طلائي بشمار میرود. هنگامیکه در دربار سلاطین صفوی زبان ترکي برزبان فارسي فایق آمد در دربار پادشاهان

گورکاني هند فارسي برسميت شناخته شد وکلیه مکاتبات وفرامین واوراق واسناد ودفاتر کشوری ولشکری بزبان فارسي نگاشته و صادر میگردید. علاوه بردربار سلطنتي امرا وروسای کشور مانند آصف خان و سعیدای گیلاني وظفرخان احسن و مهابت خان وافضل خان وراجه‌جي سنگ و سعدالله خان که بعلم وادب وفرهنگ وزبان فارسي علاقه داشتند نیزازشیوه مرضیه شاه جهان پیروی نموده بتشویق شعرا ومعاریف و ترویج هنروادب همت میگماشتندوسعي میکردند دراین زمینه از دیگران گوی سبقت بربایند.

دوره جهانگیروشاه جهان از لحاظ ترجمه کتب اززبانهای سانسکریت وفارسي نیز دارای اهمیت بسیاراست - قبل ازآن کتابهای مقدس هندوان بنام مهابهارتا واتهروید وهمچنین کتاب ریاضي بنام لیلاوتي ترجمه شده بود. دراینزمان داراشکوه پسرشاه جهان در این کارازهمه بیشتر علاقه نشان میداد. وی کتب مقدس سانسکریت مانند اپا نیشاد ــــ بهگوت گیتا - یوگا وشست ونیزاصطلاحات مذهبي هندوان را بزبان فارسي برگرداند. علاوه براین ترجمه حماسه معروف وباستاني هند بنام راماین بوسیله هرکرن بادقت و مهارت انجام گرفت (۱)

ازآنچه که تاکنون مطالعه گردید معلوم میشود که نهال زبان وادبیات فارسي در هند باتشویق وکمك پادشاهان وامرای دربار غرس وآبیاری میشد واین وضع منحصر بهند نیست بلکه درسایر کشورهای مشرق زمین احوال برهمین منوال بروده است. قدردانیهای اکبرشاه وجهانگیروشاه جهان شاعران وادیبان وسایرارباب علوم وفن را از ممالك دیگر بخود جلب کرد. هرصله وپاداشیکه بشاعرداده میشد موجب ترقي شعر و ادب میگردید. گاهي در انعام یك بیت زیبا ونغر دهان شاعررا اززر میانباشتند وگاهي اورا باسیم وزرنقد وزن میکردند. همین امر موجب ترغیب شعرا ونویسندگان میشد تا اینکه ازایران وممالك دیگر بسوی هند رخت سفر بر بندند. ولي بعداز روی کار آمدن اورنگزیب عالمگیراین تشویق وحمایت های بي شائبه بتدریج از بین رفت وچنان بنظر میرسید که اوضاع واحوالیکه در ایران موجب مسافرت ایرانیان از وطن خود بکشور هند

---

(۱) History of Shah Jahan of Delhi, Banarsi Prasad p 257

شده بود واثر ونفوذ فقها که میدان فعالیت و هنرنمائي شعرا را برآنان تنگ کرده بود اکنون در هند برجود آمد وراه تشریق ودلگرمي که محرك اصلي مهاجرت از ایران بشمار میرفت دیگر باقي نمانده بود و بنا برین میبینیم که شعرائیکه در این عهد از ایران بهند آمدند انگشت شمارند از جمله محمد سعید اشرف مازندراني معلم شاهزاده خانم زیب النساء و میرزا معزالدین محمد موسویخان وسید حسین خالص اصفهاني ومیرزا محمد طاهر اصفهاني. ولي هیچکدام ازاینان مقام شامخي در ادبیات فارسي نداشته ونتوانستند بمقام ومعروفیت شعرای بنام دوره ما قبل خود برسند.

اورنگزیب عالمگیر بادشاهي عالم ودقیق النظر بود وشوق مطالعه تا آخرین روز حیاتش باقي بود. وی علوم دیني مانند فقه وحدیث وتفسیر را بخوبي فراگرفته و مانند جدش جهانگیر نویسنده توانائي بود. مجموعه نامه ها ومکاتیب او بنام " رقعات عالمگیری" که به پسران خود ورجال مُملکت نوشته است در ادبیات فارسي هند مقام شامخي دارد. مولانا محمد حسین آزاد بلگرامي آنها را مورد تقدیر قرار داده عبارت آنرا سهل ممتنع میداند. (۱)

اورنگزیب که طبع او بامور دیني بیشتر متمایل بود اشعاری را که مبتني بر مبالغه وتملق و مدح بیجا باشد هرگز نمي پسندید و مانند بعضي سلاطین صفوی چون شاه طهماسب(۲) حاضر نبود شعرا زبان خود را بمدح وثنای وی آلایند. باین دلیل شاعرانیکه شعرگوئي را وسیله معاش قرار داده بودند بدربار اوراه نمییافتند وآنانرا گروه بیکاران میدانست وسزاوار هیچ تشریق نمي شناخت. این بیمهری پادشاه باعث شد که سیل شعرا که در زمان اکبر و جهانگیر وشاه جهان بسوی هند سرازیر میشد قطع شود واین نهال زبان وادبیات فارسي در هند از اصلش که در ایران بود برکنده شود. خلاصه اینکه پایه شعر بطوری متزلزل گردید که در زمان او هیچ شاعری نبود که اورا بتوان در ردیف شعرای بزرگ مانند فیضي و عرفي و ظهوری وکلیم وصائب که آثار آنان درادبیات فارسي مایه افتخار است بشمار آورد. ولي ذوق شعر وادب که سالها در نهاد مردم و طبقه روشنفکر هند مخصوصا آنانیکه زبان وادبیات فارسي را فراگرفته شیریني وحلاوت آنرا چشیده بودند با بسته شدن راه های دربار پادشاه

---

(۱) سخندان فارس ص ۱۶۳ – ۱۶۴ (۲) تاریخ عالم آرای عباسي – اسکندر بیگ – ج ۱ ص ۱۳۹

از بین نرفت بلکه برعکس شعر وشاعری از محیط تنگ و محدود تملق وچاپلوسی برآمده بفضای آزاد نفس کشید. عواملیکه تاکنون باعث تحریك افکار وتخلیق آثار میشدند اهمیت خود را از دست داده بعناصر دیگری جا دادند. در دوره قبل شعرا شخص شاه وامراء و مزیبان خود وکارهای آنانرا میستودند و از آنها الهام میگرفتند ولي اکنون محیط اجتماعي واخلاقي وامور مربوط بمسائل زندگي توجه آنانرا بخود جلب میکرد ودرسبك سخن وسخنوری نیز تحولي پدید آمد. شاعری که تاکنون رونق محافل ثروتمندان وبزمهای ادب دوستان بوده ازین پس شمع کاشانه های عامه مردم گردید. زبان فارسي که در این سرزمین باسها جمین خارجي راه یافته بود بتدریج از مراحل گذشته مقام زبان رسمي را بدست آورد وازآن هم مهمتر اینکه زبان مردم روشن فکر گردید. اکنون که درخانه های مردم برروی آن بازشد این عروس زیبا ازحجلهٔ خود قدم بیرون نهاده دست بدست مردم داد ودرشادی وغم آنان همدم وهمزبان گردید. در دوره های بعد زبان فارسي وسیله اظهار افکار وعقاید واحساسات مردم شد وبنا براین ناگزیر رنگ وروش اصلی خود رااز دست داده ازمحیط وفضای جدید متاثرشد. قبول این تحول وتغییر در عین حال مطابق مقتضیات زمان وطبیعت بوده است وغیرازآن هم امکان پذیر نبود.

در این دوره شاعران خوش قریحه مانند عبدالقادر بیدل ـ محمد علي ماهر ـ ناصر علي سرهندی ـ معزالدین موسوی ـ سعید اشرف گیلاني ـ نعمت خان عالي ـ محمد زمان ناسخ ـ رفیع خان باذل و محمد افضل سرخوش وغیره میزیسته اند.

چون از شعر بگذریم میبینیم که وضع نثر در این دوره از شعر بهتر بود. عالمگیر فروغ اصول دین را از همه بیشتر مورد توجه قرار داده بود. باین مناسبت به همت علمای بزرگ عصر فقه حنفي تدوین و تمام اصول فقهی مکتب حنفي در کتابي جمع آوری گردید واسم فتاوی عالمگیر برآن گزارده شد که شاهکار تالیفات دیني ایندوره محسوب میشود. در انشاء پردازی خود عالمگیر مقام برجسته ای دارد. از مورخین معروف میتوان اسم محمد کاظم مولف عالمگیر نامه و محمد ساقي مستعد خان مولف ماثر عالمگیری ونعمت خان عالي مولف وقایع وبهادر شاه نامه و بختاور خان نویسنده مراة العالم واز مورخین هندو ایسر داس صاحب فتوحات عالمگیری و سجان رای مولف خلاصة التاریخ رانامبرد.

اکنون که بحث از شعروادب فارسي بمیان آمده نباید فراموش کرد که کشمیر

در این مورد سهم بسزایي دارد و سزاست ذکر مختصری از آن اینجا بکنیم . در بخش مربوط به اوضاع سیاسي و اجتماعي دیدیم که شاهان مغول توجه خاصي به تعمیر و آباداني کشمیر معطوف داشتند و هرگاه فرصتي پیدا میشد برای گذراندن تابستان وگریز از گرمای جانکاه آگرا و دهلي ولاهور بکشمیر پناه میبردند. حکمرانانیکه از طرف پادشاهان بفرمانداری آن استان مقرر میشدند به پیروی از پادشاهان خود به پرورش و تربیت علماء و فضلاء و شعرا میپرداختند و جنبشهای ادبي و فرهنگي دربار آگره و دهلي آنان را تحت‌تاثیر خود قرار میداد. پادشاهان دهلي واستانداران کشمیر همواره برای اشاعه فرهنگ وعلم دراین سرزمین کوشا بودند . علاوه بر مساجد وخانقاه ها که کانون ومرکز درس و بحث علماء و صوفیه بود مدارسي نیز دایرگردید که از آنجمله است مدرسه‌ای بنام درسگاه معلي حیدرکه در عهد جهانگیر درنزدیکي باغستانهای خوش منظر شهرسری نگر بنا شد. تشویق وتقدیر این پادشاهان که نقط برشعرا محدود نبود نویسندگان و علمارا نیزفرصتي برای اظهار لیاقت وانجام کارهای مهم وتحلیق آثار علمي فراهم آورد. چنانکه اکبرشاه در موقع اقامت درکشمیر بسال ۱۰۰۵ هجری جمال الدین حسین اینجورا فرمان داد تا فرهنگي تالیف نماید و او به این کارپرداخت ودر سال ۱۰۱۷ هجری آنرا باتمام رسانیده بحضور جهانگیرتقدیم نموده آنرا فرهنگ جهانگیری نامید. جهانگیر نیز این زحمت نویسنده را باانعام واکرام و صلات فراوان جبران کرد واورا بلقب عضدالدوله سرفراز کرده بفرمان داری استان بیهار مقرر داشت . از جمله نویسندگان کشمیری میتوان اسم ملا باقرکشمیری که ذکرش دراقبالنامه جهانگیری تالیف معتمد خان آمده و ملا محمد یوسف کشمیری همداني برادر محمد صادق کشمیری مولف طبقات شاه جهاني و ملا محمد علي کشمیری که در ایام جواني به احمدنگر رفته بود یاد کرد. ملا محمد علي در سلك ملا زمان سعادت خان دکني در قلمرو سلاطین نظام شاهي درآمد و سپس بملازمت سلطان برهان الملك پرداخت. هنگامیکه خانخانان احمدنگررا گرفت ملا محمد علي ملازم اوشد و به کار ترجمه وتالیف پرداخت. محمد صادق کشمیری که در سال ۱۰۰۰ هجری تولد یافت طبقات شاه جهاني راکه تذکره ای ازمعاریف واعلام ورجال برجسته اززمان تیمورتا حکومت شاه جهان میباشد در حدود سال ۱۰۴۶ هجری تالیف نمود. در اینجا باید ذکری ازیکي اززنان نامورکشمیر بکنیم. اوحافظه

مریم نام (۱) داشت و معلمه زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر بود. گویند ذوق وشوق شعر و ادب و سخن سنجي زیب النساء مرهون تعلیم و تربیت این بانوی کشمیری بوده است. پسرش عنایت‌خان‌نیز مرد لایق و فاضلي بود که بعدا باستانداری کشمیر نایل آمد. حافظه مریم در سال ۱۰۸۹ هجری نوت کرد. زیب النساء که خود شاعره خوبي بود و بعلم و علماء علاقه داشت برای ملا سیف الدین اردبیلي مساعده ای تعیین نمود تا بارضایت خاطر در کشمیر بگذراند و تفسیر کبیررا بزبان فارسي ترجمه کند. وقتیکه این کتاب بپایان رسید ملا سیف‌الدین اردبیلي آنرا باسم زیب النساء زیب التفاسیر نام گذاشت. (۲)

در عصر مغول شعر فارسي در کشمیر وضع خاصي بخود گرفت. پیش از مغول سرپرستان و مشوقین شعر و ادب فارسي سلاطین کشمیر بودند و سلیقه قضاوتشان مبني بر آشنائي کتبي و غیر مستقیم از شعر فارسي بود و فارسي برای آنان زبان بیگانه ای محسوب میشد. آنان شعررا از جنبه اوزان و قوافي وذکر فلسفه وافکار مذهبي وغیره میدیدند واحساس ودلنشیني که برای اهل زبان دارای اهمیت زیادی است نزد ایشان در درجه دوم قرار میگرفت. پس از روی کارآمدن پادشاهان گورکاني وتسخیر کشمیر استاندارانیکه باین سرزمین اعزام شدند بیشتر ایرانی الاصل بودند وآنان کسانیرا مورد تشویق قرار داده واز کلام شان تقدیر میکردند که برمقیاس آنان درست آیند. از جمله کسانیکه درکشمیر به پیشرفت و توسعه زبان وادبیات فارسي کمک بزرگي کرده اند ظفرخان احسن است. میرزا احسن اله پسر خواجه ابوالحسن تربتي خراساني ملقب به ظفرخان که احسن تخلص میکرد استانداری کشمیررا دوبار بعهده داشت و جمعاً یازده سال عمر عزیز خود را در کشمیر گذرانید. ظفرخان از نظر ادبیات فارسي بویژه شعر اهمیت خاصي دارد زیرا او مشاعره را در کشمیر رواج داد واین رسم باعث ترقي و پیشرفت شعر بخصوص غزل فارسي گردید و تعداد زیادی از شعرای کشمیر بغزلگوئي پرداختند. ظفرخان خود شاعربود ودیوانش تقریبا مشتمل بردو هزار بیت میباشد. وی که به تربیت و پرورش شعرا همت گماشته بود بیاضي داشت که هر شاعر باخط خود شعری چند درآن مینوشت و در پشت همان اوراق عکسي ازآن شاعر ترسیم میشد ولي این بیاض گرانبها

---

(۱) کشمیر جلد دوم ص ۳۹۱ (۲) کشمیر جلد دوم ص ۳۵۷

اکنون از بین رفته است (۱) ظفرخان احسن هنگامیکه استانداری کابل رابعهده داشت با صائب تبریزی ملاقات کرد وازآن ببعد صائب برای مدتي بااو بوده است. علاوه برصائب شعرای دیگر نیزاز بخشش وعنایات وی استفاده میبردند که یکي از آنها میرالهي است. خواجه محمد اعظم دیده مری نوشته است " چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضي بدارد. میر الهي حاضر بود بدیهه بعرض رسانید مصراع: خدا ضامن رسول و چار یارش. پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میر الهي رفیق و امین باشد — منظور شد — باظفرخان در کشمیر آمد." (۲) علاوه بر این در زمان اقامت وی در کشمیر تمام شعرای معروف وقت مانند صائب و کلیم و قدسي و غني و دانش در منزل او گردهم جمع شده مشاعره ترتیب میدادند. (۳)

از جمله شعرای فارسي زبان کشمیر راکه در زمان این سه پادشاه گورکاني در کشمیر میزیسته اند میتوان اوجي — ذهني — محمد صالح ندیم — فطرتي — ملا حمدی محمد ابراهیم طلوعي — حافظ محمد خیالي — جمیل بیگ علوی — بزرگي شاعر — میر عبداله غریبي — ملا مظهری — حبیب اله گنائي — ملامحسن فاني — ملا محمد طاهر غني — ملا فروغي — عبدالرسول استغنا — ملا صبحي — محمد زمان نافع — ملامحمد ملا ناطق — درویش یوسف — دیوان شاه — آذر برهمن — میرزا داراب بیگ جویا — میرزا کامران بیگ گویا — میرزا اکمل الدین بدخشی کامل — محمد اسلم سالم — لاله ملك شهید وغیره رانام برد. از این میان ما شاعری را میشناسیم که برهردو زبان فارسي وکشمیری شعر میگفت. او حبیب اله گنائي است که تخلص فارسي او حبیب وتخلص کشمیری اوجي است. مطالب وافکاریکه او به هر دو زبان مطرح میکند از لحاظ معني وفکریکي است. بیشتر اشعار او دارای افکار صوفیانه و عرفاني میباشند

---

(۱) شعرالعجم جلد سوم شبلی نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني ص ۱۵

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) مجله ماه نو بزبان اردو - کراچي — ماه اکتبر ۱۹٦٤ - ص ۱۳۳

چنانکه گوید:

زهي حالي که دروی لا نگنجد | چه حد لا درو الا نگنجد
مقامي برتری از چند وچوني است | که دروی کیف وکم اصلا نگنجد
بگویم یك سخن من پوست کنده | که آنجا بنده و مولا نگنجد

وجای دیگر میگوید:

یا منم اندر جهان و یا جهان اندر من است
خرمني دردانه و یا دانه اندر خرمن است

وهمچنین در اشعار کشمیری اظهار میدارد:

خداوندا تو ازمن راضي هستي
زیرا من بتو پناه برده ام
ای رفیق بیا و بخلوص نیت و صداقت بخدا پناه ببر
شراب جان پرور را بتو نیز خواهند داد
این آن شرابي است که ترا با دریای زندگي وصل خواهد داد (۱)

زبان و ادبیات هندی

دوره‌ٔ مغول برای ادبیات زبان هندی نیز دوره‌ٔ پیشرفت و ترقي شمار میرود وعده ای از نویسندگان بوجود آوردن آثار خود بسرمایه این زبان افزودند. در این میان به آثاریکه کبیر بوجود آورد و اشعار وی که دارای درسهای اخلاقي و پند و اندرزهای ذیقیمت میباشد وتاامروز زبان زد هرخرد وکلان و هرمرد وزن است میتوان اشاره کرد. ملك محمد جایسي مؤلف پدماوتي داستان عشقي ملکه امارت نشین موار (Mewar) دراستان راجستان امروز دارای اهمیت است. سیاست آزادی مذهبي و عدم مداخلت درامور خصوصي وفردی مردم به پیشرفت زبان وادبیات هندکمك

---

(۱) ترجمه اشعارکشمیری بفارسي اقتباسي است ازرساله آقای تیکو بنام "شعرای پارسي زبان کشمیر" ص ۷۲

زیادی کرد. شخصیتهای برجسته درباری مانند میرزا عبدالرحیم خانخانان ـ بگوان داس زمان سینگ نیز طبع موزون داشته بزبان هندی شعر میگفتند. اکبرشاه راجه بیربل راکه یکي ازرجال دربار بوده بلقب‌کاوی رای (امیرالشعراء) ملقب کرد. اثر معروف عبدالرحیم «رحیم ست سای» (دیوان رحیم) است. علاوه برایشان دو شاعر دیگر بنام کرن رنرهری سهای بدربار اکبر وابسته بودند که اخیرالذکر بدریافت لقب مهاپترا (شاعر بزرگ) نایل آمد. تلسی داس که در عهد جهانگیر بسال ۱۶۲۳ میلادی جان سپرد بعد از چهل سال عمراثرجاویدان خود رابنام «رام چاریتر مانس» (یعني کارنامه های رامچندر ـ یکي از خدایان هندو) در شهر بنارس بوجود آورد. دراین زمان شاعری نابینا که درعین حال آوازه خوان خوبي هم بود کتابي از داستان کریشنا یکي از خدایان هندو بنظم آورد. اسم این شاعرو موسیقیدان سور داس است که در شهرآگره زندگي میکرد. از شعرای دیگر این دوره میتوان ازنندداس ـ ویتال نات وکومبن داس یادکرد. کومبن داس عارف و درویش بزرگي بود. گویند چون اکبر شاه ویرا به فتحپور سیکری دعوت کرد اوجواب داد «درویشان را در سیکری چکار؟ رفت وآمد موجب میشود که کفش پا پاره واسم خداازیاد رود وآنجا رسم براینست که بکساني که حتي دیدن تیافه آنها باعث آزار واذیت است سلام کنند ـ کومبن داس عقیده دارد که غیراز خدا همه چیز هیچ است وهیچ.» شاعر معروف دیگری که مسلمان بوده وبزبان هندی شعر میگفت رس خان است. او خودرامرید لردکریشنا میدانست واثر مشهور خود رابنام «پرم وانیکا» (بوستان عشق) در سال ۱۶۱٤ تصنیف نمود. طرز واسلوب بیانش بسیار جالب وپراز احساسات عاشقانه میباشد. کشوداس ونابا جي نیزهم عصران جهانگیر بودند ولي زبان واشعار کشوداس بسیار پیچیده ودشوار میباشد. او در سال ۱۶۱۷ میلادی وفات یافت.

عهد حکومت شاه جهان نیز برای ادبیات هندی حایزاهمیت است. شاهجهان مانند اکبرشاه وجهانگیر عهده ملك الشعرای هندی را نیز بدربار خود نگهداشت. درعهد وی شاعری بنام سندر بلقب‌کاوی رای وسپس به لقب مهاکاوی رای ملقب گردید. شعرای دیگریکه در این زمان میزیسته اند عبارتند ازسنا پتي ـ بوشان ماتي رام ـ بیهاری لال. بوشان شاعری بود وطن دوست ومیهن پرست وبرای استقلال وطن خوداز حکومت

مغول و شورش علیه آنان مردم را باگفتن اشعار رزمي برمیانگیخت . از همه اینها سور داس وتلسي داس وکشور معروفترند چنانکه در این بیت گفته شده

سور داس آفتاب زبان هندی است وتلسي ما هتاب آن

کشور کهکشان آسمان شاعری است

ولي شعرای امروز مانندکرمهای شب تاب میباشندکه

گاه بگاه بپرواز آمده محیط را برای لحظه ای منور میسازد

در عهد عالمگیر ادبیات هندی نیز روبانحطاط نهاد ودیگر شاعری که بتوان آنرا شاعر بزرگ گفت بوجود نیامد ولي زبان اردو که در حقیقت شاخه ای از فارسي محسوب میشود ممزوجي از لغات فارسي وعربي وترکي وافعال وروابط هندی بوده وقبل ازاین در جنوب هند نشئات یافته بودودردربار شاه جهان نیز رشد میکرد در عهد اورنگ زیب عالمگیر پیشرفت نمود .

هنـــرهای زیبـــا

معماری جهانگیر به معماری چندان علاقه ای نداشت واین فن در عهد او پیشرفتي ننمود. نور جهان همسرلایق وشایسته اش که در سایر امور وزمینه ها ذوق وسلیقه ظریف ایراني ازخود نشان داده مقام بلند وبرجسته ای برای خود در تاریخ هند کسب نموده است مقبره ای زیبا از سنگ مرمر برای پدرخود اعتمادالدوله که در عهد اکبرشاه وسپس در دوران حکومت جهانگیر مقام ومرتبه ای بلند در دستگاه دولتي داشت بناکرد. این آرامگاه که در شهر آگرا بنا شده یکي از نخستین بناهای است که در آن سنگهای مختلف الالوان وقیمتي باظرافت ونازکي خاتمکاری شده است وبعنوان نمونه ای از هم آهنگي طرز معماری راجپوت هندی وایراني محسوب میشود. ساختمان دیگری که این بانوی خوش سلیقه بناکرد آرامگاه شوهرش جهانگیراست درشهرلاهور . شاه جهان برخلاف پدر عشق وعلاقه وافری به فن معماری داشت ودر عهد او قصور وکاخهای مجلل - مساجد وسیع وزیبا - دژهای محکم - باغهای دلکش ودیگرابنیه باشکوه در شهرهای دهلي - آگرا - لاهور - احمد آباد - کابل - کشمیر - اجمیر و قندهار بنا گردید این ساختمانها که با هزینه گزاف ساخته شده دارای تزئینات عالي وجالب توجه ازحیث فن وهنرمیباشد

وهمچنین نمای خارجي آنها پرشکوه وجلال است و بدون تردید بهترین نمونه فن معماری در ادوار تاریخ میباشد. از مهمترین ساختمانهائي که در عهد شاه جهان بناگردید میتوان دیوان عام و دیوان خاص و مسجد مروارید در قلعه سرخ و مسجد جامع در دهلي و تاج محل و مسجد جامع شهر آگره موسوم به مسجد جهان نما را نام برد. دیوان خاص نسبت به سایر بناهائیکه در عهد شاه جهان ساخته شده بیشتر و بطرز بهتر تزئین شده است و بیت معروف:

اگر فردوس بر روی زمین است   همین است و همین است و همین است

بر سقف این عمارت نوشته شده است. مسجد هائي که شاه جهان بنا کرد بطور کلّي بدو طرز میباشد. مسجد مروارید در قلعه سرخ دهلي دارای سادگی، خوش سلیقگي وظرافتي خاص است درحالیکه مسجد جامع دهلي ساختماني وسیع ودر عین حال ساده و با شکوه میباشد ولي بالاتر از سایر بناها تاج محل آرامگاه بانوی محبوب آن پادشاه واقعاً نمونه ای از پاکي عشق وصفا ومحبتي است که شاه جهان برای ممتاز محل در اعماق قلب خود میپرورانید. این ساختمان که با هزینه تقریباً پنج میلون روپیه ساخته شد نشان دهندهٔ اوج تکامل فن معماری در آنزمان است ویکي از عجائب هفتگانه دنیا بشمار میرود. نقشه و بنای این ساختمان مجلل زیبا بدست یك معمار هندی بنام استاد احمد معمار پي ریزی شد واو بلقب نادر عصر ملقب گردید. در این مورد بحث وگفتگوی زیادی است. برخي اسم بعضي معماران اروپایي را بعنوان معماران اصلي این آرامگاه میبرند وعده زیادی استاد عیسي آفندی را طراح این بنا میدانند ولي اشعاریکه در دیوان لطف اله مهندس پسر نادر عصر استاد احمد معمار مندرج است نشان میدهد که طراح اصلي وبنّای واقعي این آرامگاه استاد احمد معمار میباشد وآن شعر این است (۱)

---

(۱) در حدود هشت سال قبل موضوع «طراح واقعي تاج محل کیست؟» در یکي از روزنامه های انگلیسي هند بنام TIMES OF INDIA مطرح گردید وعده از محققین و مهندسین معماری و استادان دانشگاه نظریات خود را در آن روزنامه ابراز داشتند که بالاخره

(رك به حاشیه صفحه بعد)

شاه جهان داور گیتي ستان — روشني دودهٔ صاحبقران

احمد معمار که در فن خویش — صد قدم از اهل هنر بود پیش

از طرف داور گردون جناب — نادر عصر آمده اورا خطاب

کرد بحکم شه کشور کشا — روضهٔ ممتاز محل را بنا

باز بحکم شه انجم سپاه — شاه جهان داور گیتي پناه

قلعه دهلی که ندارد نظیر — کرد بنا احمد روشن ضمیر

درکارهای دیگر ساختماني و تزئیني این آرامگاه هنرمندان واستادانیکه ازگوشه و کنار ایران وعراق و ترکیه وترکستان و هندوستان گرد آمده بودند دست داشتند واین گلدسته جاویدان و همیشه بهار را درجان سنگهای سفید مرمر زندگاني ابدی ودیعت نموده خودشان وشاه جهان وبانوی محبوبه اش را شهرت بي پایان و فراموش نشدني بخشیدند.

ازشاهکارهای دیگر هنری عهد شاه جهان تخت طاوس میباشد. هنگامیکه شاه جهان به سلطنت رسید سنگهای گرانبها وجواهرات وطلا وغیره ازخزانه شاهي بیرون آورده به سعیدای گیلاني هنرمند وزرگر معروف ایراني امر فرمود تختي زیبا برای جلوس شاهنشاه بسازد. سعیدای گیلاني بعداززحمات هفت ساله تختي ساخت و پرداخت که طول آن ۹ فوت وعرض آن ۷½ فوت وارتفاع آن اززمین ۱۵ فوت بود تمام قسمت داخلي آن باطلا مذهب کاری شده وسقف مرصع آن دارای دو طاؤس خوشرنگ ودروسط آنها یك درخت پراز جواهرات والماس وزمرد و مروارید قرارداشت. شاهنشاه درجشن نوروز برآن تخت جلوس فرموده سعیدای گیلاني را باصلات گرانبها و لقب بي بدل خان ملقب فرمود.

(ازحاشیه صفحه پیش)

نظر آقای غلام مرتضي دانشیار رشته عربي وفارسي دانشگاه اله آباد هند مورد قبول واقع گردید. این اشعار را نامبرده ضمن ذکر جریان این مباحثه وچاپ نامه های مختلف که دراین باب درروزنامه منتشر شد بشکل یك کتابچه چاپ کرده واسم آنرا " طراح تاج " گذاشت.

اسارت ومرگ شاهجهان این هنرنمائیهای دوره مغول را بپایان رسانید واورنگ زیب عالمگیر با تعصب خشك مذهبي خود همچنانکه به شعروادب لطمه‌ٔ وارد آورد بصنایع مستظرفه نیز صدمه رسانید. بناهای مانند بادشاهي مسجد درلاهور و مسجد شهربنارس که در عهد او ساخته شده علامت و نمونه انحطاط فن معماری است که در عهد اورنگزیب آغاز شده بود و مقایسه بناهای شاه جهان و اورنگ زیب و پادشاهان بعد شاهد براین مدعااست.

نقّاشي

نقاشي عهد مغول مانند فن معماری اندروره برهمان اصل واساس آغاز وتوسعه یافت. عقیده برخي صاحبنظران این است که فن نقاشي چین تحت نفوذ نقاشي بودائي هند ونقاشي ایران و هنر یوناني وهنر مغولي قرارگرفت واین هنر مخلوط درقرن سیزدهم میلادی درکشور ایران رواج وتاقرن شانزدهم باقي ماند (۱) و پادشاهان گورکاني همان هنر را باخود به هندوستان آوردند. در زمان اکبرشاه این فن در هند بسیار پیشرفت نمود وقابل توجه اینکه هنرمندان هندی ازاین هنر مخلوط روش و سبك جدیدی را بوجود آوردند که از سبك اروپائي وایراني کاملاً متمایز و مشخص میباشد. نقاشان هندی سوژه طرحهای خود رااز داستان اساطیر هندو وحماسه های باستاني آن کشور بدست میآوردند و همچنین زندگاني مردم رادرآن مجسم میساختند در صورتیکه نقاشان ایراني واروپائي از زندگي امراء وپادشاهان وازدربارآنان الهام میگرفتند.

همایون واکبرشاه مشوقین بزرگ هنرنقاشي بودند. همایون دو نقاش معروف ایراني بنام میرسید علي وخواجه عبدالصمدرا بهند دعوت کرد. خواجه عبدالصمد از سایر نقاشاني که از ایران وسایر نقاط هند در عهد اکبرشاه در دارالخلافه جمع شده بودند معروفتر و بزرگتر میباشد. دراین زمان مکتب نقاشي ملي هند بوجود آمد. جهانگیر مانند پدروجد خود باین هنر علاقه زیادی داشت. ازنزد معروفترین استادان تعلیم این

---

(۱) India Since 1526, p. 232

فن را دیده بود ودر آن مهارت کامل بدست آورد و آنقدر به لیاقت خود معتقد بود که ذکر آن را طوری درتزك میکند که میتوان آنرا نوعي خود ستائي دانست . نقاشان معروف عهد جهانگیر عبارتند از فرخ بگ ـ محمد نادر ـ محمد مراد ـ آقا رضا ملقب به نادرالزمان ـ استاد منصور نادر العصر ـ بشن داس ـ کشوو و برادرانش منوهر ـ مادو و تلسي . هریکي از آنان در رشته ای از این فن ید طولي داشت ولي بشن داس درعین حالیکه آفریننده آثار مبتکر و مهمي میباشد در تقلید و نقل آثار هنرمندان دیگر مهارت داشت . گویند هنگامیکه سرتوماس رو بعنوان سفیر انگلیس بدربار جهانگیر وارد شد اثر نقاشي یك هنرمند معروف انگلیسی را به پادشاه هدیه کرد واز آن تعریف و توصیف بسیار نمود . پادشاه در پاسخ گفت که یکي از هنرمندان من این اثر را طوری تقلید کند که شما نتوانید اصل را از نقل تشخیص دهید . ولي چون سفیر انگلیس بهنر و هنرمندی نقاش انگلیسي ایمان داشت جواب داد که این چنین کاری امکان پذیر نیست و چون به لیاقت خود هم مطمئن بود شرط بست که او میتواند نقل را از اصل تشخیص دهد . ولي چون نقل برداشته واز سفیر انگلیس تقاضا گردید که از هردو اصل را بشناسد او در این کار عاجز و شرط را باخت . (۱) سوژه نقاشي این دوره بیشتر دور ساختمانها گلها ـ حیوانات و پرندگان و مناظر طبیعي دور میزد . عهد جهانگیر از نظر پیشرفت و تکامل مکتب نقاشي مینیاتوری مغول که در زمان اکبر شاه آغاز شده بود نیز اهمیت دارد . طبق نظر پرسي براون « با فوت جهانگیر روح نقاشي مغول از بین رفت و تنها جسم بیجان این هنر برای مدتي باقي ماند که آنرا زیر لباسهای ذیقیمت و مرصع تا عهد چند پادشاه دیگر نگهداشت ولي بدون تردید روح اصلي این هنر با جهانگیر مرده بود » (۲)

عهد شاه جهان از لحاظ نقاشي چندان اهمیتي ندارد . او به این فن علاقه نداشت . البته بعضي از امرای دربار به تربیت و تشویق هنرمندان همت گماشتند که از آنجمله

---

(۱) The Cambridge History of India Vol.IV p.179

(۲) Indian Paintings Under the Mughals, Percy Brown page 86

میتوان آصف خان را نام برد . دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان نیز باین هنر
علاقمند بود آلبوم نقاشي های دارا شکوه درکتابخانه اندیا آفیس موجود است .
معروفترین نقاشان عهد شاه جهان میر حسن - انوپ چترا و چترا مني میباشند.
بعد ازینکه عنان حکومت بدست اورنگزیب افتاد این هنر بسوی انحطاط روی نهاد.
نقاشي مانند موسیقي از دربار رخت بربست. او بعلت تعصب دیني بعضي ازنقاشیهای
مقبره اکبر شاه را نیز ازبین برد ولي باوجود این هنرمندان شخصا یاتحت سرپرستي
امراء بکار خود ادامه دادند و مراکز هنر نمائي آنان در شهر لکهنو - پاتنا - مرشد آباد
و میسور و حیدر آباد منتشر شد.

موسیقي

جهانگیر و شاهجهان به فن موسیقي علاقه شدیدی داشتند. در عهد این
پادشاهان مانند عهد اکبر شاه موسیقي پیشرفت بسیار نمود. خود جهانگیر چندین
ترانه بزبان هندی تصنیف نمود (۱) که موسیقي دانان وآواز خوانان آنها را سبر
ازمیخواندند. شاهجهان بعضي اوقات در محافل خصوصي آواز میخواند و بقول
جادونات سرکار صدای او آنقدر شیرین وگیرا بود که صوفیان و درویشان شریك
این محفل را بوجد میآورد. (۲) از جمله معروفترین موسیقیدانان این دوره میتوان
محمد صالح وبرادران او و جگن نات و جانا ردان نات ورام داس ومها پاترا را نامبرد.
ولي چون بعهد اورنگ زیب میرسیم همان انحطاط و سقوطي راکه در مورد شعروادب
ومعماری و نقاشي مشاهده شد در اینمورد نیز مشاهده میکنیم. گویند چون اورنگزیب
خوانندگان ونوازندگان رااز دربار اخراج کرد آنان روزی تابوت الهه موسیقي را
درست کرده از جلوی قصر باگریه و زاری آنرا مشایعت کردند چون اورنگزیب از این
موضوع اطلاع پیداکرد گفت تابوت را خوب وبا احتیاط دفن کنند تا هرگز نتوانند از
آنجا بگریزد. ولي مثل سایر هنرهای زیبا وفنون مستظرفه این هنر نیز در نتیجه

---

(۱) و (۲) India Since I526 page 237

بیمهری پادشاه کاملا از بین نرفت بلکه استادان فن تحت سرپرستي شهزادگان و امراء وروسای دربار واستانداران استانهای دوردست این هنر را زنده نگهداشتند.

هنرهای زیبا دراین دوره در کشمیر نیز رو بسوی پیشرفت نهاد. سبک معماری کشمیر قبل از مغول دارای مختصاتي میباشد که آنرا از سبکهای دیگر مشخص میسازد. ساختمانهای این سرزمین بیشتر با چوب درست شده ولي با روی کار آمدن مغولها درکشمیر سبک معماری نیز تحولی پذیرفت. مساجد وخانقاه هائیکه در این دوره درکشمیر بناگردید ازسنگ میباشد وسبک معماری آنها ازسبک ساختمانهای همانند دهلی وآگرا که دراین عهد بناگردید تفاوتی ندارد وتنها چیزی که ساختمانهای کشمیر را با عمارات هند مشخص ومتمایز میکند اینستکه در مساجد کشمیر سنگ مرمر که حمل آن از راههای صعب العبور ودره های تنگ وباریک کار مشکل وحتي امکان ناپذیر بود استعمال نشده است. از معروفترین مسجد های این دوره مسجدی است بنام مسجد سنگي که نورجهان درسال ۱۶۲۲ میلادی بناکرد. ساختمان دیگری که باني آن داراشکوه است بنام پری محل معروف است. این ساختمان مدرسه ایست که دارا شکوه آنرا بدستور مرشد خود آخوند ملا محمد شاه بدخشي بنا وبنام زن محبوب خود اسم گذاشت.

کشمیریان درفنون موسیقي ونقاشي از زمان قدیم پیشرفته بودند و این پیشرفت ومختصات محلی هنرمندان کشمیری در زمان استانداران مغول نه تنها بجای خود باقي ماند بلکه باآمیزش سبک رایج در دهلي وآگرا روش جدیدی رااختیارکرد. نوازندگان وموسیقي دانان کشمیر حتي دردربار پادشاهان مغول مشغول کار بودند وباهنرنمائي خود موجب تقدیر وتشویق قرار گرفتند. همچنین نقاشان کشمیر درفن خود مهارت داشتند وسبک مخصوصي را که باسم "کشمیری قلم" معروف است بکار میبردند. این استادان فن درکارخکاکي وحاشیه سازی نیز اختصاص داشتند. اکبرشاه درسلک نقاشان خود پنج نفر از نقاشان کشمیر استخدام نمود (۱) علاوه برآنان کشمیراز لحاظ داشتن هنرمندان معروف در فن خطاطي وخوشنویسي نیز معروفیت داشت. خوش نویسي بنام محمد حسین ازکشمیر

---

(۱) Indian Paintings Under the Mughals, 121

بعهد اکبرشاه و بعد در دربار جهانگیر شهرت زیادی کسب کرد و اکبرشاه اورا به لقب « زرین قلم » ملقب نمود و چنان تحت تاثیر نوشته های او قرار میگرفت که بعضي اوقات اورا « جادورقم » خطاب میکرد (۱) . محمد حسین در سال ۱۰۲۰ هجری رفات یافت . خوشنویس دیگری در عهد شاه جهان از کشمیر ظهور کرد بنام محمد مراد کشمیری و ملقب به « شیرین قلم ». برادر کوچکش محمد محسن نیز در این فن مهارت داشت . ملا محمد باقر کشمیری نیز در عهد شاه جهان میزیسته و در نستعلیق و تعلیق و نسخ و شکسته نویسي ید طولی داشت .

وضع مذهبي و اخلاقي هند و کشمیر

هنگامیکه اکبر شاه روزهای واپسین عمر خود را در بستر بیماری میگذرانید موضوع تعیین جانشین توجه امراء و علمای دربار را بخود جلب کرده بود . اکبر بعلت شورشي که پسرش سلیم بر علیه او برپا کرده بود باوی چندان روی خوشی نداشت . عده ای از امراء شاهزاده خسرو را بپادشاهي برگزیدند وگروهي دیگر بحضور شاهزاده سلیم شتافته باو پیمان بستند که اگر او حاضر است برای حمایت از دین اسلام و خود داری از ریختن خون مدعیان تاج و تخت سوگند یاد کند از او پشتیباني خواهند کرد . شاهزاده سلیم این شرایط را پذیرفت و باکمك همدستان خود بعد از مرگ پدر پادشاه شد و لقب جهانگیر یافت . علت برگزاری این شرایط وضعي بود که درنتیجه سیاست دیني اکبر در کشور بوجود آمد . اکبر در آغاز کار و حتي برای مدت بیست سال اول سلطنت خود مردی راسخ العقیده بود و تمام امور و تکالیف دیني را باکمال احتیاط و خلوص نیت انجام میداد . در سال ۱۵۶۹ میلادی در سن بیست و شش سالگي در اثر دعای حضرت شیخ سلیم چشتي رح صاحب اولین فرزند شد و از آن پس بفقراء و درویشان و عرفای اسلام آنچنان علاقمند گردید که بیشتر اوقات خود را در صحبت آنان میگذرانید . علاقه او بمذهب چنان شدید بود که ساختمان جدید و بزرگي

---

(۱) تذکره خوشنویسان - مولانا غلام محمد هفت قلم - کلکته ص ۷۹

بنام عبادتخانه در شهر جدید البنیان فتحپور سیکری بنا وامور دیني ومذهبي را در آنجا مورد بحث و مداقه قرار میداد. ولي بعد ها این محافل مذهبي روش خود نمائي و فضل فروشي بخود گرفت و علماء و فضلای دربار سعي مینمودند تا دیگران را در مباحثات علمي شکست داده بزرگي و عظمت علمي خود را بر دیگران ثابت کنند. دراین امر روش معاندانه دو تن از علمای دربار بنام شیخ عبدالنبي صدرالصدور و شیخ الاسلام مخدوم الملك عبد الله سلطانپوری در انحراف افکار و عقاید اکبر از اسلام و اسلامیان از همه بیشتر اهمیت داشت واین عبادتخانه که برای کسب مثوبات وادخار حسنات تأسیس شده بود در حقیقت موجب بد بیني وگمراهي اکبر گردید. امر دیگری که موجب اختلاف شدید بین علما و فقها وزوال مخدوم الملك و بعضي دیگر گردید موضوع تعدد زنان بود. اکبر شاه که بمنظور تشیید واستحکام روابط حسنه باهندوان وجلب نظر آنان وازبین بردن مخالفتهای مهاراجه ها بادختران و خواهران بزرگان آنان ازدواج کرده بود بیش از چهار زن داشت وچون مباحثات عبادتخانه به تعدد زوجات کشید پادشاه بفکر افتاد تا راه شرعي برای داشتن بیش از چهار زن بیابد وبرای این منظور قاضي حنفي را از دربار مرخص وقاضي دیگری بنام حسین عرب مکي را که از فقهای مالکي بود مقرر داشت واو فتوی دلخواه پادشاه را صادر کرد. (۱)
علاوه براین اکبرشاه همواره شاهد اختلافات شیعه و سني بود ومیدید که حتي علما و فقهائیکه بیك مکتب فقهي منسوبند در امور حیاتي واصول مهم و اساسي مذهب بایکدیگر اختلاف دارند ورفتار آنان بایکدیگر بسي شرم آور است چنانکه فیضي درضمن قصیده ای میگوید:

زبان کشیده به دارالقضای عجب دریا — شهود کذب ز دعوی گران ایماني
اگر حقیقت اسلام درجهان این است — هزار خنده کفر است بر مسلماني

نتیجةً اکبر از این روش خود سرانه ورفتارهای مغرضانه ومخاصمانه علماء بتنگ آمد واز آن پس درهای عبادتخانه را برروی علمای مذاهب دیگر نیز باز گردانید وپیروان

---

(۱) رود کوثر - شیخ محمد اکرم - پاکستان - ۱۹۵۸ - ص ۸۵

دین مسحي هندو زردشتي و فرق مختلف دراین مباحثات، شرکت مي جستند. اکبر شاه از شنیدن مباحثات واز دیدن جدال آنان به این نتیجه رسید که باید محاسن تمام ادیان را جمع کرده روش وآئین جدیدی ایجاد کند تابتوان پیروان مذاهب مختلفه رازیریك بیرق گرد آورد وبدین وسیله به دو هدف مهم سیاسي ومذهبي برسد چه آنانیکه روش اورا قبول کنند ازاختلاف و جدالهای خود برحذر بوده وفاداری وجانبازیشان بیشتر از دیگران قابل اطمینان و اعتبار خواهد بود. علاوه براین با جمع کردن اختیارات دیني ودنیوی در خود متیوانست از فعالیتهای علما وفضلای دربار جلوگیری کند چه آنان مذهب را وسیله استحکام موقعیت خود واضمحلال وضع کشور قرار داده بودند وهمیشه در امور سلطنت مداخلت میکردند. اکبر از مداخلتهای ناروای فقها آنچنان منضجر بود که حتي این موضوع را درنامه ایکه بنام عبیداله خان ازبك (۱) نوشته است اظهار نمود وگفت که علمای دربار میخواهند در فرمانروائي شریك پادشاهي باشند ومیدانست که آنان " طالب جمع ریاست دین باریاست دنیوی بودند" اوقبل ازاعلام روش جدید خود بمنظور جلب رضایت پیروان مذاهب مختلف سنن وآداب مذهبي واجتماعي آنان راانجام میداد وحتي به پرستش ونیایش آفتاب میپرداخت " ونور دوستي راایزد پرستي میشمرد" " وستایش الهي میانریشد" وعقیده داشت که " خورشید والا رابه فرمانروایان عنایتي است خاص وازینرو نیایشگری بدو نمایند والهي پرستش برشمرند." (۲) درنتیجه این عمل ودیگر روشهای غیراسلامي مردم ازاو آزرده شدند وعلما و فقها کارهای اورا تحقیر اسلام تلقي میکردند. یکي از قضات شهر جونپور بنام ملامحمد یزدی به الحاد وارتداد سلطان فتوی داد وجهاد بر علیه اورا واجب دانست. (۳) دراین امربعضي علمای دیگراز شیعه وسني بااوهم عقیده بودند. اکبر به آساني توانست آوازآنان را در حلقوم خفه کند ولي حس انزجار ونگراني که درقلب عموم مسلمانان

---

(۱) منتخب التواریخ ــ ملا عبدالقادر بدایوني جلد دوم ص ۲۶۸

(۲) رود کوثرص ۱۲۷ (۳) The Cambridge History of India Vol IV, p. 126

ایجاد شده بود از بین نرفت بلکه شدید ترشد و در مرزهای شمال غربي و قسمتهای شرقي هندوستان شورشهای مخوف برپا گردید واکبر مجبور شد شخصا برای سرکوبي شورشیان بجنگ برود. پس از پیروزی در این جنگها اکبر روش وآئین جدید خود را اعلام نمود وآن را روش صلح کل و "آئین رهنموني" نامید. علمای هند باستثنای آنانیکه در این کار شریك ومشاوراو بودند این شیوه رابه دیده اعتراض نگریسته حاضر بقبول آن نشدند وتا پایان عمراکبر بیش از ۱۸ یا ۲۰ تن ازامرای دربار به آئین وکیش جدید نگرویدند (۱) بعضي دیگر آئین جدید شاه را بباد تمسخر گرفته براو طعنه ها میزدند که این بیت ملاشیری (۲) از پنجاب نماینده افکار آن طبقه میباشد:

پادشاه امسال دعوای نبوت کرده است

گر خدا خواهد پس از سالي خدا خواهد شدن

اینان حتي کارهای نیك اکبررا نیز بادیده شك وتردید مینگریستند چنانکه چون اکبر بعد از سرکوبي شورش مرزا محمد حکیم از کابل به لاهور برگشت مسجد کوچکي برای ادای فرایض پنجگانه در قلعه بنا کرد ومعترضین باریك بین این کار اورا نیز خالي از مصلحت ندانسته چنین گفتند:

شاه ما کرد مسجدی بنیاد　　ایها المومنین مبارکباد

واندرین نیز مصلحت دارد　　تا نمازان گذار بشمارد

اکبر در تبلیغ واشاعه این روش مانند کارهای دیگر احتیاط رااز دست نداد وبرخلاف آنچه که درمیان مردم مشهور بود او هیچگاه ادعای نبوت نکرد وحتي نام "دین الهي" که به روش وآئین وی اطلاق شده در عهد او مستعمل نبود وبعدا" دیگران طریقه اورا بدین اسم نامیدند. ابوالفضل درکتاب آئین اکبری این روش را بنام "آئین رهنموني" یادکرده است (۳). در مورد نبوت ملا عبدالقادر بدایوني که سرسخترین مخالف

---

(۱) ایضاً ص ۱۳۱

(۲) رود کوثر ص ۱۱۷

(۳) رود کوثر ص ۱۳۱

روشهای اکبر شاه بود باین امر اقرار میکند ومیگوید " این همه باعث دعوای نبوت شد اما نه بلفظ نبوت" (۱). آنانکه اکبر را در ایجاد وانشاء این روش مشاور ویاربودند عبارتنداز شیخ مبارك (پدرابوالفضل وفیضي) ابوالفضل حاجي ابراهیم سرهندی و ملا ابوسعید که همه از طبقه روحانیون وعلما بشمار میرفتند. ولي در سلك علما وامرای دربار عده دیگری نیز بودند که مخالف این طریقه بوده از انتشار اخبار مباحثات عبادت خانه وبرگزاری رسوم غیراسلامي در دربار جلوگیری میکردند واز آنجمله نواب مرتضي خان شیخ فرید (متوفي ۱۰۳۵) از همه برتر ومتنفذتر بوده است. شیخ فرید همواره در تبلیغ واشاعه آئین مبین اسلام میکوشید وباحمایت وپشتیباني شیخ احمد معروف بامام رباني مجدد الف ثاني سرهندیؒ بترویج طریقه نقشبندیه پرداخت. شیخ فرید از جمله امرائي بود که در هنگام مرگ اکبر بکمك جهانگیر شتافت ووعده ترویج مذهب اسلام ازاوگرفت. بهمین جهة در عهد جهانگیر بمراتب بالاتری ارتقا یافت وسرانجام بصوبه داری پنجاب مامور گردید وهمانجا فوت کرد. جهانگیر در عهد حکومت خود بمذهب ودین علاقه وافری نداشت. او آئین وروش رهنموني پدر خود را ادامه نداد ولي درعین حال سیاست مصالحت آمیز با پیروان سایر مذاهب را پیش گرفت و حتي بانجام مراسم هندوئي که باعث خوشنودی زنان راجپوت اومیشدند میپرداخت. او همواره برای زیارت وعرض ارادت پیش اشخاص تارك الدنیا وعرفای عصرخود اعم از هندو ومسلمان حاضر میشد واقوال آنان را بادقت گوش میداد ودر نظریاتشان نیکو مینگریست. در اینجا باید متذکر گردید که در این زمان فرقه های متعدد هندو تحت تعلیمات پیروان رامانند (Rama Nand) وگورونانك (Guru Nanak) در شمال هند وچیتنیه (Chaitanya) وشنکارا دیو (Shankara Deva) در قسمتهای شرقي هندوستان بوجود آمدند. این فرق درحقیقت حلقه ای از سلسله جنبشهای فکری و مذهبي است که در نتیجه ارتباط هندوان بامسلمانان ایجاد گردیده بود. تبلیغ اسلام در هند در آغاز کار باتهدید وجبر وزور همراه نبود وبیشتر نتیجه فعالیتهای

---

(۱) منتخب التواریخ جلد دوم ص ۲۸۷

درویشان و عرفای اسلام بوده است.(۱) وجود این عرفا و صوفیه مسلمان در هند باعث گردید که هندوان در عقاید و افکار و فلسفه خود تجدید نظر کنند تا بتوانند از مذهب و عقیده خود در مقابل آئین جدید اسلام دفاع کنند. این سلسله جنبش ها چون بعهد پادشاهان گورکانی رسید عده زیادی از عرفاء وروحانیون در هردو مذهب بوجود آمدند که افعال واعمال آنان بیشتر برای از بین بردن تفرقه و تبعیضهای مذهبی بوده است. این کسان بین هندوان باسم (bhaktas) وبین مسلمانان بنام صوفیه معروفند ودر حقیقت دوگروه روحانیان بمنزله پلي برای اتحاد هندو و مسلمان این شبه جزیره قرار گرفتند (۱) روش ومسلك این عرفای هندو و مسلمان روش آزادانه ای بشمار میرفت وآنان بهمآهنگي وهم زیستي مردم مختلف العقیده قایل بودند. شباهت و مانندگي هائي كه در تصوف و دانتا و اسلام از جهة وحدت وجود و غیره موجود هست سبب نزدیکي بیشتر میشد ومورد پسند وعلاقه مردم واقع گردید. در این زمان در قسمتهای مختلف هند فرقه های بوجود آمد که پیروان آنان از اصل عقیده منحرف شده به اعمال زشت دست زدند وارزشهای مذهبي را كاملاً فراموش كردند. یکي ازآنان فرقه ای بنام مدار یه هست كه در قسمتهای مرکزی وخاوری هندوستان بیشتر رواج یافت و پیروان آن درروش توکل وترك وسایل دنیوی راه اغراق وافراط راپیموده بعریاني وبرهنگي زندگي بسر میبردند واصول اخلاقي واساسهای مذهبي راازهم پاشیدند. فرقه دیگری بنام روشنیه در قسمتهای شمال باختری هند بوجود آمد که موسس آن بایزید انصاری معروف به پیرروشن یا پیرروخان است. پیروان این فرقه بیشتر در حدود افغانستان کنوني بودند وکارآنان کشتن وبردن اموال مسافرین وکاروان هائي بود که از آن منطقه عبور میکردند وآنان این کارراجایز میشمردند چه عقیده داشتند « هرکه خدارا وخود را

---

(۱) The Cultural Heritage of India, Calcutta, Vol IV, p 378 and The Glimpses of Medieval Indian Culture, Yusuf Husain, Madras.

(۲) The Cultural Heritage of India Vol IV, p 378

نشناسد آدمي نيست اگر او موذی است حکم گرگ و پلنگ و مار وکژدم دارد و پيغمبر عربي م گفته : اقتل الموذی قبل الايذا واگر نيکو کار و نماز گزارست حکم گاو وگوسفند دارد وکشتن آنان جايزاست . بنا براين مخالفين خود شناسي راکشتن فرمود چه اينها حيوانانند . . . . وگفت هرکسي که خودرانشناسد وخبراززندگي جاويد و حيات ابدی ندارد مرده است ومال مرده که وارثان آن چنين مرده باشند بزندگان رسد. از اين رو حکم بر قتل نادان کرد."(۱)

چون از اين بگذريم ميبينيم که سياست مذهبي وکشتار های مردم غيرشيعه در ايران عکس العملي در هندوستان بوجود آورد. روش اکبرشاه وجهانگير در مورد مذهب وعقيده کاملاً آزادانه بود وآنان بکارهای حکومت ايران اعتراضي نميکردند ولي عموم مردم وعلمای غيرشيعه هند ازروش صفويان ناخوشنود بوده عکس العملي ازخود نشان دادند ودرهرجائيکه علما وفضلای اهل سنت ويا خلفا ومريدان آنان فرصت ميافتند به رد عقايد شيعه ميپرداختند وحتي ازآزار دادن به آنان نيز دريغي نداشتند . دراين ضمن ميتوان اسم قاضي نورالله شوستری عالم شيعه رابرد. وی يکي ازعلمای بزرگ وفقهای معروف بود که درفقه سني وشيعه يد طولي داشت و در عهد اکبر وجهانگير مقام قاضی القضاة شهرآگرا بعهده داشت اما سرانجام در نتيجه تعصب واتهام برفض وبدگوئي صحابه رسول بمرگ محکوم شد. معروفترين اثر وی "مجالس المومنين" و"احقاق الحق" است که درزمان قضاوت در آگرا نوشته بود. علاوه براين علمای متشرع عقايد صوفيه راکه بعضي ازآنان به سکر واقعي عمل ميکردند واعمالشان ظاهراً خلاف شرع محمدی ميبود مردود ميشمردند. آنان مسئله وحدت وجود راکه بااختلاط به تعاليم ودانتا برنگ ديگر درآمده ودر عقايد صوفيه موثر واقع شده بود، موجب گمراهي وسوء عقيدت صوفيه ميپنداشتند ودر ترويج شريعت دين اسلام کوشش نموده پيروی کامل ازآن راوسيله حقيقي عرفان وآشنائي باخدا تلقي ميکردند. در اين مورد مرشدی باسم خواجه باقي بالله (۱۵۶۳ - ۱۶۰۳ ميلادی) و پس ازاو مريدش

---

(۱) رود کوثر ص ۵۳

شیخ احمد معروف به مجدد الف ثاني سرهندی (۱۵٦٤ - ۱٦۲۵ میلادی) که از پیروان طریق نقشبندیه بودند از همه بیشتر فعالیت نمودند. عقیده ایشان در مورد معتقدین وحدت الوجود چنین بوده است: «اکثرابنای این وقت بعضي بتقلید و بعضي بمجرد علم و بعضي دیگر بعلم ممتزج به ذوق و بعضي بالحاد وزندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند وهمه را از حق میدانند وگردنهای خودرا از ربقهٔ شرعي بحیله میکشانند و مداهنات در احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوشوقت وخورسند اند واینان .... مقصود اصلي را وراء شریعت خیال میکنند. حاشا وکلاّ نعوذبالله سبحانه من هذا الاعتقاد السؤ» (۱)

مشایخ نقشبندیه از آغاز کاربه پیروی شریعت محمدی اهمیت بسیار داده وبا هرگونه بدعت مخالفت مینمودند واجازه نمیدادند هیچ نوع آلودگي در اصول وعقاید اسلامي راه پیدا کند. شیخ احمد سرهندی که خود از مشایخ معروف هنداست باصول طریقه نقشبندیه باسنحتي و تعصب پای بند بوده وحتي برای رد مسئله وحدت وجود مسئله جدیدی رابنام وحدت الشهود بمنظور اصلاح عقاید کسانیکه تحت تاثیر عقاید ودانتا قرار گرفته بودند شرح داد. وی عقیده داشت که رابطه بین آفریده وآفریدگار رابطه عبد و مولي است واگر عبدی درحال خاصي خودرا به معبود نزدیك کند ویا خود را با او یکي بیند آن حالتي است عارضي وبرای مدتي کوتاه وچون آن حال بپایان رسد رابطه عبد و معبود مجددا برقرار میشود واین حالت اصلي باید همواره راهنمائي حقیقي برای عارف رسالك باشد. طریقه جدیدی که بنام وی طریقه نقشبندیه مجددیه معروف است درتمام اصول وفروع اتباع سنت سنیه واجتناب ازبدعتهای نامرضیه رامیآموزد. پیرو این طریقه باید از هرحیث از سنن رسول اکرم ﷺ وصحابه کرام متابعت کند وزندگي آنان راسرمشق قرار دهد. چله کشي - سماع ورقص - چراغان کردن برقبرهای مردگان وسجده به غیرخدا وحتي پابوسي مرشدان مجاز نیست این روشهای سخت موجب گردید که شیخ احمد در نتیجه انکار از سجده کردن به

---

(۱) رود کوثر ص ۳۷٦ - ۳۷۷

پیش جهانگیر به حبس محکوم گردد. غیراز شیخ احمد سرهندی علمای دیگر نیز در این راه خدماتي انجام دادند که از جمله میتوان شیخ عبدالحق محدث دهلوی (متوفي ۱۶۴۲ میلادی) ملاکمال الدین کشمیری (متوفي ۱۶۰۸ میلادی) ملا عبدالحکیم سیالکوتي و ملا محمود جونپوری (متوفي ۱۶۵۲ میلادی) و مولانا صبغت اله (متوفي ۱۶۰۷ میلادی) وغیره را نام برد.

در این زمان سراسر کشور هند از لحاظ عقاید مذهبي دارای فرقه های متعدد مسلمان وغیر مسلمان بوده وتفرقه ونفاق وجدالهای فکری وواقعي بین آنها بروز میکرد. سرزمین کشمیر محط ومرکز صوفیه وریشي های مسلمان بود وآنان باکمال آرامش وسکوت وصداقت زندگي خودرا سرمشق دیگران قرارمیدادند. جهانگیردرتزوك صفات آنان را میشمارد ومیگوید که باوجودیکه آنان در علوم مذهبي تبحری ندارند ولي زندگي آنان کاملا منزه وبي آلایش است. به هیچکس بد نمیگویند وقلب وروح آنان از طمع وحرص وآز پاك است. آنان گوشت نمیخورند وازدواج نمیکنند ودرختان میوه دار را برای استفاده مردم غرس میکنند وازآن هیچگونه منفعت برای خود درنظر ندارند. عده آنان در حدود دو هزار نفر میباشد (۱). خواجه محمد اعظم دیده مری قریب به سي وپنج تن صوفي وریشي راکه در عهد جهانگیر درکشمیر بسر میبردند ذکر میکند (۲). اینان برای تعلیم وتدریس روشهای مخصوص خود خانقاه ها بناکردند وآنهارا "زیارت" گفتند (۳). عده ازریشي ها درکوهها ومغاره ها زندگي میکردند واز هرگونه شهرت ومعاشرت باامراء وسلاطین دوری میجستند.

شاه جهان نسبت به جهانگیر واکبر بمذهب بیشتر علاقمند بود. او همیشه در اجرای مقررات ودستورها شریعت اسلام را در نظر میگرفت. قبل از او رسم براین بود

---

(1) The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge Vol.II p 149-150

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۲۶ — ۱۳۵

(۳) Kashir Vol I p 97

که اشخاصیکه بحضور امپراطور بارسیافتند بایستي درآستانه شاه سجده کنند وانکار باعث گردید که جهانگیر شخصیتي مانند شیخ احمد سرهندی را بحبس محکوم کند. ولي شاه جهان این رسم غیراسلامي را از بین برد. این پادشاه علاقه وتوجه خاصي بترویج مذهب سنت داشت واز فرقه حنفي طرفداری میکرد. او سکه های دارای نشان ونامهای خلفای راشدین رایج کرد. شاه جهان شخصاً مقید به انجام آداب دیني واعمال عبادت بود وتاآخر عمراز آن دست برنداشت. از طرف دیگراین پادشاه خالي از تعصب مذهبي نبود. درسال ۱۶۳۳ میلادی دستور داد تمام معبدهای هندوکه در عهد جهانگیر بنا شده بود منهدم سازند. یکسال بعد فرمان داد تارسم ازدواج بین هندوو مسلمان که در بعضي نقاط کشمیر و پنجاب رایج بوده از بین رود (۱) وعلت واقعي آن چنانکه قبلا اشاره کردیم همان رسم سوزاندن زنان بیوه باجسد شوهر مرده بوده است. همچنین شاه جهان برای بعضي مردم نواحي که رسوم آنان خلاف آئین اسلام بود وقتل وراهزني وبردن اموال مسافرین راحق میشمردند به اشد مجازات قایل شد. اهل شرع وعلماء وفقها این اعمال را میستودند چنانکه در تواریخي چون پادشاه نامه عبدالحمید لاهوری ازاو بعنوان "پادشاه اسلام نواز وکفرگداز" یاد شده است ودرجائي نویسد: (۲) "سنت سنیه الهي برآن جاری است که هرگاه کاردین روبه اندراس نهد وشعار اسلام رخ به انطماس بتائید ایزدی یکي از بندگان سعادت اندوز بروی کار آید تابه آبیاری مساعي جمیله گرد فتور ازساحت اسلام فرونشاند وبدستیاری دین پروری ودیانت وری اساس شریعت را مشیّد گرداند وچون معابد اسلام روبه انهدام نهاده بود ومباني شریعت رخ به انعدام — ایزد کارساز این پادشاه اسلام نواز وکفرگداز را اورنگ آرای اقبال گردانید - بنیاد اسلام را چنان محکم ومرصوص ساخت که تاروز نشور گرد فتور بردامن دوام نه نشیند" ولي چون از محیط دربار وشخص شاه وعده ای از علمای متعصب بگذریم معلوم میشود که نه تنها در محافل صوفیه بلکه درمجالس علماء ومشایخ و

---

(۱) The Camb idge History of Ind Vol IV p 217

(۲) اقتباس ازرود کوثر ص ۳۷۳ - ۳۷۴

روحانیون و دربارهای امرا و شاهزادگان صدای وحدت الوجود طنطنه انداخته بود. اولین کسي که در سلك این عرفا میتوان ازاو نامبرد شیخ میان میراست. اسم اصلیش میر محمداست واز عرفای سلسله قادریه بشمار میرود. وی در شهر سهوان در استان سند (پاکستان) در خانواده قضاة دیده بجهان گشود. تا پنجاه سالگي در موطن خود گذرانید و پس از آن به لاهور رفت ودر آنجا به ارشاد و تبلیغ پرداخت. شیخ میان میر به فلسفه اشراق ووحدت وجود علاقه خاصي داشت و عبارات فتوحات مکي شیخ الموحدین ابن العربي را حفظ کرده بخاطر داشت. شیخ پس ازیك عمر که به تجرد بسر برد در سال ۱۰۴۵ هجری (۱۶۳۶ میلادی) چشم از جهان بر بست. شاه جهان و جهانگیر بشیخ ارادت میورزیدند و شاه جهان برای زیارت وی بلاهورمیرفت. محمد صالح کنبوه در "عمل صالح" راجع به عقیدت شاه جهان بمیان میر مینویسد" (۱) حضرت پادشاه حقایق آگاه بنحوی شیفته صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند که مزیدی برآن متصور نباشد چنانچه بارها أطوار محموده واحوال ستوده ایشان را ستوده میفرمودند که ازمشایخ متصوفه این کشور میان میر راکامل تریافتم واز ایشان گذشته شیخ المشایخ شیخ فضل الله" دارا شکوه پسرارشد شاه جهان نیز به شیخ عقیدت بسیارداشت ودر تذکره سفینة الاولیا ترجمه احوال اورا بتفصیل نوشته است.

کشمکشها واختلاف عقیده درمیان صوفیه وعلمای اسلام دراین عهد نیزمانند ادوار دیگر مشاهده میشود بطوریکه از آثار دارا شکوه برمیآمد روزی پادشاه بحضور میان میر رسید وبه سخنان عرفاني آن عارف کامل درباره سلوك ورسیدن بحق گوش فرا داده بوده. دراین صحبت ملا عبدالحکیم سیالکوتي مرید شیخ احمد سرهندی نیز حضورداشت. درضمن صحبت از زبان میان میر بگزشت که چون سالك مرحله عالم ملکوت راکشف میکند اورابه بیابان میفرستند تادر سکوت وتنهائي دوراز هیاهوی شهرها بعبادت پردازد وازیاد حق غافل نشود. باشنیدن این کلمات ملا عبدالحکیم لب باعتراض بگشود وگفت بدینگونه آن سالك نمیتواند نماز را

---

(۱) اقتباس ازرود کوثر ص ۳۸۰

بجماعت بگزراند (۱) . این مثال تا حدی وضع فکری معتقدین دو طریق مختلف اسلامي را
که بعداً اختلاف بیشتری پید کرد روشن میسازد . ملا شاه قادری خلیفه شیخ میان میر و
مرشد دارا شکوه نیز در این راه شهرت دارد . نام ملا شاه ـ شاه محمد ووطنش بدخشان
است . در آغاز جواني بکشمیر مسافرت نمود وازآنجا به لاهور آمده بدست شیخ میان
میر بیعت نمود وسالك سلك طریقت شد . چون ملا شاه نمیتوانست گرمای شدید
لاهور را تحمل کند از مرشد خود اجازه اقامت در کشمیر گرفت و آنجا دارا شکوه و
خواهرش جهان آرا خانقاهي برای او در دامن کوه بنا کردند . ملا شاه در این خانقاه به
ریاضتهای شاقه میپرداخت وبطوریکه دارا شکوه مینویسد ملا شاه برای مدت هفت
سال بین نماز عشا و نماز صبح به حبس نفس وذکر خفي مشغول بود . (۲) علاوه براین
ریاضتهای دیگر را نیز بدو نسبت میدهد . ملا شاه مانند سایر صوفیه معتقدین و
پیروان تمام مذاهب را بیك چشم میدید و هیچگاه تبیعضي بین آنان قایل نمیشد .
در این زمان در کشمیر اختلافات شدیدی بین شیعه وسني بوجود آمد (۳) . ولي هرگاه
این موضوع در حضور ملا شاه مطرح میشد او طوری بمردم میفهماند که اختلافات آنان
از بین میرفت . ملا شاه بمانند مرشد خود بوحدت الوجود قایل بود و همواره مردم مذاهب
دیگر را بحضور خود میپذیرفت و عقاید وافکار آنان را محترم میشمرد . این روش صوفیان
اسلام با روش علمای ظاهری کاملاً متغایر بود . حتي شیخ احمد سرهندی در مکاتیب
خود برعلیه غیر مسلمانان اظهار انزجار مینمود و بحقارت واهانت آنان تبلیغ میکرد .
او و پیروانش حتي حاضر به هیچگونه سازش با غیر مسلمانان نبودند . شیخ احمد
درنامه ایکه بجواب شخصي بنام "هردی رام" (Hirde Ram) نوشت از
عقیده؛ او که رام ورحمن حقیقة" یکی است اظهار تنفر نمود و طوری
به او پاسخ داد که حتي میتوان گفت که بخدایان هندو توهین کرده

---

(۱) رود کوثر ص ۳۸۱

(۲) ایضاً ص ۳۸۲

(۳) رجوع کنید به صفحه ۴۸۲ ـ تاریخ حسن جلد اول

است (۱) . ولي در مقابل این روش بعضي علمای اسلام صوفیه و درویشان مانند ملاشاه انکار و نظریاتي که منظور آنها هماهنگي و اتحاد بین پیروان مذاهب مختلف است استقبال میکرد و باروشن بیني و بلند نظری که خاص آنان است باعث ایجاد احترام متقابله و دوستي و محبت میشدند. شخصي بنام دلي رام (Dali Ram) در نتیجه تعلیمات ملاشاه و صحبتهای داراشکوه و متصوفه دیگر کشمیر ـ جاه و منصب و ملك خود را ترك نمود و شعله عشق الهي در قلب او فروزان گردید. صاحب دبستان مذاهب (۲) درباره او چنین نوشته است ـ " در کشمیر بخدمت ملاشاه بدخشي رسیده کامیاب شناخته گشت و بمقتضای الصوفي لا مذهب له ـ بقید هیچ دین و آئین باز نه بسته بابت و بتخانه آشناست واز مسجد بیگانه نیست " از این عبارت دبستان مذاهب پي باصل کلّي عقاید عرفا وصوفیه میبریم که مذهب ظاهری را چندان اهمیت نمیدادند و مردم هر مذهب و ملّت را به پیروی و تبعیت خود میپذیرفتند وحتي بامتزاج واختلاط عقاید مذهبهای مختلف کوشش میکردند چنانکه یکي از رباعیات ملاشاه شاهد این قول است . او میگوید:

آنرا که بجاست برسر ایمان جنگ — او مومن وز ایمان اورا صد ننگ
مومن نشود تاکه برابر نشود — بابانگ نماز ناقوس فرنگ

وجائي میگوید:

حرف دیوانگي است در دل ما — چه زند سردگر ازین گل ما
وز تماشاش فرصتها همه رفت — چیست پرسیدن از نوا نل ما
روی او در مقابل مرآئت — روی ما بود در مقابل ما
دروه عشق آنکه مارا گشت — غیر ماکس نبود قاتل ما
وصل داداین خبر که غیر یکي — نیست موصول ما وواصل ما
ازسراتحاد این برخاست — میل ما اوست مایل ما

---

(۱) رود کوثر ص ۲۶۷ ـ ۲۸۰

(۲) دبستان مذاهب طبع نولکشور کانپور ۱۳۲۱

ماکه جزحق نه ایم از عرفان   پس چه پرسي زحق و باطل ما

مناسب است در اینجا بیتي چند از دلي رام نیز نقل کنیم واز عقیده و نظرش آگاه شویم او میگوید :

مانه آن خودیم آن تو ایم   بي نشاني تو ما نشان تو ایم

این نشانها نشان ذات تو اند   مظهر جلوه صفات تو اند

پاکي از فکر واز قیاس ما   ای تو پیدا درین لباس ما

مظهر ذات تو همه اشیاء   بي تو ر ما توئي وخود تو وما

ذات تو در صفات تو پیدا   صفت عین ذات ای مولا

ماهمه هیچ ـ هرچه هست توئي   ای منزه ز فهم وهم زدو ئي

باهمه موج بحر ذات تو ایم   مظهر مجمل صفات تو ایم

عهد حکومت شاه جهان برای ترویج واشاعه افکار صوفیه اهمیت بسیار دارد ودر این امر پسر ارشد وی داراشکوه نقش مهمي بعهده داشت. داراشکوه درسال ۱۶۱۵ میلادی چشم بجهان گشود ودر سن بیست سالگي بیمار شد وبمعیت پدر خود بحضور شیخ میان میر رفت ودر نتیجه دعای آن عارف از بستر بیماری برخاست وبهبود یافت (۱) . مقام داراشکوه از حیث علم و فضل از دیگر شاهزادگان گورکاني هند بالاتر است او کاتبي بارع وخطاطي خوش قلم و شاعری خوش سخن بود. اولین اثر بنام سفینة الاولیا را در سن بیست و پنجسالگي بسال ۱۰۴۹ نوشت . سه سال بعد تذکره دیگری بنام سکینة الاولیا نوشت ودر آن شرح احوال پیر خود یعني ملاشاه قادری و میان میر بدخشي و بعضي عرفای دیگر معاصر خود را بتفصیل نگاشت واز خود نیز درباره طي کردن مراحل ومسالك طریقت ذکری کرده است . آثار دیگر او مانند ـ رساله حق نما وحسنات العارفین یا شطحیات و مجمع البحرین وترجمه کتابهای مقدس زبان سانسکریت مانند سراکبر و بهگوت گیتا (Bhagwat Gita) و همچنین آثار دیگری که بحکم او ترجمه ویا تألیف شده مانند جگ بشست ـ Jog)

---

(۱) رود لوثر ص ۳۹۸

Bashist) - ومکالمه داراشکوه وبابالال وغیره نماینده عقاید وتمایلات فکری اومیباشد. داراشکوه در ابتدا پیرو سلسله قادریه بود ولي ارتباط او با صوفیه واختیار روش آزادانه درامور مذهبي ودیني اورا وادارکرد تابه پیروان وعرفای غیراسلامي مراجعه وباخواندن کتب مقدس آنان از عقاید وافکارایشان آگاه شود. تماس داراشکوه باپیروان ادیان مختلف اورا به این نتیجه رسانیدکه حقیقت یکي است و باید نکات مشترکي راکه بین مذاهب مختلف وجود دارد تحقیق وآشکار سازد و بدینوسیله راهي برای وحدت ادیان بوجود آورد. این عقیده خودرا اودر دیباچه سراکبر مشروحا توضیح داده است چنانکه گوید: (۱)

" چون فقیر بي اندوه - محمد داراشکوه در سنه۶ هزار و پنجاه هجری که بکشمیر جنت نظیر رفته بود به جاذبه عنایت الهي وفضل نامتناهي سعادت ارادت اکمل کاملان وزبده عارفان واستاد استادان - پیرپیران - پیشوای پیشوایان - موحد حقایق آگاه - حضرت ملاشاه سلمه الله تعالي دریافت وچون ذوق دیدن عارفان هرطایفه وشنیدن سخنان بلند توحید بهمرسیده بود واکثرکتب تصوف بنظر درآورده ورساله ها تصنیف کرده بود وتشنگي توحیدکه بحری است بي نهایت دمبدم زیاد میشد مسئله های دقیق بخاطرمیرسید که حل آن جز بکلام الهي واسناد ذات نامتناهي امکان نداشت وچون قرآن کریم وفرقان عظیم اکثر مرموز است وامروز دانندهٔ آن رمزها کمیاب است خواست که جمیع کتب سماوی را بنظر درآورد تا از همان کلام الهي که خود تفسیرخود است اگر درکتابي مجمل باشد دیگر مفصل یافته شود وازآن تفصیل آن اجمال دانسته شود.

" نظر برتوریت وانجیل وزبور ودیگر صحف انداخت - امّا بیان توحید درآنها هم مجمل ومرموز بود واز ترجمه های سهلي که اهل غرض کرده بودند مطلب

---

(۱) مقدمه سرّاکبر یا اوپانیشاد بسعي واهتمام دکتر تاراچند و سید محمد رضا جلالي نائیني چاپ تهران ۱۳۴۰ - از ص سه تا شش.

علوم نگردید درپي آن شد که ازچه جهت در هندوستان وحدت عیان گفتگوی توحید بسیاراست وعلمای ظاهری وباطني قدیم هند را بروحدت انکاری و بر موحدان گفتاری نیست بلکه پایهٔ اعتباراست برخلاف جهلای این وقت که خود را علماء قرارداده اند ودرپي قیل وقال وآزار وتکفیر خداشناسان و موحدان افتاده جمیع سخنان توحید راکه از فرقان حمید واحادیث صحیح نبوی صریح ظاهراست رد مینمایند وراهزنان راه خدااند.

" بعد ازتحقیق این مراتب معلوم شدکه درمیان این قوم قدیم - پیش ازجمیع کتب سماوی چهارکتاب آسماني که رگ بیدوجربید وسام بید واتهربید باشر برانبیای آنوقت که بزرگترین آنها برهما که آدم صفي الله است باجمیع احکام نازل شده واین معني از همین کتابها ظاهراست.

" واز قرآن مجید نیزمعلوم میشود که هیچ قومي نیست که بي کتاب وپیغمبر باشد چنانچه میفرماید: وماکنّا معذبین حتي نبعث رسولا - درآیت دیگر: وان من امة الاخلافیها نذیر-ودرجای دیگر میفرماید: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان. پس ازاین مشخص شدکه الله تعالي هیچ قومي راعذاب نکند تاآنکه رسول درآن قوم مبعوث نشده باشد وهیچ امتي نیست که درآن پیغمبری نگذشته باشد - وبتحقیق که فرستاده است رسولان را بامعجزات ظاهرو نازل شده است بایشان کتاب ومیزان -

" وخلاصهٔ این چهارکتاب راکه جمیع اسرار وسلوك واشغال توحید صرف در آن مندرج است وآنرا اپنکهت مینامند وابنای آنزمان آنرا جدا ساخته برآن تفسیرها بشرح وبسط تمام نوشته اندو همیشه آنرا بهترین عبادات دانسته میخوانند

" این حق جوی خود مبین راچون نظر براصل وحدت ذات بود نه بزبان عربي وسریاني وعبراني وسنسکرت، خواست که این اپنکهت هاراکه گنج توحیدبودو دانندگان آن درآن قوم هم کم مانده اند، بزبان فارسي بي کم وزیاد وبي غرض نفساني بعبارت راست براست لفظ به لفظ ترجمه نموده بفهمد که این جماعت که آنرا ازاهل اسلام اینقدر پوشیده وپنهان میدارند درآن چه سراست.

« وچون در این ایام بلده بنارس که دارالعلوم این قوم است تعلق به این حق جو داشت پندتان و سنیاسیان (اشخاص تارك الدنیا) راکه سرآمد وقت و بید و اپنکهت دان بودند جمع ساخته خود این خلاصه توحید راکه اپنکهت ها یعني اسرار پوشیدني باشد ومنتهای مطالب جمیع اولیاالله است در سنه، هزار و شصت و هفت هجری بیغرضانه ترجمه نموده وهر مشکلي وهر سخنی بلندی که میخواست و طالب آن بود و میجست ونمییافت از این خلاصه، کتاب قدیم که بیشك وشبه اولین کتاب سماوی وسرچشمه تحقیق وبحر توحید است ومواقق قرآن مجید بلکه تفسیرآن است یافت وصریح ظاهر میشود که این آیت بعینه درحق این کتاب قدیم است : « انه لقرآن کریم في کتاب مکنون لایمسه الاالمطهرون تنزیل من رب العالمین » یعني قرآن کریم درکتابي است که آن کتاب پنهان است واورا درك نمیکند مگر دلي که مطهرباشد ونازل شده است از پروردگار عالمیان ومشخص ومعلوم میشود که این آیت در حق زبور وتوریت وانجیل نیست واز لفظ « تنزیل » چنین ظاهر میگردد که در حق لوح محفوظ هم نیست وچون اپنکهت که سرپوشیدني است اصل این کتاب است وآیتهای قرآن مجید بعینه درآن یافته میشود پس به تحقیق که « کتاب مکنون » این کتاب قدیم باشد وازین این فقیر را نادانسته ها دانسته و نافهمیده ها فهمیده شد .»

داراشکوه همین نظریه را در مجمع البحرین که در سن چهل ودو سالگي برشته، تحریر درآورد اظهار میدارد ودراین تألیف کوشش نمود تاقدر مشترکي بین مذهب اسلام وآئین هند و پیدا کند . کتاب مجمع البحرین بااین بیت آغاز میشود :

بنام آنکه او نامي ندارد بهر نامي که خواني سربرآرد

وسپس مینویسد : « حمد موفور یگانه ای راکه دوزلف کفرو اسلام راکه نقطه مقابل هم اند بر چهره زیبای بي مثل ونظیرخویش ظاهرگردانیده وهیچ یك از آنها را حجاب رخ نیکوئي خود نساخته :

کفرواسلام دررهش پویان وحده لا شریك له گویان

در همه اوست ظاهر - همه اوست جلوه گر - اول اوست وآخراوست ......

بعد از دریافت حقیقة الحقایق و تحقیق رموز دقایق مذهب حق صوفیه و نا یز گشتن باین عطیه عظمي در صدد آن شد که درك کنه مشرب موحدان هند و محققان این قوم قدیم نماید. با بعضي از کاملان ایشان که بنهایت ریاضت وادراك و فهمیدگي وغایت تصوف وخدایابي و سنجیدگي رسیده بودند مکرر صحبتها داشته گفت وگو نمود. جز اختلاف لفظی دریافت و شناخت تفاوتي ندید. از این جهت سخنان فریقین را بهم تطبیق داد و بعضي از سخنان که طالبان حق را در دانستن آن ناگزیر و سود مند است فراهم آورده رساله ای ترتیب داد. چون مجمع حقایق و معارف دو طایفهٔ حق شناس بود به مجمع البحرین موسوم گردانید." (۱)

میتوان گفت که دارا شکوه از فعالیتهای روش جدّ خود اکبر شاه الهام گرفته بود ولي کار خود را خیلي عالمانه و بنحوا حسن انجام داد. دارا شکوه سرپرست گروه صوفیه مسلمان و درویشان غیرمسلمان عصر خود محسوب میشد. هدف این گروه جز تلاش و جستجو از معاني و مطالب و اخذ اصل مشترك بین ادیان مختلف چیزی دیگر نبود. دارا شکوه در کشمیر مکتب جدید تصوف را بنام "کسب ماه" تأسیس کرد و این کار را باشاره مرشد خود ملا شاه انجام داد و برای این منظور خانقاهي در دامنه کوهي بنا کرد و در آنجا سالکان طریقت شبانگاهان در روشنائي ماهتاب بریاضت پرداخته به تزکیه نفس و تهذیب قلب و روح اشتغال میورزیدند. زیبائي شب سکوت آرام و فرح بخش و منظرهٔ زیبای دلکش کوههای مرتفع و آب نیلگون دریاچهٔ دل که درمیان این کوهها بدون سر و صدا در جریان بود بر روح و قلب سالك اثر جانگداز و سکون بخش میگذاشت (۲). این فعالیتهای دارا شکوه یك طرفه نبود بلکه پیروان مذهب هندو نیز از این روش شاهزاده متاثر شده آثار او را بسانسکریت ترجمه کردند و یکي از آنها ترجمه مجمع البحرین است بنام سمودر ساگر (Samodr – Sagar) –. علاوه براین عده ای از متوسلین غیرمسلمان دارا شکوه از افکار او

---

(۱) نسخه خطي مجمع البحرین - کتابخانه مجلس شورا یملي ایران - تهران

(۲) Kashir Vol II p350-351

متاثر شدند که از آنجمله باید نام چندربان (Chander Bhan) برهمن وبهوپت رای (Bhopat Rai) بیخم را برد (۱). برهمن و بیخم هردو شاعر بودند. ازمطالعه مثنوی بیخم که بزبان فارسي سروده شده چنین برمیآید که افکارصوفیه و درویشان هندو در فکر و قلب اواثر عمیقي گزاشتند. او دوستدار داشت یکي مسلمان بنام شیخ محمد صادق ودیگری هندو نارایین بیراگي (Narayan Bairagi) علاوه براین از اشعارش چنین استنباط میشود که بیخم مولانای روم رااستاد معنوی خود میدانست.

یکي از مختصات مثنوی بیخم این است که او بمانند دارا شکوه سعي کرده است تصوف اسلامي وتعالیم ودانتا راباهم تطبیق دهد وبرای این منظور نکات مشترک این دو سلسله مختلف روحاني را بیان میکند. مناسب مینماید در اینجا ابیاتي چند از مثنوی او که درآن مصاحبهٔ شبلي و جنید را درباره علم بیان میکند نقل کنیم دراین اشعار جنید بسوال شبلي جواب داده میگوید:

ذات اله هست اصل هر علوم	نیست صرف ونحوونې طب ونجوم
اصل جمله علمها ذات خداست	کز فروغش روشن این ارض وسماست
گفت دیگرچیست ـ گفتا غیر از این	نیست چیزی درزمان و در زمین

ذکر جنبش اتحاد ادیان که دارا شکوه بنا نهاده بود بدون ذکر سرمد که در عهد اورنگ زیب بعلت عقاید وروش آزادانهٔ خود کشته شد کامل نمیگردد. سرمد بغرض تجارت به سند آمده بود. در حال خاصي عاشق هندو پسری شد ومال ومتاع وحتي عقل وهوش خود راازدست داده ترک لباس کرده وبسیر وسیاحت دورهندو بسلوک وطریقت پرداخت. دارا شکوه رابه سرمد عقیدت وارادت بود واورا بعنوان استاد ومرشد خود میشناخت. از سرمد رباعیات وغزلهای نغز باقي مانده است که شاهد افکار وحدت الوجودی وعارفانه او میباشد. او درمیان پیروان مذاهب فرقي نمیگذاشت وکعبه و دیررا یکي میپنداشت:

سرمد توحدیث کعبه ودیر مکن	دروادی شك چوگمرهان سیر مکن

---

(۱) رود کوثر ص ۴۰۴

هان شیوه بندگي زشیطان آموز
یك قبله گزین سجده به غیر مکن

وجای میگوید:

هر چند که صد دوست بمن دشمن شد
از دوستي یکي دلم ایمن شد
وحدت بگزیدیم وزکثرت رستیم
آخر من از او شدم او از من شد (۱)

درحلقه دوستان ومریدان دارا شکوه میتوان نام ملا محسن فاني شاعر معروف کشمیر و شیخ محب الله اله آبادی را برد. کتاب دبستان مذاهب که بقول بعضي اثر فاني کشمیری است نشان میدهد که مردم آنزمان بخواندن وآشنا شدن با افکار و عقاید مذاهب مختلف علاقه داشتند ومساعي آن شهزاده گورکاني بثمر رسید ولي بیماری پدرش شاه جهان وجنگ وخونریزی میان برادران برای حصول تاج وتخت تمام آرزو های دارا شکوه را نقش برآب ساخت واو پس ازشکست بدست اورنگ زیب اسیرو باتهام کفروزندقه درمحبس کشته شد.

دارا شکوه مردی بزرگ منش وآزاد فکر وصلحدوست بود. او تحت تأثیر مشایخ وصوفیه ومبلغین مسیحي وپانديتهای هند واقع شده مشرب آزاده روی اختیار نمود. او معتقد بود که بقول محمود شبستری:

مسلمان گر بدانستي که بت چیست
بدانستي که دین در بت پرستي است
درون هر بتي جانیست پنهان
بزیر کفر ایمانیست پنهان

او آرزومند بود روزی توفیق یابد کارنا تمام اکبرشاه راکه آشتي بین مذاهب مختلف بود بپایان برساند وعلمای متعصب راکه در عهد پدر وجدش قدرت فراوان یافته بودند بجای بنشاند. امراء وعلمای هند و نسبت بوی عقیدت وارادت نشان میدادند ولي درعوض ملایان وعلمای متعصب مسلمان عصر از سلطنت او سخت در وحشت بودند و بیم داشتند مبادا وقایع زمان اکبر باردیگر بااساسي استوارتر تجدید شود ودست ایشان یکسره کوتاه شود. بنا براین میتوان گفت که عهد حکومت اورنگ زیب از لحاظ جنبه مذهبي علس العمل آزاده منشي دارا شکوه است. اورنگ زیب ودارا شکوه از هرحیث نمایندهٔ

---

(۱) رباعیات سرمد شهید - دهلي - ۱۹۶۳

دو نقطه متضاد فکری میباشند. اول الذکر در عقاید خود بسیار متعصب وخشك بود و به شیخ محمد معصوم پسر شیخ احمد سرهندی عقیدت داشت (۱). او از ابتدا طرز فکر وکارهای داراشکوه را نمیپسندید وآنها را خلاف شرع وحتي مضر دین و مذهب میشمرد وبرخلاف داراشکوه که بوحدت وجود عقیده داشت اورنگ زیب به وحدت الشهود شیخ احمد سرهندی ایمان داشت وتعالیم شیخ راکه مبني برکتاب و سنت بود پیروی میکرد بنظراو نقط علومیکه ازکتاب وسنت مستفاد شده وبزرگان دین آنهارا نهمیده واخذکرده بودند دارای اعتبار وقابل اعتنا بود وگرنه هرگمراهي عقاید فاسد خود را از روی کتاب وسنت صحیح نشان میدهد. بنابراین مطالبي راکه هر شخص معمولي از روی قرآن وحدیث تفسیر وتعبیرکند نمیتوان بدرستي آن اطمینان کرد بلکه طریق صحیح آنست که علما ازکتاب وسنت وآثار سلف فهمیده باشند. او فلاح ابدی رادرتتبع از صحابه کرام وعلمای عظام میدانست. بنظراو درویشاني که اجراء احکام شرعي رالازم نمیشمارند جاهل اند وبدون اجرای شریعت نه اصلاح اعمال ممکن است ونه سلامتي قلب وفکر. ریاضتهای ومجاهده هائیکه ازسنت دور باشد بي اعتبار است ریاضتهای برهمنان ویوگي ها ازاینگونه است و نیز حالت وکیفیتي که از راه نامشروع بدست آید باطل است (۲). اورنگ زیب باداشتن آن دستگاه بزرگ و ثروت وسرمایه بیحد وحصر زندگي خیلي ساده ومحقرانه داشت. نرایض پنجگانه را به جماعت ودراول وقت میگزارد. درمذهب پیرو امام اعظم ابوحنیفه بود ودراین باب تعصبي سخت میورزید. عهد حکومت اورنگ زیب باداشتن یك سیاست متعصبانه مذهبي دوره آغاز انحطاط امپراطوری مغول درهند بشمار میرود. اورنگ زیب برخلاف سیاست وروش اکبرشاه دستور داد تا معابد هندوان را منهدم سازند واین امر باعث رنجش وکدورت آنان گردید. او دستور به تخریب معبد های که درظرف ۱۰-۱۲ سال ساخته شده بود صادر نمود و سپس سال بسال به انهدام معبدهای هندو

---

(۱) رود کوثر ص ۲۸۷

(۲) بزم تیموریه ص ۲۳۱ – ۲۳۳

در سراسر قلمرو میپرداخت اوفقط بدین اکتفا نکرد ودستور داد تعلیم عقاید واجرای رسوم غیراسلامي هنود از بین برده شود و محتسبین او همیشه مراقب کاربودسند (۱).
علاوه براین اوجزیه راکه در زمان اکبرشاه لغوشده بود مجددا بر هندوان تحمیل کرد و چون جمعي از هندوان دهلي درراه اوبرای التماس والتجا گرد آمدند اورنگ زیب دستور داد تا فیل های جنگي را بین آنها رها کنند وبدینوسیله عده‌ازآنان زیر پای فیلان لگدمال شدند (۲). گذشته از هندوان اورنگ زیب باشیعیان نیز همین روش را برگزید وآنان را زندیق میپنداشت (۳). تعصب اورنگ زیب بآن حد بود که رسم نوروز را حرام میدانست واین عید ملّي راکه اسلاف اوباشکوه و جلال خاصي برگزار میکردند ممنوع ساخت.
باوجوداین همه تدین واسلام دوستي در امور مذهبي که اورنگ زیب داشت طبقه های بالا ومتوسط اجتماع ازکارهای غیرمشروع احتراز نمیکردند. حتي محتسبان ز نقیهان نیزازتهمت مبرانبودند. عامه مردم ازدانش بری وبخرافات وموهومات پای بند بودند واعم ازهندووسلمان به پرستش نقراء ودراویش تمایل داشتند.
گذشته ازاین مردم به معجزه وکرامات اعتقادی استوار پیداکردند (٤).
وضع مذهبي واخلاقي کشمیر بااوضاع دیگرقسمتهای هندوستان چندان اختلافي نداشت. صوفیه وعرفا عهد شاه جهان که بکمك وحمایت داراشکوه در راه اتحاد ادیان وصلح کلّ وهماهنگي گام برداشته بودند باروی کارآمدن اورنگ زیب فعالیتهای آنان تاحدی خنثي گردید وازسرعت وپیشرفت آنها کاسته شد. ملاشاه مرشد داراشکوه که اقوال واشعارش حتي در زمان شاه جهان مورد انتقاد شدید علمای کشمیر قرارگرفته بود وبسبب این شعر

پنجه در پنجهٔ خدا دارم — من چه پروای مصطفي دارم

---

(۱) A Short History of Aurangzeb, Sarkar p 147-148

(۲) ایضاً ص ١٤٩

(۳) رود کوثر ص ٤١٣

(٤) A Snort History Of Aurangzeb p 432

تکفیرش کرده دارا واجب القتل دانسته بودند ولي بوساطت وپشتیباني دارا شکوه از قتلش دیده پوشیدند - اکنون دگر باره برعلیه او نغمه سازکردند وپادشاه نیز دستور داد که اورا بدهلي بفرستند تا محاکمه شود. ولي این مرتبه بیماری اومانع آمد و چون تحولي در انکار او ظاهر گردید اورنگ زیب از محاکمه صرفنظر کرد ولي اجازه نداد که دیگر رکشمیر بماند وبه لاهور فرستاده شد. در آنجا ملاشاه زندگي را بعزلت وخلوت گذرانید وبه هیچکس اجازه ورود بخود نمیداد تا اینکه در سال ۱۶۶۱ میلادی دعوت حق را لبیک گفت وروحش بعالم ملکوت پرواز کرد. (۱)

همچنین ملا محسن فاني کشمیری یکي دیگراز دوستان وهمفکران دارا شکوه که بعلت نوشتن کتاب دبستان مذاهب از طرف علمای وقت مرتد خوانده شده (۲) بعد از مرگ دارا شکوه نتوانست فعالیتهای خود را ادامه دهد وعلت اینکه اورنگ زیب در موقع مسافرت بکشمیر فاني را بحضور خود طلبیده باعطای خلعت و مقرر کردن ماهیانه سرفراز گردانید بنا به تغییر روش وی محسوب میشود. (۳) چون از این دسته صوفیه بگذریم میبینیم که کشمیر مانند دوره های پیشین مرکز صوفیه وعرفای اسلام بوده است وآنان بازندگي ساده وبي آلایش درتبلیغ اسلام وترنیه احوال روحاني مردم بروش مخصوص سکوت آمیز خود خدمتهای شایاني مینمودند واز جمله میتوان اسم خواجه

---

(۱) رود کوثر ص ۳۸۴ - ۳۸۶

(۲) دیوان محسن فاني - دکتر تیکو - تهران ۱۳۴۲ مقدمه مصنف ص ح

(۳) صحف ابراهیم - ذکر محسن فاني - "..... هنگامیکه اورنگ زیب عالمگیر در سنه خمس وسبعین والف هجری تفرج کنان بکشمیر رفت ملا را بحضور خود خوانده بعطای خلعت خاص ودو هزار روپیه نقد مراعت کرد ووظیفه درخور معاش وی مقرر ساخت" - واقعات کشمیر درحاشیه ص ۱۷۰ مینویسد - "... ابتداء راغب بمذهب فلسفه شد. آخر بتوجه میان محمد امین دار رجوع بخدا آورده تایب شد" وتاریخ حسن جلد سوم ص ب ۲۴۹ (نسخه خطي کتابخانه تحقیقي سرینگر) مینویسد" ..... فاني که در دوران جواني ادیان مختلف

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

عین الدین نقشبندی - خواجه محمد بزاز کشمیری - حاجی مصطفی رومی نقشبندی
وخواجه حبیب اله کائی واخوند ملا طیب ومیان محمد دارا برد. (۱) بیشتر این صوفیه
پیرو طریقه نقشبندیه بوده از تعلیمات شیخ احمد سرهندی وخلفای ایشان پیروی
میکردند و چنانکه خواجه اعظم در واقعات کشمیر در ذیل احوال میان محمد امین دار -
میگوید نامبرده کشف وکرامت از خود ظاهر نمیساخت و به آن اعتراض داشت (۲).
اورنگ زیب را بدو علاقتی بود و با او ملاقات میکرد.

دیگر اینکه در عهد اورنگ زیب اختلافات شیعه وسنی بیشتر شده بود وبقتل و
خونریزی وآتش زدن خانه های یکدیگر میانجامید (۳).

خلاصه آنکه هند وکشمیر در قرن یازدهم هجری شاهد عکس العملهای مذهبی بوده
است. اکبر و دارا شکوه وهمدستان وهمفکران آنان برای اتحاد بین مذاهب مختلف و
تقریب پیروان ادیان سعی میکردند ومساعی آنان بوسیله متفکرین وعرفا وصوفیه که

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را پیروی میکرد در اواخر زندگیش از عقاید ضد مسلمانی پشیمانی نمود وبشاگردی میان
محمد امین دار در آمده تا حیات داشت در توبه واستغفار بسر میبرد."

---

(۱) و(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۸- "... از اظهار کشف وکرامات اعتراض کلی داشتند. در آخرها
با ظل سبحانی ملاقات کرده بودند و چندی آمد ورفت داشتند. پادشاه دین پناه
از صحبت ایشان خوش شد. روزی پرسیدند که هیچ کشف وکرامتی ظاهر میکرد در
جواب گفتند اگر کشف مطابق شرع شریف باشد همانست والا ناتمام".

(۳) تاریخ حسن جلد ۲ - ص ۵۳۹ در ذکر حکمرانی سیف خان گوید: "روزی شیخ عبدالرشید
چکنی بزیارت آستانه چرار (آرامگاه شیخ نورالدین) میرفت وحسین ملک بن حیدر ملک
سرراه نشسته بود وبا ایشان به بی ادبی گفتگو نمود. رفته رفته کار بجدل رسید - حسین
ملک از روی غرور شیخ موصوف را بدشنامهای خلفای راشدین رضی اله عنهم اجمعین
سخت رنجش داد. شیخ عبدالرشید بشهر آمده در پیش سیف خان مراجعه نمود و
سیف خان تحقیقات کامل کرده سب صحابه کرام برملک حسین ثابت نمود لیکن
(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

حقیقت را در هرکس و هرشي رهمه جامیدند حمایت میشد. شاه جهان در امور دیني متعصب بود ولي بعلت اینکه دارا شکوه را دوست داشت در کارهایش موانعي ایجاد نمیکرد ولي اورنگ زیب که از ابتدا تعصب مذهبي را توام با دشمني دارا شکوه در قلب میپرورانید همّ خود را برای ازبین بردن آثار و نفوذ فعالیتهای دارا شکوه و پیروان او بخرج داد. در این معرکه وکشمکش های افکار مذهبي که علما و صوفیه و عرفای عصر نیز از آن مستثني نبودند وخود سلسله جنبان بشمار میرفتند تکلیف مردم روشن نبود وآنان هرعقیده وفکری راکه زود فهم وقابل قبول بنظرمیآمد میپذیرفتند و نمیدانستند کدام یکي را بردیگری ترجیح دهند. بنا براین میتوان گفت که علت اصلي وحقیقي انحطاط و سقوط اخلاقي مردم که ذکر مختصری از آن در بالا رفت همین جدالهای مذهبي بوده است وشاعرما در چنین محیط مشکوک که فساد اخلاقي و اختلافات مذهبي در آن رایج وارزشهای معنوی کمیاب وحتي مفقود بود زندگي میکرد وما باید طبعًا احوال وآثار اورا بادرنظرداشتن این محیط اجتماعي و فرهنگي واخلاقي مورد تحقیق وموجب تنقیدویا تمجید قرار دهیم.

⁂ ⁂ ⁂ ⁂ ⁂

(از حاشیه صفحه قبل)

برعایت بعضي اعیان در سیاست او توقف ورزیده حقیقت حال بحضور نوشت ـ شاه والا فریقین بحضور طلبانیده در آنجا بعضي امرای شیعه سعي حمایت وشفاعت او کرده بودند لیکن پیشرفت نشده حسین ملک رابعد تحقیقات بفتوای قاضي عسکر قتل کردند و اهل شیعه درمرثیه او گفتند:

شد ازظلم و بیداد قوم یزید	حسین ابن حیدر دوباره شهید

رجوع کنید به واقعات کشمیر ص ۱۶۵

فصل چهارم

ترجمه احوال و شرح زندگي غني كشميرى

همچوآتش روشن از من بود شمع هر مزار
منكه مردم كس چراغي بر سر خاكم نسوخت (غني)

قبل از اينكه بترجمه احوال و شرح زندگي غني كشميرى بپردازيم متذكرميشويم كه شخصيت اين شاعر نامور و معروف سرزمين كشمير مانند ساير رجال مشرق زمين در پردهٔ ابهام مستور و درميان داستانهاى دور از حقيقت نامفهوم مانده است. بنا براين براى كسانيكه بعداز سه قرن به مطالعه وتحقيق درباره او ميپردازندمشكل است كه حقيقت راازافسانه وواقعيت راازداستان جدا سازند. تذكره نويسان ايران وهند درباره غني مانند بيشتر شعراء ومعاريف ديگر جز عباراتي در توصيف و تعريف صاحب ترجمه وانتخاب اشعار ويكي دو داستان بي اساس چيزى ننوشته اند واين امركارمارا مشكل ترساخته است. بنا براين اساس كاررا برتجزيه وتحليل مطالبيكه تذكره نويسان نوشته اند وتطبيق آنها (تا حديكه امكان داشته باشد) باگفته خود شاعرمينهيم. بديهي است دراين مورد اقوال مسلم شاگرد و گرد آورنده اشعار غني كه ظرف يكسال از تاريخ فوت آن شاعراشعارش را جمع وديوانش رامرتب نموده ومقدمه اى نيز برآن افزوده است اهميت بيشترى دارد. بعدازآن تذكره نصرآبادى تأليف محمد طاهر نصرآبادى از ايران وتذكره كلمات الشعراء تأليف محمدافضل سرخوش از هند كه مولفين آنها معاصر غني بوده اند برساير

تذکره ها مقدم اند . در این خصوص ناگفته نماند که تذکره نویسان بعدی بیشتر مطالب رااز این دو نویسنده نقل وگفته های آنان را بدون تردید قبول کرده اند.

اسم ونسب ولقب

اسم شاعرما به اتفاق تمام تذکره نویسان محمد طاهر وتخلصش غني است . بعضي از تذکره نویسان اورا بلقب ملا (۱) یا مولانا (۲) نیز یاد کرده اند. تنها احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرایب است که اورا " شیخ محمد طاهر غني کشمیری" مینامد (۳). ذکر این موضوع در اینجا ازاین نظر قابل توجه است که بیشتر اوقات کامه ملا ومولانا را برای اشخاصي استعمال میکنند که دارای فضیلت ومقام مذهبي وعرفاني است . ولي بطور کلّي کلمات ملا ومولانا وشیخ قبل ازاسم بیشتر

---

(۱) سفینه خوشگو تألیف بندرا بن داس خوشگو ـ نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۰۲ (در این رساله هرجاکه به نسخه خطي این کتاب اشاره شود منظور همین نسخه است.) ومآثرالکرام موسوم به سروآزاد تألیف میرغلامعلي آزاد بلگرامي ـ لاهور ـ ۱۹۱۳ ص ۱۰۳ ونتایج الافکار تألیف مولانا قدرت اله گوپاموی ـ بمبئي ـ ۱۲۵۶ ص ۵۱۳ ومراة الخیال تألیف امیر شیر علیخان لودی ـ بمبئي ۱۳۲٤ ص ۱۶۱ و صحف ابراهیم تألیف علي ابراهیم خان خلیل نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه ردیف غین ذکر غني وردیف نون ذکر ناطق کشمیری (دراین رساله هرجاکه بهاین کتاب اشاره شود منظوراین نسخه است) وشمع انجمن ـ نواب صدیق حسن خان ص ۳۳۹ وتاریخ حسن جلد چهارم ـ پیرغلام حسن شاه ص ۱۹ و Kashir vol II, Sufi, p462 وپارسي سرایان کشمیر دکتر تیکو ـ تهران ۱۳٤۲ ص ۳۶ ـ

(۲) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن پتنه ۱۹۵۹ ص ۳٤۸ وواقعات کشمیر ص ۱۷۱ و شعرالعجم في الهند تألیف شیخ اکرام الحق ملتان ص ۶۹ ـ

(۳) مخزن الغرایب نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۲۸۶ (در این رساله هرجاکه باین کتاب اشاره شود منظوراین نسخه است .

برای ادای احترام و نشان دادن علو مرتبت علمی و مذهبی است چنانکه مسلم شاگرد غنی درباره او گوید: "تارك مراغبت دنیای دنی ـ مظهر انوار کمالات بسنی . . . . . علم را نقاب عرفان ساخته بود . . . . . معارت حقیقی را در لباس علوم رسمی روپوش میساخت" (۱). بنا براین استعمال کلمات ملا و مولانا و شیخ برای غنی بمورد و صحیح است.

درباره نام گزاری غنی دکتر صوفی اظهار میدارد که چون پدر غنی عقیدت زیادی بخواجه طاهر رفیق اشائی داشت اسم اورا طاهر گذاشت (۲) خواجه طاهر رفیق از عرفای بنام سهروردیه سری نگر میباشد (۳). او از دوستان نزدیك شیخ حمزه

---

(۱) دیباچه دیوان غنی چاپ سری نگر ۱۹٦٤ ص ٥٤ (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) واقعات کشمیر ص ۱۱۱ درباره او مینویسد: "حضرت خواجه" طاهر رفیق سهروردی از سوداگران بود از قبیله اشائیها و در پرده تجارت سعی خدا پرستی وزهد و تقوی مینمود و سبب شهرتش این شد که اتفاقا پدرش خواجه ابراهیم بتجارت لاهور رفته بود در آنجا در خدمت کثیرالسرور مطلع نور حضرت شیخ عبد الشکور که از اولاد حضرت قطب اولاولیا شیخ بهاء الدین زکریا بود رسیده و عنایات خاصه دیده درحق بعضی فرزندان خویش که درکشمیر مریض بودند دعای خواست. جناب شیخ دعای شفاکرده بی خواست خواجه ابراهیم غائبانه خواجه طاهر رفیق را قبول فرمود و مورد عنایات و الطاف نمود وخطی مشتمل براحکام طریقت وآداب خلوت واجازت بیعت برای او حواله کرد و قرارکرد که در مهمش حاضر باشند ـ قبل من قبل بلا علته ـ خواجه بزرگوار بعداز استماع این اخبار ترك دکان بزازی نکرد وبجهت کسب قوت حلال بدستور گذشته ببازار میرفت ـ باشارهٔ حضرت خضرکه حدیث شرالبقاع اسواقها یادش داد ازدوکانداری برخاست وزراعت اختیارکرد وفتوحات رابفقراء میداد و بریاضات وکمالات ومقامات عالیه رونهاد. از عجائب روزگار بود واخلاق واوضاع ملکیه داشت. درسنه ۹٦۰ بنای خانقاه عالیشان متصل مسکن خود نمود. چون رحلت فرمود خلفا وفرزندان آراسته گذاشت . . . . . در محله فتح کدل آسوده است. (بتاریخ غره

(بقیه در صفحه بعد)

مخدوم (متوفي ۹۸٤ هجری) بود .

تذکره نویسان کشمیر ملا محمد طاهر غني را به ایل اشائي نسبت داده اسند.
صاحب واقعات کشمیر که تذکره خود را در سال ۱۱٤۸ میلادی یعني هفتاد سال بعد از فوت غني نوشت در اینباره چنین مینویسد : « مولانا محمد طاهر غني از قبیله اشائیها است که لقب معروفیست درکشمیر » (۱). تذکره نویسان دیگری نیز از واقعات کشمیر تقلید و غني را اشائي نوشته اند. میرغلامعلي آزاد بلگرامي در تذکره مآثرالکرم مینویسد: « ملا محمد طاهر اشئوی کشمیری - اشئي قبیله ایست از قبایل معتبر کشمیر » (۲) و نواب صدیق حسن خان مینویسد : « ملا محمد طاهر کشمیری از قبیله اشئي است » (۳). پیر غلامحسن تاریخ نویس معروف کشمیر در جلد چهارم تاریخ حسن که ذکری از شعرای فارسي زبان کشمیر در آن مندرج است درباره غني چنین اظهار مینماید : « ملا طاهر غني از قبیله اشائیها است » (٤). مورخین و تذکره نویسان نظریات مختلف ومتضاد درباره

(حاشیه از صفحه قبل)

ذی الحجه سنه ۱۰۰۱ بحق پیوست - شیخ اکمل). دکتر صوفي در جلد اول کشمیر ص ۱۱۳ درباره او میافزاید که بقول پیرحسن شاه (مولف تاریخ حسن) یعقوب شاه چك (آخرین فرمانروای چك کشمیر) میخواست خواجه راکه در مردم نفوذ زیادی داشت ازبین برد ولي ازترس شورش وقیام مردم ازین فعل صرفنظرکرد. خواجه طاهر رفیق نه سال در کوهها ومغاره ها گذراند سپس مدتي با برهمني باسم آدرسوه در ورناگ (Vir Nag) بسر برد ونامبرده بدست خواجه اسلام آورد . در اینجا شیخ یعقوب صرفي بابا داود خاکي بمشورت خواجه رهسپار هند شدند تا اکبرشاه را از کشتار وتعصب مذهبي یعقوب شاه چك با اطلاع نموده از او کمك بخواهند .

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۹۹

(٤) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۱۹

اشائي ها اظهار نموده اند وقبل ازاینکه به تحلیل نظریات آنان بپردازیم متذکرمیشویم که اسم این قبیله یا قوم ویا شاید خانواده درجلد اول تاریخ حسن «عشائي» هم آمده است (۱) ودر اینکه اشائیها درکشمیر معروفیت و شهرت بسیار دارند شکي نیست چه عده زیادی از افراد این خاندان در زمینه های مذهبي وعرفاني وعلمي وهنری کسب شهرت نموده اندوحتي امروز هم محله ای بنام اشائي در شهرسری نگرواقع و معروف است.

تاریخ حسن ضمن ذکراقوام کشمیر چنین اظهار نظر میکند.« قوم اشائي – در زمان سلاطین کشمیر در اینجا آمده اند. گویند جدّ آنها ازمقام عیشاورکه دهي است درممالك خراسان آمده در مصاحبت بُد شاه (۲) سرفراز شده بودند. حالا مردم کشمیرعیشاوررا اشائي مخفف کرده اند». (۳) نویسندگان دیگرنیز دراین مورد اظهار نظرکرده اند. سروالترلارنس(Sir Walter Lawrence) عقیده دارد که اشائیها ازنژاد مغول اند (۴) ومتین الزمان با پیرغلامحسن هم عقیده است واسم دیهه را «ایشاور» و «از ممالك خراسان» میداند (۵). حاجي مختار حسن اشائي میگوید که اجداد اشائیها با شاه همدان از بخارا بکشمیرآمدند (۶). نظریه دیگری که دکترصوفي نقل کرده این است که شاه سید علي همداني نمازعشا را همیشه عقب جدّ بزرگ این خاندان میخواند وبنابراین اورا «عشائي» خطاب میکرد (۷). ولي دکترصوفي باوجودتمایل زیاد بقبول کردن این دلیل ازاین لحاظ مترددا ست که اگراسم این خاندان را بجهت امامت نماز عشاء میگذاشتند بایستي عشائي باشد نه اشائي (۸).

---

(۱) ایضاً ج ۱ ص ۵۹ حاشیه ۱۰٤ «غني مزبوراز خاندان عشائي است».

(۲) بدشاه (باضم اول) لقبی است که مردم کشمیربه سلطان زین العابدین دادند ومعنی آن شاه کبیراست.

(۳) تاریخ حسن جلد اول ص ٤١٤.

(٤) The Valley of Kashmir, Sir, W.R. Lawrence p 309

(۵) Kashmir Census Report Part I, Matinuzzeman,p 205

(۶) رساله در فن شالبافي لاهور ۱۸۹۷ ص۱

(۷) و (۸) Kashir Vol II p 462

مطلب دیگری که درمقاله ای تحت عنوان «غني کشمیری» درمجله هلال چاپ پاکستان ذکرشده بدین قرار است: «جد بزرگ غني خواجه سنگین نام شام را با امیرکبیر سید علي همداني صرف مینمود. روزی بحضور شان نرفت ـ آنحضرت پرسیدند عشائي ما کجاست؟ واز آن روز ویرا عشائي گفتن گرفتند. ولي درکتب تاریخ وتذکره اسم قبیلهٔ غني اشائي است نه عشائي» (۱).

اکنون به تجزیه وتحلیل این عقاید میپردازیم. نظریه پیر غلام حسن شاه دربارهٔ اشائیها بچند دلیل قابل قبول نیست. اوّل اینکه هرقدر که نگارنده درجستجوی کلمه عشیاور بکتب معاجم ومسالك واطلس های جغرافیائي وکتب دیگراعلام واماکن مراجعه کردم کمتر به نتیجه رسید ودیهي بنام عشیاور ویا ایشاور (بطوریکه متین الزمان آنرا مینویسد) یافت نشد. ثانیا اگرجائي باسم عشیاور موجود بود بایستي مردم آنجا را بمناسبت آن دیهه عشیاوری گویند نه اشائي وتغییر شکل یافتن این واژه باینصورت حتي درمدت دراز بعید بنظر میرسد. البته درقبول نظریه پیرحسن شاه وحاجي مختار حسن اشائي دایر براینکه جداشائیها در زمان سلاطین وبمعیت شاه همدان بکشمیر وارد وبمصاحبت سلطان زین العابدین سرفراز شدند اشکالي وجود ندارد ومیتوان گفت که آنهاازپیروان ومعتقدین شاه سید علي همداني بوده وبعدا بنحوی که دکترصوفي درکشمیر ویا دکتر ظفرخان درمجله هلال شرح داده اند باین نام موسوم شدند وچون میبینیم که اسم این خاندان بجائي عشائي هم آمده بنابراین تردید این دو نویسنده درقبول این دلایل بیمورد است ومیتوان آنرا بدون تردید پذیرفت باتوجه باینکه کلمه عشائي بمرور ایام وبي توجهي به اشائي مبدل شده است. ناگفته نماند که مردم کشمیر اسم خانوادگي را بچندین وجه میگزارند که یکي از آنها «صدور عیب وهنر یا وقوع افعال نیك وبد» (۲) است. مولف تاریخ حسن دراین مورد میگوید: «مدعا که ازنامهای جانوران چرنده وپرنده ووحوش وحشرات وبهایم وازلغات عیب وهنر

---

(۱) مجله هلال ژوئن ۱۹۶۳ ـ ص ۴۳ مقاله دکتر محمد ظفرخان

(۲) تاریخ حسن جلد اوّل ص ۴۱۱

وانفعال نیک و بدو کارهای شایسته و ناشایسته هیچ نامي خالي نمانده است که بنام مردمان این دیار لاحق نکرده اند و هرحرفي که بنام کسي مقرر کرده اند آن لفظ بر قوم و قبیله آنها مدام مستقل مانده است" (۱) . بنا براین نباید در قبول نظریه ای در مورد نسبت این خاندان به نماز عشا هیچگونه تردیدی وجود داشته باشد چه اقوام وخانواده باسم ملا - مولوی - ریشي - بابا - شاه و پیرزاده نیز درکشمیرموجود ومعروف میباشد (۲).

پیرحسن شاه مردم کشمیر را بچهار گروه سید - مغول - پتان و شیخ تقسیم کرده (۳) شرح آنان را بیان نمرده است . دراین ضمن اشائي ها رااز نژاد مغول و وطن آنانرا ترکستان یاخراسان دانسته است ولي رجود بیتي در دیوان غني در قبول نظر پیرحسن شاه برای ماایجاد تردید میکند وآن بیت این است .(٤)

زیباست خوی آتش اولاد بولهب را — تو ابن بوترابي باید که خاك باشي

این بیت جزتك بیتیهائیست که دردیوان غني بسیاراند واگراین شعررا شاعر خطاب بخود گفته باشد پیوستن نسبتش به حضرت علي علیه السلام کاملا" روشن است بنابراین باید اورا ازسادات شمرد ونه ازنژاد مغول واین حدس ماازگفته های پیر حسن شاه وحاجي مختار اشائي که جدا اشائیها باشاه همدان وارد کشمیرشد تقویت میشود زیرا میدانیم که شاه سید علي همداني با هفتصد تن ازسادات وارد این سرزمین شد وبنا براین میتوان گفت که اشائي ها ازخاندان سادات اند ونه ازنژاد مغول.

زادگاه غني

زادگاه غني بطور تحقیق معلوم نیست. تمام تذکره نگاران وطن اورا کشمیر

---

(۱) تاریخ حسن جلد اوّل ص ٤١١

(۲) ایضا" ص ٤١٥ - ٤١٩

(۳) تاریخ حسن جلد اول ص ٤١٢

(٤) دیوان غني چاپ سری نگر ۱۹٦٤ ص ۲۲٤ بیت ٦

نوشته اند ولي محل مخصوصي را ذکر نکرده اند. تنها کسي که در اینمورد بتوضیح پرداخته دکتر گ-ل- تیکو است که در کتاب «پارسي سرایان کشمیر» در ذکر غني میگوید: «تذکره نویسان معتقد اندوی بسال ۱۶۳۰ میلادی در شهر سری نگر متولد شده» (۱). ولي نویسنده شاهدی یا سندی در این باب ذکر نکرده است. ولي قول دکتر تیکو از نامه اداره تحقیقات -کتابخانه و موزه دولت استان جمو و کشمیر که باینجانب نوشته اند تصدیق میشود. اداره مذکور در این نامه بسیار واضح نوشته است که خانه ایکه غني درآن متولد شده و سکونت داشت بعنوان خانه غني شناخته شده وازان نگهداری میشود (۲) و دکتر صوفي عکس این خانه را در جلد دوم کشمیر مقابل صفحه ۳٦٤ چاپ کرده است.

تاریخ تولد

منشي محمد دین فوق درکتابي موسوم به تاریخ اقوام کشمیر سال تولد غني را ۱۰٤۰ هجری نوشته است (۳) و محمد شاه مفتي سعادت مصحح و محشي واقعات کشمیر نیز این تاریخ را تائید میکند (٤) ولي تذکره نویسان معاصر غني مطلبي درباره ولادت او ننوشته اند ولي در مورد وفات او گفته اند که غني در ایام

---

(۱) پارسي سرایان کشمیر ص ۳٦.

(۲) Letter No.2534/PR dated 23.11.64 from the Director Libraries, Research & Museums, Srinagar to the author: "...The photo of Mulla Ghani Kashmiri's housewhere he was born and lived for some time is published by G.M.D.Sufiin his book Kashir Vol.II p.364. Government has preserved this as a protected monument 'Gani's house!"

(۳) تاریخ اقوام کشمیر منشي محمد دین فوق - لاهور ۱۹٤۳.

(٤) واقعات کشمیر ص ۱۷۱.

جواني فوت کرد و در این مورد تذکره نویسان معاصر و متاخر باهم متفقند. محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود مینویسد " با وجود حداثت سن در کمال بي تعلقي بوده. چشم برزخارف دنیا که در نظر عارف قدر پر کاهي ندارد نگشود"(۱) و بعد از آن داستانی درباره وفات غني بیان کرده است. از مطالعه مطالب تذکره نصرآبادی که تالیف آن در سال ۱۰۸۳ یعني فقط چهار سال بعد از مرگ غني توسط میرزا محمد طاهر نصرآبادی آغاز گردید چنین برمیآید که غني در هنگام مرگ جوان بوده است. امیر شیرعلیخان لودی مولف تذکره مراة الخیال که در سنه ۱۱۰۲ یعني ۲۳ سال بعد از مرگ غني تذکره خود را تالیف نمود مینویسد " اما مرغ روحش در عین شباب بسر پنجه شاهین اجل گرفتار گردید" (۲). تذکره نویسان دیگر که این موضوع را تکرار کرده اند عبارتند از خواجه محمد اعظم دیده مری صاحب واقعات کشمیر (۳) و احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرایب (٤) و پیر حسن شاه نویسنده تاریخ حسن (۵) ولي با در نظر داشتن شواهد داخلي و تاریخي قبول این ادعا امکان پذیر نیست و اینك بذکر شواهدی بررد این عقیده میپردازیم. اول آنکه مسلم شاگرد و گردآورنده اشعار غني درباره جوان مرگي او اشاره ای نکرده است و اگر غني به سن طبیعي نرسیده در جواني مرده بود هم او وهم کسانیکه اشعار و قطعاتي در تاریخ وفات او سروده اند حتما اشاره ای بآن میکردند. مسلم در دیباچه دیوان غني درباره وفات او چنین گفته است: مرغ روح آن سبك سیر شاهراه معني با طائر سخن تا آشیان ملاء اعلي شتافته و در فضای عالم ملکوت پرواز طائران قدس یافته ...... پیش از آنکه مسوده اشعارش جمعیت پذیرد و سخنان بیاضش صورت دیوان گیرد رشته حیات از هم گسیخت

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ (۲) مراة الخیال ص ۱۶۱

(۳) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ " درکمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني به هشت ماه قضا کرد".

(٤) مخزن الغرایب ص ۲۸۶ " واو در عالم جواني برحمت حق پیوسته".

(۵) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۲۱ " درکمال ریحان جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني هشت ماه بملك جاوداني انتقال نمود."

رنسعمه وجودش از ترتیب اجزای عنصری افتاد" (۱) شاهد دوم ماخود شاعراست که با سرودن بعضي اشعار از پیری و بزرگسالي وضعف ونقاهت وذکر امراض متعدد از جمله درد اعضا که لازمه پیری است ما را آگاه میسازد واین موضوع را آنقدر تکرار نموده وبشرح وتفسیر آن پرداخته که خواننده هیچگونه تردیدی در پیری وکهولت او نمیکند واینک اشعاری چند بعنوان نمونه وشاهد براثبات ادعای خود در اینجا نقل میکنیم:

رباعي: افسوس که رفت نشهٔ عهد شباب — سرخوش نشدم یکدم از بادهٔ ناب
ازبهر تماشای جهان همچو حباب — تا واکردیم چشم رفتیم بخواب
ص ۳/۲۲۸ (۲)

موی سر کردم سفید اما خیالت در سراست
اخگر پنهان ته این توده خاکستر است — ۴/۹۵

ریخت دندان زدهن رفت جوانی برباد
آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد — ۱۰/۱۲۸

تن بمردن ده غني چون قامتت گردید خم
بهراین خاتم نگیني نیست جز سنگ مزار — ۴/۱۷۱

ازضعف پیری هست مرا تکیه برعصا
گردم هنوز هرزه چون طفلان نی سوار — ۴/۱۷۰

زپیری ریخت دندانم ندادم تن بیاد حق
ببازی آخر این تسبیح چون اطفال گم کردم — ۲/۲۰۲

زپیری چنان گشته ام ناتوان
که دندان بجنبد بجای زبان — ۵/۲۱۳

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵.

(۲) دیوان غني با مقدمه علي جواد زیدی چاپ سری نگر ۱۹۶۴ - شماره های سمت راست نماینده صفحه وارقام طرف چپ نشان دهنده ابیات ورباعیات در آن صفحه از دیوان طبع مزبور است.

ودرباره درد اعضا گوید :

روز و شب از بس زمین گیرم ز درد دست وپا
پیکر من میزند پهلو به نقش بوریا ۱۱ / ۲۵۲
تکیه از ضعف بدن هرچند دارم بر عصا
بر نمیخیزد زجای خویش همچون نقش پا ۱۳ / ۲۵۲
پشت ما گر دید خم افزود ضعف تن مرا
گرچه محکم میشود چون رشته میگردد دوتا ۲ / ۲۵۳
در علاج درد اعضا سخت حیران مانده‌ام
کاش میگردد زحیرت یك نفس گم دست وپا ۴ / ۲۵۳
گاهي رود بجانب سر گاه سوی پا
شد استخوان پهلوی من نردبان درد ۸ / ۲۵۶
آخر دلم شکسته شد از درد استخوان
ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد ۱۲ / ″

واین رباعي راحسب حال گفته :

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمي تب گداخت جان زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم ۱ / ۲۳۹

و همچنین

جان رفت و نرفت درد جانکاه هنوز
دل نیست ز خواب راحت آگاه هنوز
ماگرچه رسیدیم بمنزل امّا
آسایش منزل است در راه هنوز

از این اشعار چنین برمیآید که غني در روزهای آخر عمر ناتوان و شکسته شده بود و حتي نمیتوانسته است بخوبي حرکت کند ونیازمند بعصا برده است. مویش سفید

و دندانش ریخته بود این امر از قول مسلم نیز تائید میشود . اودر دیباچه دیوان غني میگوید : " از پیکر هیلانش پوستي واستخواني مانده بود ." (۱) مسلم است انسان به چنین وضع جسماني وعوارض بدني بطور عموم پس از سالهای شصت دچار میشود بنا بر این میتوان حدس زد که غني هنگام مرگ در حدود شصت سال داشت . شاهد سوم ما موضوع ملاقات غني با صائب تبریزی است . صائب تبریزی (متوفي در حدود سال ۱۰۸۷) بسال ۱۰۴۲ بجمعیت ظفرخان احسن (متوفي ۱۰۷۳) که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتي (متوفي ۱۰۴۲) باستانداری کشمیر از طرف شاه جهان مقررشده بود بکشمیر مسافرت کرد (۲) وآنجا با غني ملاقات نمود . اکنون اگر قول منشي محمد دین فوق ومفتي سعادت دایر براینکه غني بسال ۱۰۴۰ متولد شده قبول کنیم نمیتوان باور کرد که صائب وقتي با غني ملاقات کرد که اوفقط دو سال داشته . درحالیکه تمام تذکره نویسان متفق اند که صائب از اشعار غني تمجید وتحسین کرده است وغني با او و شعرای دیگر ایراني همچو محمد جان قدسي (متوفي ۱۰۵۶) ومحمد قلي سلیم (متوفي ۱۰۵۷) وابوطالب کلیم (متوفي ۱۰۶۱) ومیرالهي (متوفي ۱۰۶۴) مجالست داشت و بمشاعره میپرداخت (۳) . وبنا براین تردیدی نیست که غني هنگام ملاقات با صائب

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

(۲) مخزن الغرایب ص ۴۶۶ نسخه خطي کتابخانه بانکي پور (هند) ریو دراین باره مینویسد :

He left the court, however, to accompany ....Zafar Khan to his Government of Kashmir (A.H.I04I-42) and after staying there sometime, returned to Persia."

(۳) تذکرة الشعرا تالیف مولانا عبدالغني - علي گر - ۱۹۱۶ ص ۹۶ "صحبت میرزا صائب و ابوطالب کلیم وحاجي محمد جان قدسي دریافته". کلمات الشعراء سرخوش ص ۸۵ "گویند صائبا بریک بیت اورشک آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه دراین عمرگفته ام باین کشمیری میدادند واین بیت اوبمن میدادند". وتذکره حسیني ص ۲۲۸ - ۲۲۹

ومجالست با شعرای نامبرده مشهور بوده است وبرای حصول این مقام زحمت بسیار کشید ورنج فراوان تحمل نمود تا توانست توجه شعرای معروف ایراني عهد خود را که درآنزمان بکشمیر آمده رحل اقامت افکنده بودند بخود جلب نماید. اگر فرض کنیم که غني خیلي زود بشعرگوئي پرداخته بازهم نمیتوان گفت که سنش درآن موقع کمتر از چهارده یا پانزده سال بوده است وبرای کسب شهرت وجلب توجه استادان سخن گوی وسخن سنج چون صائب وقدسي وغیره حتما مدت حداقل ده سال به مشق سخن پرداخته تالیاقت وشایستگي معاشرت ومجالست باآنان رابدست آورد. بنا بر این هنگام ورود صائب به کشمیر بسال ۱۰۴۲ غني درحدود بیست و پنج سال داشته وبااین ترتیب ممکن است گفته شود که اودرحدود ۱۰۱۷ متولد شد. دلیل دیگر اینکه اگر غني هنگام مرگ که بسال ۱۰۷۹ هجری اتفاق افتاد (۱) مرد بزرگ سال بود و بطوریکه قبلا هم دراین مورد بحث کردیم - سنش درحدود شصت سال بوده است از این جهت میتوان گفت که اوبسال ۱۰۱۹ متولدشد. ولي چون دلیل قاطع برای اثبات ادعای خود نداریم تعیین تاریخ صحیح ولادت او بطور دقیق میسر نیست وبهمین امراکتفا میکنیم که او در دهه دوم قرن یازدهم هجری بدنیاآمد.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

ومآثرالکرام ص ۱۰۳ و شمع انجمن ص ۳۳۹ وریاض الشعرا جلد ٤ نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۳۲۲ وسفینه خوشگو نسخه عکسي کتابخانه مذکور ردیف غین و مخزن الغرایب ص ۲۸٦ وصحف ابراهیم ردیف غین نسخه عکسي از همان کتابخانه ومولانا شبلي نعماني درشعرالعجم جلد سوم ص ۱۸۲ گوید: کلیم - میرزا صائب وغني این سه شاعر مدتها درکشمیر همدم وهم قلم میزیستند وباهم مشاعره میکردند.

---

(۲) مسلم شاگرد غني قطعه زیررا برای دریافت سال وفات اونوشته است:

از فوت غني گشت که ومه غمگین — هرکس شده درماتم اوخانه نشین

تاریخ وفاتش اربپرسند — بگو — پنهان شده گنج هنری زیر زمین (۱۰۷۹)

(دیباچه دیوان غني ص ۵۵)

خاندان غني

اجداد واقوام غني که ازخاندان اشائیهااست درزمان سلاطین بکشمیرمهاجرت ودر آنجا اقامت گزیدند. بقول دکتر ظفرخان (۱) جد بزرگ غني خواجه سنگین نام پیش امیرکبیر سید علي همداني تقرب ومنزلتي داشت. افراد این خوانواده با درویشان وعرفا علاقه فراوان داشتند وبطوریکه درضمن اسم ونسب غني متذکر شدیم، پدر غني اسم اورا بنام خواجه طاهررفیق اشائي، که باو عقیدت وارادتي داشت، طاهرگذاشت. از خاندان غني جزبرادرش محمد زمان متخلص به نافع اطلاعاتي درباره افراد دیگردردست نیست. محمد زمان بطوریکه صاحب واقعات کشمیر مینگارد: "بصحبت شیخ محسن فاني درصغرسن رسیده وبهره ور معاني ازخدمت برادر کلان خود (یعني ملا طاهرغني) گردید." (۲) تاریخ حسن نیزاین قول راتائید میکند ومینویسد: "ازبرادرخود کسب فیوض معاني کرد." (۳) نافع چهل سال بعدازوفات برادرش بسال ۱۱۱۹ فوت کرد. (٤) وازاین لحاظ معلوم میشود که تفاوت سني او با غني زیاد بوده است. نافع شاعرهم بود وخواجه اعظم دیده مري این غزل اورا انتخاب نموده در واقعات کشمیرنقل نموده است. (۵)

مي خرامي بهر قتلم مرحبا مي زیبدت
جان فدا مي زیبدت سرمزد پامي زیبدت
پیکرت را تار وپودی جامه ۶ مسطر کشید
ازشمیم گل قبای ته نما مي زیبدت
مي کشي وبازمي پرسي! شهید کیستي
این غلط اندازی وبازی بما مي زیبدت

---

(۱) مجله هلال ماه ژوئن ۱۹۶۳ ص ٤۳
(۲) واقعات کشمیر ص ۲۰۷
(۳) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲۶
(٤) واقعات کشمیر ص ۲۰۷ (۵) ایضاً

همچو مي از پرده ٔ زنبوری جام بلـــور
چهره سازیهای رنگین ازحنا مي زیبدت
پیرگشتي نافع اکنون هاله سان شب تاسحر
خرمن ماهي درآغوش دوتا مي زیبدت

علاوه بر این نافع کتابي متضمن حالات سلاطین تا عهد محمد شاه و بزرگان دین نیز نوشته است که یك نسخه خطي آن درکتابخانه مفتي محمد شاه سعادت درسری نگر (۱) ودیگری درکتابخانه اداره تحقیقات وموزه شهرسری نگر موجوداست.(۲) بنظرنگارنده چون احتمال قوی موجوداست نافع در این کتاب چیزی درباره خـود و خاندان خود نوشته باشد میتوان آنرا برای آگهي بیشتراحوال غني مورد استفاده قرار داد وباین منظور اینجانب نامه ای به سرپرست کتابخانه تحقیقاتي سری نگرنگاشت تانسخه عکسي آن بدست آورد ولي از پاسخیکه دریافت کرده معلوم گردید که متاسفانه متصدی کتابخانه مزبورنتوانسته است آن نسخه راپیداکند. (۳)

تحصیلات، مراتب علمي وشغل غني

بطوریکه درفصل دوم وسوم شرح داده شد سلاطین مستقل کشمیر و سپس استاندارانیکه از طرف امپراطوران گورکاني هند بکشمیر اعزام شدند درایجاد مدارس و پیشرفت علوم وفنون سعي فراوان وکوشش بسیار نمودند ودرنتیجه چندین مدارس

---

(۱) Kashir Vol I p.XLVII

(۲) شعرای فارسي زبان کشمیر ص ۷۰

(۳) اقتباس ازپاسخ سرپرست کتابخانه تحقیقاتي سرینگر:

"I have to inform you that the Ms of Kashmir History by Moh'd Zaman Nafi' is a rare Ms and yet we are not in a position to locate tnis Ms."

علمي وادبي در سراسر خاك كشمير احداث شد. غني كشميري نيز در يكي از معروفترين وقديمي ترين مدرسه بنام مدرسه تطبيه تحصيل نموده است. اين مدرسه را سلطان قطب الدين (٧٦٠ - ٧٩٦ هجري) در محله قطب الدين پور در شهر سري نگر تأسيس نمود. استادان معروف مانند ملاجوهر نات ومحسن فاني وملاعبدالستار مفتي در اين مدرسه مشغول تدريس بودند وبعضي از محصلين اين مدرسه كه بعد شهرت بدست آوردند عبارتند از: شيخ رحمت الله تارابلي - ملا طاهر غني ومحمد زمان نافع وخواجه قاسم ترمذی وملا محمد كاوس.(١) تمام تذكره نويسان حتي مسلم شاگرد غني در اين مورد كه شاعر ما شاگرد شيخ محسن فاني است متفق القول اند؛ مسلم درديباچه ديوان غني چنين مينگارد: (٢) " در اين كمالات بجناب فواضل مآب عارف معارف حقاني سالك مسلك سخنداني حضرت شيخ محسن فاني دامت علي ساير المسلمين فيوضاته انتساب داشت وخود را بفنای في الشيخ مي انگاشت." همچنين محمد افضل سرخوش در كلمات الشعرا مينويسد (٣) در اوايل مشق اشعار خود را پيش شيخ محمد محسن فاني ميگذرانيد." تنها كسي كه در اين مورد با ساير تذكره نويسان اختلاف دارد محمد طاهر نصرآبادی است. او در تذكره خود شاعری باسم فغاني كشميری را استاد غني گفته است چنانكه مينگارد:" فغاني آنهم كشميری است ... غني كشميری تعليم ازو دارد" (٤)

---

(١) كشمير ج ٢ ص ٣٤٦

(٢) ديباچه ديوان غني سری نگر ص ٥٥

(٣) كلمات الشعرا ص ٨٣ حاشيه ب ٢:" بهره در طالب علمي بكمال داشت در اوايل مشق اشعار خود را پيش شيخ محمد محسن فاني ميگذرانيد."

(٤) تذكره نصرآبادی - تهران - ص ٤٤٨ " فغاني آنهم كشميری است. خوش طبيعت وسخن شناس است. غني كشميری تعليم ازو دارد واز كشمير به هندوستان رفته گويا مراجعت كرده در آنجاست. شعرش اين است.

فتاده ايم وتو فارغ زدست گيری ما ... ببين جواني خود رحم كن به پيری ما

درراه انتظار فغاني گريست خون ... چندانكه يار آمد و از خون ما گذشت

باستثنای طاهر نصرآبادی هیچ تذکره نویس دیگری ذکر نغانی کشمیری را نکرده است و معلوم نیست نصرآبادی نغانی کشمیری مذکور را باکدام شاعر دیگری اشتباه کرده است. تذکره نویسان دیگری که ملا محسن فانی راااستاد غنی قبول کرده اند عبارتند از بندرابن داس مولف سفینه خوشگو (۱) میرحسین دوست سنبهلی نویسنده تذکره حسینی (۲) و میر غلام علی آزاد بلگرامی صاحب ماثرالکرام (۳) و مولانا قدرت الله گوپاموی (٤) و نواب صدیق حسن خان (۵) وپیرحسن شاه (۶). بعضی تذکره نویسان باوجودیکه غنی را شاگرد فانی میدانند ولی عقیده آنها براینستکه غنی از لحاظ علمی و شعری منزلت و مرتبتی بلندتر از استاد خود داشته چنانکه صاحب مراة الخیال مینویسد: "..... شاگرد شیخ محسن فانی بود. بمدد طبع دراك در فنون و علوم براوستاد چیره دستی مینمود. هرگاه شیخ رامسئله مشکل شدی ازوی استفسار نمودی." (۷) و میرغلامعلی آزاد بلگرامی درباره استعداد او چنین اظهار عقیده میکند: "از بدو شعور در حلقه درس ملامحسن فانی کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلند داشت درکمتر روزگار حیثیتی شایسته بهمرسانید." (۸) مولفین دیگر نیز

---

(۱) سفینه خوشگو نسخه عکسی جلد سوم ذکر غنی

(۲) تذکره حسینی ص ۲۲۸

(۳) ماثرالکرام ص ۱۰۳ "از بدو شعور در حلقه ملا محسن فانی کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلند داشت درکمتر روزگار حیثیتی شایسته بهمرسانید".

(٤) نتایج الافکار ص ۵۱۲ "گل وجودش بهم رسانی رنگ وبوی رشد و تمیز دربهارستان درس ملا محسن فانی کشمیری درآمد ودر مدت قلیل بطبع سلیم چمن چمن استعداد شایسته بهمرسانید".

(۵) شمع انجمن ص ۳۳۹ " شاگرد ملا محسن فانی کشمیری - چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیت شایسته بهمرسانید.

(۶) تاریخ حسن جلد ۱ ص ۵۹ وجلد چهارم ص ۱۹ -

(۷) مراة الخیال ص ۱۶۱ - ۱۶۲

(۸) ماثرالکرام ص ۱۰۳

لیاقت ومقام والای غني را ستوده اند چنانکه صاحب واقعات کشمیر عقیده دارد که هرچند شاگرد ملامحسن فاني بود اما اتفاق ارباب سخن است که ازخطه کشمیر بلکه درتمام اقلیم هند درآن عهد همچواوخوش خیال نازك بندی برنخاسته" (۱) وعلي ابراهیم خان خلیل درصحف ابراهیم اظهار میدارد که ملاطاهر غني کشمیری وحاجي اسلم سالم" شاگرد به ازاستاد اند (۲)" وسید صباح الدین بن عبدالرحمن ضمن ذکر شیخ فاني گوید که بزرگترین دلیل فضلت علمي اوآنست که استاد غني کشمیری است. (۳)

برای اینکه بتوانیم رابطه استادی وشاگردی فاني وغني را بطور صحیح درك کنیم باید مختصری درباره فاني بدانیم. فاني چنانکه ازتذکره ها برمیآید پس از تحصیل علوم متداول درکشمیر که درسن خردی بپایان رسانیده بود به نقاط دوردست هند وبعد به بلخ مسافرت نمود وآنجا بخدمت والي بلخ درآمد وقصیده درمدح او نگاشت. بعدازمدتي بلخ را ترك کرده به وطن مراجعت نمود وبا شاهزاده دارا شکوه آشنا شد. برای مدتي درشهر اله آباد (٤) مقام قاضي القضات راداشت. درسال ۱۰۵٦ هنگامیکه شاهزاده مراد بخش بلخ را فتح نمود ازکتابخانه والي بلخ اشعاریکه فاني درمدح او سروده بود پیدا شد وبسمع شاه جهان رسید. وی ازفاني برآشفت واورا ازتصدی قضای اله آباد معزول ساخت. سپس فاني بکشمیر برگشت وبقیه عمررا درآنجا بسر برد ودرسال ۱۰۸۲ هجری چشم از جهان بربست. ازاین مطالب چنین برمیآید که فاني درطول مدت مراجعت از بلخ تامأموریت دراله آباد درمدرسه سلطان قطب الدین درسری نگر تدریس میکرد. شاید همین موقع بود که غني از محضراو استفاده کرد چه بعدازمراجعت فاني ازشهر اله آباد که یقیناً" بعداز ۱۰۵٦ اتفاق افتاد غني خود شهرت کافي بدست آورده بي نیاز ازاستاد بود ولي درمجالس علمی وعرفاني که بقول صاحب مراة الخیال (٥) " درمیان

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) صحف ابراهیم ذکر میرزا محمد حسن فاني

(۳) بزم تیموریه چاپ اعظم گر ۱۹٤۸ ص ۱۸۹

(٤) اله آباد شهریست دراستان اترپرادیش هند (٥) مراة الخیال ص ۱٦۷

باغچه حویلي نشیمني مربع با حوض سنگین ساخته حوض خانه نام کرده بود و هنگام نصف النهار آنجا مینشست» شرکت میجست واحترام وادب استاد راهمیشه نگه میداشت واین امراز قول مسلم که در آغاز نقل کردیم روشن ومبرهن است.

در مورد مراتب علمي او شاگردش مسلم میگوید (۱) « اگرچه آن مجمع کمالات بیشتر به شاعری شهرت یافته وشعرش در این باب تیزدستی بکار برده اما کمالات شاعری او نمونه ایست ازکمالات دیگر وسخنان رنگینش گونه ایست از جمال معني آن نیکوسیر – طبع بدیهه یابش هرگز بفکر شعرسرفرود نیاورده وتدوین دیوان را تحصیل حاصل شمرده علم را نقاب عرفان ساخته بود وشعرش پرده داری هر دو مینمود. معارف حقیقي را درلباس علوم رسمي روپوش میساخت واز سخنان گوناگون برقعه ای دوخته بربالای هردو مي انداخت چنانچه خود میفرماید» – شعر –

زشعرمن شده پوشیده فضل ودانش من چومیوه ٔ که بماند بزیر برگ نهان»

غني شوق علم وفضل وذوق زهدوتقوی را بارث برده بود. اودر مدرسه مذکور تمام علوم متداوله از جمله ادبیات فارسي وعربي وفلسفه وحکمت وعلم طب فرا گرفت (۲) در اینجا باید متذکر کردید که برنامه مدارس هند عهد مغول بطور کلّي همان برنامه متداول در ایران وسایرکشورهای اسلامي آنروز بوده است. دراینمورد قول استاد امیرفیروزکوهي رااز مقدمه کلیات صائب تبریزی در مورد علوم ومعارف عصر صائب بشهادت میطلبیم چنانکه فرموده اند: (۳) « مرد میکه آنروز ولو بقدر سواد متعارفي درس میخوانده اندناچار بوده اندکه لا اقل ادبیت وعربیت را بدانند زیرا برنامه وپروگرامي بغیرازکتب ادبي وعلمي وفارسي وعربي که ادبیت وعربیت آن مقدمه علوم دیگر بود وجود نداشت واهل سوادخواه ونا خواه میبایست این مقداراز دانش راکه حد اقل دانش عصری بودآموخته

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

(۲) مقدمه جواد زیدی بر دیوان غني ص ٤١

(۳) کلیات صائب تبریزی مقدمه و شرح حال بقلم استاد امیرفیروزکوهي – تهران – ۱۳۳۳

باشند ..... و ناگزیر سواد عبارت بود از ادبیت و عربیت کامل و منطق و مقداری کلام و حکمت، که هرکس که میخواست سواد داشته باشد این مقدار و یا لااقل همان ادبیت و عربیت را باید بداند ..... پس قدر مسلم این است که ..... مردمانی متعین ودارای وسایل تحصیلی ..... نه تنها به ادبیت و عربیت بلکه بمقدار زیادی از علوم و دانستنیهای لازم از نوع حکمت وکلام وامثال آن برخوردار و بهره مند بوده اند.

"اقوال و عقاید تذکره نویسانی چون امیر شیر علیخان لودی - غلامعلی آزاد بلگرامی ، خواجه اعظم دیده مری وابراهیم خلیل وصباح الدین نظریه مسلم شاگرد غنی را درباره مراتب علمی او تائید میکنند.

از بعضی اشعار غنی چنین برمیآید که وی اوقات خود را بتدریس علوم وطبابت میگذرانید وزندگی ساده و محقری داشت. بیجا نخواهد بود چنانچه متذکر شویم که سابقاً، در هند کسانیکه علم طب را فرا میگرفتند و طبابت اختیار میکردند منظوری غیراز خدمت بنوع بشر نداشتند واین افراد علم خود را برای جمع آوری مال وخواسته بکار نمیبردند. البته اشخاص ثروتمند بدلخواه خود تحف وهدایای برآنان میفرستادند وباین نحو از زحمات آنان قدردانی میکردند. این وضع تا قرن گذشته ادامه داشت ولی اکنون بعلت عوامل وفشارهای اقتصادی وتغییرارزشهای مادی ومعنوی از بین رفته است.

اشعاریکه از آنها میتوان استنباط کرد که غنی بتدریس علوم وطبابت میپرداخت بسیارکم اند مثلاً جائی میگوید:

افتاده ام از درس ز درد اعضا
گوشا گردی که بمالد اعضای مرا
میمالیدند تا مرا استادان
ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۵/۲۲۶

و

بسر بردم غنی هرچند عمر خود بمکتب ها
نیاوردم زخط سرنوشت خویش سربیرون ۹/۲۰۸

ودر باره طبابت گوید :

جویند دوای درد از من دگران
لیکن الم من نپذیرد درمان
آری نبود شکست بازار درست
هرچند که پر ز مومیائي است دکان ۵/۲۴۰

خصوصیات جسماني غني

تذکره نویسان درباره خصوصیات جسماني شاعرما کمتر مطلبي نوشته اند و آنچه تاکنون بدست آمده با دلایل قطعي همراه نیست و بهمین جهت داستانهای در این مورد ساخته و نقل کرده اند. ما در این باره نخست اقوال تذکره نویسان را ذکر میکنیم و سپس به داستانیکه در این باب شهرت یافته میپردازیم ودر آخر نظر خود را با شواهدی از اشعار خود شاعر باثبات میرسانیم.

ازسایر تذکره نویسان فقط بندرابن داس خوشگو وابراهیم خلیل موضوع کوری یك چشم شاعرما را به پیش کشیده اند چنانکه خوشگو گوید: "گویند غني واحدالعین بود" (۱) وابراهیم خلیل نیز تائید کرده مینویسد "چشمي از حلیه بصارت عاری و نفراختیاری داشت (۲)". واینك داستانیکه در مجله هلال در این مورد بیان شده است. ظاهرا چنین بنظر میآید که نویسنده مقاله این داستان را از تذکره ای اخذ کرده باشد ولي ذکری ازماخذ در آنجا نیست وما نیز داستان مذکور بعینه نقل میکنیم (۳) : چون ظفرخان احسن در سنه ۱۰۴۰ هجری استاندار کشمیر شد میرزا صائب بهمراهي او بکشمیر رفت. بنا به روایت دیگر صائب سختي سفر طویل را باین نظر برخود هموار ساخت که به سری نگر

---

(۱) سفینه خوشگو ذکر غني

(۲) صحف ابراهیم ذکر غني

(۳) مجله هلال مرداد ۱۳۳۴ مقاله ای بعنوان غني کشمیری بقلم پروفسور غلام محي الدین خلوت ص.۵

آمده واز غني معني يك لفظ غريبي راكه اين شاعر خلوت نشين دريكي از اشعار خود بكار برده بود بپرسد. چون به سري نگر رسيد ونام ونشان غني را خواستار شد خيلي تعجب كرد كه كسي بااين نام انجا وجود نداشت. غني كه مرد گوشه گير بود از اختلاط با مردم وكسب شهرت پرهيز ميكرد وهميشه در كنج عزلت مينشست. ازين ناكامي صائب خيلي ملول گشت اما رشته جستجو از دست نداد. به سمع او رسيده بود كه غني اعور است وبنا برين در كوچه و بازار كه ميگشت با هر اعوري كه برميخورد ميگفت — گر تو ابليس نه اى چشم چپ كور چراست؟ اكثر به او دشنام ميدادند و برخي با او در آويخته وكشمكش ميزدند اما او ازين كار دست برنداشت زاين مصرع را تكرار ميكرد زيراكه او را يقين بود كه هرگاه غني اين مصرع را بشنود جواب سزاوار و برجسته اى خواهد داد. آخرالامر روزيكه از "زينه كدل" ميگذشت اعوري راديد — قدم پيش نهاد و مصرع مزبور را باواز بلند خواند. آن اعور تبسمي كرد وفي الفور مصرع ثاني را گفت — گوه منور لاف مزن اين همه تقدير خدا ست. صائب از آن جواب دانست كه آن اعور غني است." دربي اساس بودن اين داستان هيچ گونه شكي نيست و همين قدر كافي است گفته شود كه غني هر قدر هم گوشه گير وغير معروف بوده باشد چون صائب مهمان استاندار كشمير قصد ملاقات وى راميكرد مسلما احتياجي به جستجوى در كوچه و بازار نبود. ثانيا" خيلي بعيد بنظر ميآيد كه ظفرخان احسن بگذارد ميهمان عاليقدر وهنرمند از براى جستجوى مرد دلخواه خود كتك بخورد وحيثيت وآبروى خود استاندار از بين برود. باوجوديكه نه شاگرد او مسلم ونه هيچ يك از تذكره نويسان معاصر ويا متاخر (باستثناى بندرا بن داس وابراهيم خليل كه ذكر آنها بالا رفت) به اعور بودن غني اشاره نكرده اند ولي شهادتيكه از اشعار غني دردست داريم اين امر را براى ما كاملا روشن وواضح كرده است واينك به نقل بعضي اشعار غني در اين مورد ميپردازيم

آزرده ام ز ديدن مردم عجب مدا
گر او فتاد مردم چشم از نظر مرا ٤/٧٦

خلل پذير شد از ضبط گريه نور نگاه
ز آستين گله دارد چراغ ديده ء ما ٥/٨٣

سان اشك شمع از تیره بختی
گریزان چشم من از روشنائي است ٧/٩١
زگریه ام نه همین چشم تر سفید شداست
کزآب دیده مرا موی سر سفید شداست ٤/١٠٤
برنگ آبلهٔ پای در سفر مارا
زشوق صبح وطن چشم تر سفید شداست ٥/١٠٤
بچشم خود نتوان دید صبح پیری را
خوشم که دیده زمو پیشتر سفید شداست ٥/١٤
ببسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب
مردم دیده اگر از نظرم افتادست ٧/١٠٥
چون نامه که مردم بسفید آب نویسند
درکاغذ این چشم سفیدم رقمي هست ٤/١١١
از گریه آب تیشهٔ فرهاد ریختم
چشمي که شد سفید کم از جوی شیرنیست ٢/١٢٠
دیده ام از دیدن وضع جهان رنجور شد
زخم چشمم را سفیدی مرهم کافور شد ٣/١٥٢
چشم سفید ماست نمکدان خوان عشق
بي ما نمك چشي نکند میهمان عشق ١/١٨٣
نقش گنه زاشك ندامت نگشت محو
مردم سفید چشم و سیاه است نامه ام ٣/١٩٩

از این اشعار غني چنین برمیآید که یك چشم غني بعلت عارضه وصدمه ای معیوب و معلول شده و سفیدی آن بر سیاهي مردمك چشم غالب آمده چشم او به آب مروارید مبتلا بود چنانکه دراین شعر گوید :

چشم سفید زد در اشك مرا بخاك
حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهراست

بعلاوه گوش وی نیزگران "بود" چنانکه از این شعر پیدا ست.

رهین منت گوش گران خویشتنم

که تا بلند نگردد سخن نمي شنوم ۳/۲۰

زسودا حرف مردم گوش کردن شد فراموشم

زخشکي مغز سر کردید آخر پنبه درگوشم ۸/۱۸۷

در خواب من از شور حوادث خللي نیست

تا گشت پراز پنبه غني تکیهٔ گوشم ۶/۱۹۳

مختصری درباره زندگي غني

در این مورد هم نمیتوان چیزی از نوشته های تذکره نویسان اخذ کرد. ازمطالعه دیوان او چنین برمیآید که غنی ازهمان عهد طفلي پا بسفرگزارده بود و زندگی مرفه و آرامي نداشت. چنانکه گفته است:

معذورم ارز خانه نباشد خبر مرا

آمد چو اشك پیش بطفلي سفر مرا ۲/۷۶

چشم تا واکرده ام برخاك غم افتاده ام

همچو طفل اشك در ایام ماتم زاده ام ۱/۱۹۵

غني احتمالا با پدر خود رابطه خوبي نداشت و پدرش به او التفاتي نمیکرد و بهمین سبب است که غني در این شعر اشاره باین امر میکند.

به التفات پدر دل منه که قطرهٔ آب

زچشم ابر چو افتد در یتیم شود ۴/۱۶۰

او تمام زندگي خود را در تنهائي و تجرد بسر برد و بقول شاگردش مسلم "در ترك و تجرید چنان میکوشید که از پیکر هیولانش پوستي، استخواني مانده بود" (۱). هیچ،

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

وقت همسری نگرفت وحبي معاشرت با زنان را مورد تقبيح قرار ميداد چنانکه گويد.

هر مرد که با زنان نخواهستن بنشست

بر عارض خويش غازه از خواری بست

بنگر به تر انگشت که در پنجهٔ دست

نسبت بهر انگشت فروتر بنشست ٤/٢٣

او تمام زندگي خود را به تجرد گذرانيد:

چو من به بحر تجرد کس آشنا نبود

يکي است پيرهن و پوست چون حباب مرا ٧/٧٦

ای خوشا حال سبکساری که در راه طلب

خانه بردوش است وبارخانه اش بردوش نيست ٦/١٠٠

چنان پرورد تجريدم بدامان تن آساني

که ميگردد کبود از کسوت خارا بر دوشم ١١/١٨٧

او به عزيزان و وابستگان خود علاقه وافر داشت و از مرگ نا بهنگام بعضي از آنان خيلي افسرده خاطر وملول ميگشت . باوجوديکه او در اشعارش اسمي از آنان (جز اسم عزيزی بنام خورشيد) نميبرد ولي چنان بنظر ميآيد که نقدان آنان روحيه اورا ضعيف وقلب حساس و فکر دراك اورا پراز غم والم کرده بود. مرگ آنان اورا به اين دنيا کاملا بد بين کرده واو بر فوت آنان اشك تحسر ميريخت چنانکه گويد: (١)"

زنده در گورم اگر گردش افلاك کند

به که در مرگ عزيزان بسرم خاك کند

ميکنم گريه ز آلودگي دامن خويش

اشك تا دامن آلوده من پاك کند

بادهٔ عيش نشويد ز دلم گرد ملال

خويش را گر خم افلاك ته خاك کند

---

(١) ديوان غني ص ١٢٨

هرکه چون گور زند خنده به ماتم زدگان
چشم دارم که فلك در دهنش خاك کند
آشیان بندی بلبل به گلستان بیجاست
مگر از صحن چمن خار و خسي پاك کند

و اینك رباعیاتي که به رثاء خورشید نوشته است .

چون در غم خورشید فغان برخیزد
هرکس شنود از دل و جان برخیزد
بر تربت او ز دیده میریزم آب
شاید که از این خواب گران برخیزد ۵/۲۳۲

از مردن خورشید جگرها خون شد
درد دل ما خسته دلان افزون شد
آسان نبود فراق اسباب کمال
خم خاك نشین در غم افلاطون شد ۵/۲۳٤

از رباعي رثائي که در زیر نگاشته میشود اسم متوفي معلوم نمیشود ولي روشن است که غني اورا بسیار دوست داشته و در تربیت و پرورش او زحمتها کشیده آرزو وتمنای زیاد از او بدل میپرورانید ـ

از مردن تو حاصل عمرم تباه شد
چیزی که صرف گریه نشد خرج آه شد
مي آمدم که تنگ در آغوش گیرمت
سنگ سر مزار توام سنگ راه شد ۱/۲۳۳

و این رباعي را برای تسلیت کسي گفته

ای در غم نور دیده چشمت نمناك
یعقوب صفت جامهٔ صبرت صد چاك

در ماتم فرزند مریز اشك بخاك

صد طفل مکن برای یك طفل هلاك ٤/٢٣٧

غني بیشتر زندگي خود را در کشمیر گذرانید و برخلاف گفته های تذکره نویسان مدتي خارج از کشمیر نیز بمسافرت پرداخت که ذکرآن بعداً خواهد آمد. زندگي غني درکشمیر خیلي فقیرانه وبي سازوبرگ بود. اودرخانه محقری واقع در محله راجوری کدل شهر سری نگر منزل داشت. دکتر صوفي عکس این منزل رادر جلد دوم کشیر مقابل صفحه ٣٦٤ چاپ کرده واداره تحقیقات دکتابخانه وموزه حکومت استان جمووکشمیر درنامه ای بعنوان نویسنده که ذکرآن در بالارفت تصدیق این امر نموده است. غني در دیوان خود اشاراتي بخانه وزندگي خود میکندکه در اینجا بدرج بعضي ازآنها میپردازیم.

ازرباعي زیر چنین معلوم میشود که خانه غني نزدیك نهری (١) واقع و سیل آب همواره آن را تهدید میکرد.

سیل است زشوق کلبه ام گرم شتاب

آرام بباد داده این خانه خراب

تابرلب کشتیم زند بوسه هنوز

میگردد آب در دهان گرداب ٣/٢٢٧

خانه غني خیلي محقر بود-

تنگ وتاریك است همچون نغمه ني خانه ام

رخنهٔ دیوار باشد روزن کاشانه ام ٣/١٨٨

کلبه ام را طاقت بارگران بام نیست

چون کمان بیرون کنم ازخانه چوب تیر را ٥/٨٩

---

(١) نهری باسم مارمن شاخه ای ازنهردل میباشد وبرفرازآن ١٤ پل واقع است که یکي ازآنها راجوری کدل است (کدل بزبان کشمیری پل راگویند) تاریخ حسن جلد اول ص ٣١٤

خانه ام را عاقبت گردید بام و در یکی

بسکه همچو مور گشتم پایمال روزگار ۶/۱۶۹

دیوار و در شکسته بود خانهٔ مرا

رنگش مگر ز رنگ رخ خویش ریختم ۲/۲۰۱

دیوار و در خانهٔ ما گرچه ز هم ریخت

صد شکر که در خانهٔ ما نیست غباری ۲/۲۴۴

فقر بی سر و سامانی از در و دیوار پیدا بود۔

گشته تا باد خزان پرده در خانهٔ ما

کاغذ روزن ما کاغذ بادی شده است ۷/۱۲۰

مرا بخانه سفالی ز بینوائی نیست

خوشم که در کف من کاسهٔ گدائی نیست ۸/۱۱۲

خانه ما زیر بار منت نقاش نیست

نیست نقشی پیش ما خوشتر ز نقش بوریا ۸/۷۴

از مال دنیا چیزی جز این خانه محقر نداشت " و از اسباب این جهانش کاغذی و قلمدانی "

چون نیست بجز خانه مرا هیچ متاعی

عیبم نتوان کرد اگر خانه بدوشم ۵/۱۹۲

تمام عمر در فقر و بیچارگی بسر برد و خوشی و خوشبختی هیچگاه در خانه اش را نکوبید.

بکام دل ندیدم جمع اسباب معیشت را

که آب و دانه ام چون آسیا از هم جدا باشد ۹/۱۳۵

پیوسته کیسهٔ ما همچو حباب خالی است

ما را درم چو ماهی جز و بدن نگردد ۵/۱۶

روز خوش در زندگی هرگز نصیب ما نشد

عمر در ماتم بسر بردیم چون شمع مزار ۸/۱۶۹

بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا

جامهٔ بی آستین پوشیده ام فانوس وار ۳/۱۶۹

شمع فانوس نیم لیک زبي ساماني
غیر دیوار سرا پیرهني نیست مرا　　　٤/٨٦

وبالاخره

آسودگي بگوشهٔ هستي ندیده ایم
جان داده ایم وگنج مزاری خریده ایم　　　٣/١٩٢

مسافرت

موضوع مسافرت غني خارج از سرزمین کشمیر مورد اختلاف نظر تذکره نویسان متاخر ودانش پژوهان عصر حاضر میباشد. تذکره نویسان معاصر غني وهمچنین شاگرد او مسلم مطلبي در این باب ننوشته اند ولي مولفین سفینه خوشگو (١) وماثرالکرام (٢) وشمع انجمن (٣) متفقند که غني پا از وطن بیرون نگذاشت ومادام العمر در کشمیر بسر برد. ولي وقتي باقوال شاعر مراجعه میکنیم میبینیم که او چندین بار بمسافرت پرداخت ولي باستثنای مسافرتي که بهند نمود درباره مسافرتهای دیگرش هیچگونه اطلاعي در دست نیست. او در طفولیت خانه را ترک کرده بود وسپس رنج غربت و دوری از وطن را بسیار چشید وآن را در اشعار خود بیان کرده است.

گرد غربت برجبین داریم همچو گرد باد
تا هوای هرزه گردی برسر ما خانه ساخت　　　٦/١٢١

رفت عمرم در غریبي بر بساط روزگار
گرچه همچون مهرهٔ شطرنج دارم خانه ها　　　٨/٦٢

خواندم تمام صفحه گیتي چو آفتاب
بیهوده در قلمرو عالم نگشته ام　　　٢/١٨٩

---

(١) سفینه خوشگو ذکر غني

(٢) ماثرالکرام ص ١٠٣

(٣) شمع انجمن ص ٣٣٩

بسان مهرهٔ تسبیح در سیر و سکون دایم
بدست دیگری باشد عنان اختیار من 3/212

چنان گردید دامنگیر گرد غربتم طاهر
که ریگ شیشه ساعت بود خاك مزار من 4/212

او درین مسافرتها هرگز از یاد وطن عزیز غافل نبود شرق بازگشت بوطن همواره قلبش را بلرزه در میآورد —

بسکه شد زنجیر پایم رشتهٔ حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا 9/74

برنگ آبلهٔ پای در سفر مارا
زشوق صبح وطن چشم تر سفید شداست 5/104

در سفر همرهم غم وطن است
گل با خار چیدا را مانم 12/187
خنده ام در کمین پرواز است
کبک شهباز دیده را مانم 13/187

تنها رباعي که تا حدی اطلاعي درباره محل مسافرت بما میدهد این است :

کردست هوای هند دلگیر مرا
ای بخت رسان بباغ کشمیر مرا
گشتم زحرارت غریبي بیتاب
از صبح وطن بده طباشیر مرا 2/225

وتنها خاطره مسافرت هند دراین بیت نمایان است :

هست میل خوردن پان گلرخان هند را
عاشقان گوئي که از خون خورش دادندآب 12/91

آغاز شاعری و تخلص

تخلص شاعر ما تذکره نویسان را به اشتباه انداخته وآنان تصور کرده اندکه کلمه غني که بحساب ابجد برابر با ۱۰۶۰ میباشد تاریخ آغاز شاعری اوست. اولین کسیکه این موضوع را مطرح کرد معاصر او محمد افضل سرخوش مولف کلمات الشعراء است. او مینویسد. " غني تاریخ شعر گفتن و تخلص یافتن اوست " (۱) عده دیگری چون خواجه اعظم (۲) و پیر حسن شاه (۳) نیز همین عقیده را اظهار داشته بنقل عین جملات کلمات الشعراء پرداخته اند بدون اینکه اسم آنرا ببرند ولي مولفین سفینه خوشگو (٤) و صحف ابراهیم (۵). اسم و قول کلمات الشعراء را ذکر نموده اند. گروه دیگر از محمد طاهر نصرآبادی تبعیت کرده اند و عقیده او را دایر براینکه " در کمال بي تعلقي بوده چشم برزخارف دنیا که در نظر عارف قدر پرکاهي ندارد نگشوده بعلت آن غني معنوی هم بوده " (٦) قبول داشته بالفاظ دیگر تکرار نموده اند چنانکه در مآثر الکرام آمده: غني بغنای طبیعي مجبول بود و با وصف بید ستگاهي بحضور خاطر بسر میبرد. از اینجاست که غني تخلص میکند " (۷) صاحب شمع انجمن عین الفاظ مآثر الکرام را تکرار میکند (۸) و مولانا قدرت الله گوید:

" باوجود بي برگ و نوائي بکمال استغنا و جمعیت خاطر میگذرانید و تخلص غني برنام نامیش زیبا گردید " (۹). با در نظر داشتن اخلاق و خصوصیات فکری و احوال زندگي شاعر عقیده گروه دوم یعني متابعین طاهر نصرآبادی کاملاً درست و قابل قبول بنظر میآید. عقیده گروه اول چون با تناقصات زیاد همراه است بنابراین

---

(۱) کلمات الشعرا ص ۸۳ — (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۱۹ — (٤) سفینه خوشگو ذکر غني

(۵) صحف ابراهیم ذکر غني — (٦) تذکره نصرآبادی ص ٤٤۵

(۷) مآثر الکرام ص ۱۰۳ — (۸) شمع انجمن ص ۳۳۹

(۹) نتایج الافکار ص ۵۱۲

بتجزیه و تحلیل و تردید آن میپردازیم. نخست اینکه اگر عقیده محمد افضل سرخوش و پیروان اورا قبول کنیم چنین برمیآید که غني در سال ۱۰۶۰ شروع به شعر گفتن کرد در صورتیکه قبلاً در مورد تاریخ ولادت غني و استاد وی شیخ فاني گفته آمد که غني در سال ۱۰۴۲ موقعیکه صائب بکشمیر آمد شاعری بنام و معروفي بود بنا براین ادعای سرخوش که غني در سال ۱۰۶۰ شروع بشعر گفتن کرد بي اساس است. دلیل دوم این امرکه غني قبل ازسال مذکور شعر میگفت این بیت اوست که گوید —

گلشن کشمیر را امسال شادابي کم است

گر گل ابر نمایان است آن هم بي نم است

از بدنها در هوای گرم میجوشد عرق

گر بود خاك رطوبت خیز خاك آدم است ۶/۹٤ و ۷

واین اشاره ایست به قحط وخشکسالي فوق العاده ای که در سال ۱۰۵۷ در عهد سلطنت شاه جهان واستانداری تربیت خان درکشمیر بوقوع پیوست (۱) دلیل سوم اینکه بقول تذکره نویسان غني با محمد جان قدسي ومحمد قلي سلیم وابو طالب کلیم ومیرالهي ومیرزا صائب درکشمیر صحبتها داشت وبمشاعره میپرداخت. بنا براین اگر غني قبل از ۱۰۶۰ شعر نمیگفت امکان نداشت با قدسي وسلیم که در سالها ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ فوت کردند مجالستی داشته باشد وازین جهة کاملا روشن است که از کلمه غني تاریخ ابتدای شعرگوئي او برنمیآید بلکه شاعرما این تخلص را بنا به "کمال بي تعلقي با زخارف دنیا" و "غنای طبیعي" برای خود انتخاب کرده بود وواقعا این تخلص "برنام نامیش زیبا گردید."

شاعرما غیراز غني اسم خود را نیز در بعضي جاها بجای تخلص آورده است واین از تمام اشعاریکه تا امروز بما رسیده فقط دو جای بچشم میخورد. جائي گوید:

بسان مهره تسبیح در سیر و سکون دایم

بدست دیگری باشد عنان اختیار من

چنان گردیده دامنگیر گرد غربتم طاهر

که ریگ شیشه ساعت بود خاك مزار من ۳/۲۱۲ و ٤

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ٤٦٠

وجای دیگر که اسمش را بجای تخلص آورده قطعه ایست که در رثای میرالهی شاعر وبرای تاریخ وفات او گفته وآن چنان است :

نیست دور از اثر صحبت او | که لب گور در آید به سخن
بر سر خاک وی ارباب زمان | جامه پوشیده سیه چون سوسن

گفت تاریخ وفاتش طاهر
برد الهي ز جهان گوی سخن

ص ۲۴۹

این قطعه تاریخ باعث اشتباه بعضي نویسندگان شده است وآنان از این قطعه نتیجه گرفته اند که شاعر ما قبل از سال ۱۰۶۰ طاهر تخلص میکرد و بعداً آنرا تغییر داده غني اختیار نمود و علت این اشتباه آنست که آنان از مصرع « برد الهي ز جهان گوی سخن » سال وفات میرالهي را ۱۰۵۲ درآورده اند ونه ۱۰۶٤ و بدون شك ۱۰۵۲ غلط است وحتما در حساب اعداد اشتباهي رخ داده است. شیخ اکرام الحق در شعر العجم في الهند (۱) ودکتر محمد ظفرخان در مجله هلال (۲) همین نظریه را اظهار کرده اند ولي عقیده نگارنده این است که شاعر ما فقط غني تخلص میکرد واسم خود را خیلي بندرت وفقط در مورد ضرورت شعری بجای تخلص بکار میبرد اگر او طاهر هم تخلص میکرد اشعار بیشتر با آن تخلص بدست ما میرسید.

معاصران غني

امراء واستانداران کشمیر

استانداران معروف که در عهد شاه جهان و سپس در زمان اورنگ زیب عالمگیر تا سال وفات شاعر ما از طرف حکومت مرکزی بکشمیر فرستاده شدند عبارتند از ظفرخان احسن واسلام خان وسیف خان. از این سه تن ظفرخان احسن

---

(۱) شعرالعجم في الهند ـ شیخ اکرام الحق ـ ملتان ۱۹۶۱ ص ۷۳

(۲) هلال ـ تیرماه ۱۳٤۲ مقاله‌ای بعنوان غني کشمیری از دکتر محمد ظفرخان

از سال ۱۰۴۲ تا ۱۰۴۹ و از ۱۰۵۳ تا ۱۰۵۷ هجری یعني دوبار و اسلام خان از ۱۰۷۲ تا ۱۰۷۳ و سیف خان از ۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ و بار دوم از ۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ هجری استانداری این ناحیه را بعهده داشت.

باتفاق تمام تذکره نویسان وصاحب نظران غني کشمیری مدیحه سرا و قصیده گو نبود بلکه مردی گوشه نشین و عزلت جو بوده است هیچوقت به تعریف و توصیف امیر یا حاکمي نپرداخته و به دربار هیچ یك از پادشاهان وقت و یا استانداران معاصر پا نگذاشته بنابراین نسبةً گمنام باقي مانده است. در مورد روابط او با این سه تن استاندار معروف اطلاعات کافي بدست ما نیامده است. در تذکره های معاصر و متاخر مطالبي درباره روابط غني با ظفرخان احسن استاندار معروف کشمیر ملاحظه نمي شود و با وجودیکه این استاندار از جمله اشخاص سخن سنج و سخن گوی بشمار میرود و نقش مهمي در پیشرفت و توسعه شعر و ادب در کشمیر داشت ولي ما چیزی جزاینکه شاید غني نیز بعضي اوقات در مشاعره های که این استاندار ترتیب میداد حضور بهم میرسانید نمیدانیم و بنا بر این از بیان ترجمه احوال این استاندار معروف که ممدوح صائب تبریزی است و در سال ۱۰۷۳ در لاهور در گذشت - خودداری میکنیم و به اسلام خان میپردازیم.

اسلام خان

نام اصلي او میرضیاء الدین حسین راز بدخشان است. او از ایام شهزادگي اورنگ زیب عالمگیر در خدمت او بسر میبرد، در جنگهای بین پسران شاه جهان برای حصول تخت و تاج هندوستان خدمات شایاني انجام داد و جسونت سنگ و شاه شجاع را ازمیدان کارزار مجبور به فرار نموده به دریافت لقب همت خان و سپس اسلام خان موفق گردید. بعد ازمدت دو سال سوء تفاهمي بین اسلام خان و پادشاه اورنگ زیب ایجاد شد وبدین سبب برای مدتي از منصب ومقام خود معزول بماند. ولي زود این سوء تفاهم رفع ودر سال چهارم جلوس عالمگیر(۱) یعني در سنه ۱۰۷۲ باستانداری کشمیر نایل آمد. بقول پیر حسن شاه «در رفاه وامنیت

(۱) حاشیه در صفحه بعد)

رعیت و ترویج اسلام و تعظیم علماء و تکریم فضلا بخوبي پرداخت و مسجد عالي که از تغییرات سلطان علیشاه برادر سلطان زین العابدین منهدم شده بود مجدداً بکمال زینت و متانت آراست ...... طبعی موزون داشت ووالا تخلص میکرد (۱) این رباعي ازوست .

بي تو شام غم بروز ما شبیخون میزند
مردم چشمم زگریه غوطه در خون میخورد
وسعتي پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش
لشکر آه ازدل من خیمه بیرون میزند (۲)

در زمان استانداری او بود که اورنگ زیب بسیر کشمیر آمد ولي زود بـه دارالسلطنهٔ دهلي برگشت سپس اسلام خان تغییر ماموریت پیدا کرد و باارتقاء مراتب به استانداری اکبرآباد مقرر شد ولي پس از یکماه رسیدن به آنجا فوت کرد.[۳] غني کشمیری در این قطعه تاریخ فوتش بیان داشته است .

حیف کز فوت قدوهٔ امراء	به سپر داغ شد نصیب سیاه
تا کند فتح ملك باقي را	رخت بیرون کشید زین خرگاه
دور از آن آفتاب اوج کمال	مردمك شد زگریه ابر سیاه
جسته از بسکه برق آه ازدل	خرمن ماه مانده یك پرکاه
آنکه داغ اند ماه تا ماهي	همه آزاده دل گدا و شاه
شد نفس ناله در گلو مارا	همچوني زین مصیبت جانکاه

(حاشیه از صفحه قبل)

(۱) مآثر الامراء جلد دوم تالیف نواب صمصام الدوله شاهنواز خان چاپ کلکته سال ۱۸۸۸ ص ۲۱۷

---

(۱) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۷

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۶٤

(۳) مآثر الامراء ص

همچو اوراق گل بدست صبا	لخت های دل است درکف آه
همتش داشت رتبهٔ عالي	بود والا بخلقت ازین راه
همه کردند فکر تاریخي	ازپي نوت آن مقرب شاه
جست این مصرع اززبان غني	مرد اسلام خان والا جاه (۱)

سیف خان

نام اصلي او میرزا سیف الدین محمود معروف به فقیرالله بدخشاني بود. پدرش تربیت خان در خدمت شاه جهاني بود (۲) اودو مرتبه به استانداری کشمیر گماره شد. یکي درسال ۱۰۷۵ هجری وبار دوم درسال ۱۰۷۹ هجری - بقول پیر حسن شاه بسیار مهیب وسفاق بود .... جفا پیشگان را همچنان تزلزل انداخت که سرموی بکسي خیانت وآزار نمیرسید - اعیان شهر ومنصبداران دهر ازخوف او میلرزید" (۳) درآن زمان اختلاف کوچکي باعث جنگ وکشتار بین شیعه وسني درکشمیر گردید وچون قضیه بغرنج شد او سرداران هردو فرقه را بدهلي فرستاد وآنجا قاضي عسکر حسین ملک ثابت سردار شیعه را مقصر دانسته بقتل او فتوی داد وشیعیان در رثای او این بیت گفتند:

شد از ظلم و بیداد قوم یزید	حسین ابن حیدر دوباره شهید

سیف خان درتزئین وآباداني کشمیر سعي بسیار نمود. محمد طاهر نصرآبادی در تذکرهٔ خود نوشته است: "از صحیح القولي مسموع شد که پادشاه والاجاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که اورا (غني کشمیری) روانه پایتخت نماید. سیف خان اورا طلبیده تکلیف رفتن به هند نمود واوابا نموده گفت که عرض کنید که دیوانه است - خان گفت عاقلي را چون دیوانه بگویم. او في الفور گریبان خود

---

(۱) ص ۲۵۰ دیوان غني

(۲) مآثرالامراء جلد دوم از ص ۴۷۹ تا ۴۸۵

(۳) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۹

را دریده دیوانه وار روانه خانه شد. بعد از سه روز فوت شد (۱)». درباره صحت و یا نادرست بودن این حکایت جای دیگر بحث خواهد شد.

سیف خان در سال ۱۰۹۵ فوت کرد. «قابلیت و مساس شعر و سخن داشت. ناصرعلي با همه آزادی و استغنا مدتها به هم صحبتي او شیفتگي داشت ..... در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود. رساله‌ٔ مسمي به راگ درپن با فوائد دیگر در تقسیم و فوائد آن تألیف کرد.» (۲)

عنایت خان آشنا

نامش میرزا محمد طاهر و پسر احسن است. در ایام استانداری پدر خود در کشمیر بود و با سخن سنجان و سخن گویان صحبتها داشت و خود نیز صاحب طبع موزون بود و آشنا تخلص میکرد. در عهد شاه جهاني بمناصب مختلف مقرر گشت. گویند شاه جهان عنایت خان را برای تفتیش احوال سرمد شهید که بین مردم به کشف و کرامات شهرت پیدا کرده بود فرستاد چون عنایت خان به سرمد مراجعه کرد آنجا چیزی جز برهنگي ندید و گذارش ماموریت خود را با این بیت پیش پادشاه گزرانید:

بر سرمد برهنه کرامات تهمت است
کشفي که ظاهراست از و کشف عورت است (۳)

بندرا بن داس درباره او گوید «جواني دلچسپ و در کمال قابلیت و فهمیدگي بود .... غایبانه با نصرآبادی آشنا شده راه خط و کتابت میداشت ..... وقایع سي ساله شاه جهان در نثر از ملا حمید و دیگران فصیحتر نوشته .... صاحب دیوان ضخیم و سه مثنوی است (٤). تذکره مراة الخیال گوید: عنایت خان پسر

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ - ٤٤٦ (۲) مآثر الامرا جلد دوم ص ٤٧٩ - ٤٨٥
(۳) سفینه خوشگو نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر آشنا.
(٤) ایضاً

ظفرخان ناظم صوبه کشمیر دعوی کرد که شعری که از یك مرتبه خواندن یا شنیدن بفهم من در نیاید بي معني است چون غني شنید این دعوی ازوی پسندید وگفت تا حال اعتمادی بر شعر فهمي عنایت خان داشتم امروز آن اعتماد برخاست وبعد از آن هیچگاه با خان مذکور ملاقات نکرد.(۱) از جمله آخر چنین برمیآید که غني و آشنا قبلاً" هم صحبت بودند ولي آشنا طرز کلام وایهام شاعرانه غني را نمیپسندید و این اظهار نظر موجب رنجش شاعرما گردید. دکتر تیکو درباره او چنین نوشته است:
"آنچه مسلم است غني وآشنا باهم رابطه خوبي نداشتند زیرا غني اهل تسنن وآشنا شیعه بود وعلاوه برآن آشنا روش فکری فاني استاد غني را نمیپسندید بطوریکه در اشعارش بآن اشاره کرده است

مارا بقا پسند نتادست آشنا　　　　حظي زشیخ محسن فاني نمیکنیم (۲)

درآخر عمر ترك ملازمت کرده به کشمیر رفت وهمانجا در سال ۱۰۷۷ بدرود حیات گفت.

شاعران معاصر غني در هند وکشمیر

شعرائیکه در عهد شاعرما در هند وکشمیر میزیسته اند دو دسته میباشد. دسته اول شعرای معروف که عبارتند از صائب تبریزی، قدسي مشهدی، علي قلي سلیم، ابوطالب کلیم ومحسن فاني. دسته دوم شعرای که دارای معروفیت کمتر هستند وعبارتند از میرالهي - طغرای مشهدی - ملا شیدا - اسلم سالم - محمد رفیع منشي - محمد علي ماهر - میرمعز موسویخان ومحمد افضل سرخوش وغیره. مادراینجا فقط بذکر شعرائي میپردازیم که باشاعرمارابطه ای ویا مشاعره ومجالستي داشته اند وآنان بدین قرار اند:

میرزا صائب تبریزی

میرزا محمد علي صائب از شعرای معروف قرن یازدهم ایران وهند میباشد.

---

(۱) مراة الخیال ص ۱۶۲　(۲) شعرای فارسي زبان کشمیر ص ۴۷

در عهد جواني بنا بر عللي از وطن خود بسوی هند رهسپار گردید. در راه بشهر کابل رسید دآنجا ظفرخان احسن که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتي ناظم کابل بود ملاقات و شیفته حسن خلق اوشده همانجا ماند. سپس درسال ۱۰۳۹ باظفرخان در رکاب شاه جهان پادشاه عازم دکن گردید. چون ظفرخان سبه استانداری کشمیر گمارده شد صائب نیز بسیر این سرزمین جنت نظیر همراه شد و بعد از اقامت کوتاه بایران بازگشت. صائب تبریزی قصایدی در مدح شاه جهان ـ ظفرخان احسن ـ ابوالحسن تربتي وامراء دیگر نوشته است. چون به ایران رسید حیثیت و مقام بلندی بدست آورد. در سال ۱۰۸۷ در اصفهان چشم از جهان پوشید. هنگامیکه صائب به کشمیر رسید آن سرزمین مرکز شعروادب بود ومشاعره هائیکه به همت ظفرخان احسن ترتیب داده میشد موجب تشویق شعراء میگردید. در اینجا صائب با غني کشمیری که شهرت اورا در هند شنیده بود ملاقات کرد. در مورد این ملاقات تذکره نویسان داستانهای نوشته اند که باورکردن آن مشکل بنظر میآید: یکي از آن داستانها همان است که آنرا درباره اعور بودن غني قبلا ذکر کرده ایم. داستان دیگر که مولف تذکره حسیني نقل کرده در اینجا آورده میشود:
" گویند میرزا صائب این مطلع اورا شنیده عزم کشمیر نمود:

مری میان تو شده کرالـه پن — کرد جدا کاسهٔ سرها زتن

ودریافته پرسید که کرالپن مگر نام رشته ایست که کوزه گران کاسه را از چرخ بدو جدا سازند گفت بلي ـ باز غني دیوان خودرا که ازلك (صدهزار) بیت برگزیده رهزار بیت بیاضتي نگاهداشته وباقي رابه آب داد واو پیش میرزا گذاشت میرزا ازمطالعه او بغایت محظوظ شد خصوصا" براین بیت حسرتها خورد وگفت کاش اینهمه که در تمام عمر خود گفته ام باین کشمیری میدادند واین یك بیت بمن میدادند وآن اینست.

حسن سبزی بخط سبز مراکرد اسیر — دام همرنگ زمین بود گرفتارشدم"

---

(۱) تذکره حسیني چاپ لکنو ۱۲۹۲ ص ۲۲۸ ـ ۲۲۹

صاحب بستان بي خزان داستان ملاقات غني و صائب را اینطور بیان میکند: "گویند میرزا صائب براین بیت او:

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر   دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

وجد کرد و حظ وافي برداشت و باراده آن که این بیت در عوض جمیع اشعار خود بگیرد و بنام خود مشهور کند بکشمیر رفت — قضارا او قضا کرده بود. حسرت خورده گفت. حیف که همچو شعر در قسمت کشمیری شده" (۱) صرفنظر از صحت و سقم این داستانها میتوان گفت که صائب در مدت اقامت کشمیر با غني ملاقات و صحبتها داشت و اشعار اورا میپسندید — این امر مورد قبول عده زیادی از تذکره نویسان میباشد که از جمله میتران مولفین مآثر الکرام (۲) — شمع انجمن (۳) — ریاض الشعراء (٤) — سفینه خوشگو (۵) — مخزن الغرایب (٦) وصحف ابراهیم (۷) را نام برد — دکتر صوفي در مثال بدیهه گوئي غني را بیان کرده است. یکي اینکه صائب در بیاض خود این مصرع نوشت: که از لباس تو بوی کباب میآید وچون این مصرع برای غني خوانده شد او في البدیهه گفت:

کدام سوخته جان دست زد بدامانت
که از لباس تو بوی کباب میآید

و دیگری رابقول علامه محمد اقبال بیان میکند. روزی صائب این شعر را گفت:

سیه چوری (۸) بدست آن نگار نازنین دیدم
به شاخ صندلي پیچیده مار عنبرین دیدم

و غني همین مضمون را چنین گفت:

سیه چوری بدست آن نگاری   به شاخ صندلي پیچیده ماری (۹)

---

(۱) رك به ص ٤۵ دیوان غني — سرینگر ۱۹٦٤ (۲) مآثر الکرام ص ۱۰۳ (۳) شمع انجمن ص ٤۸

(٤) ریاض الشعراء ص ۵۲ (۵) سفینه خوش گو ذکر غني

(٦) مخزن الغرایب ص ۲۸٦ (۷) صحف ابراهیم صحیفة المغین ذکر غني

(۸) النگورا بزبان هندی چوری میگویند. (۹) Kashir Vol II p.45I

غلام محي الدين خلوت در مقاله ایکه در مجله هلال منتشر شده است درباره مسابقه شعری غني و صائب مینویسد." روزی به کشتي نشسته سوی نشاط باغ میرفتند. زن هندوئي را که به حسن و جمال رقیب مهروماه بود کنار دریاچه دیدند که به تبعیت از رسوم مذهبي خود دست به گل آلوده کرده بود - صائب و غني هردو از نظاره ء جمال آن سرولب جویبار بیتاب شدند - صائب بر سبیل ارتجال گفت:

دست آلوده به گل ای ماه همچون آفتاب

غني في البدیهه مصرع ثاني آنرا گفت که:

شد مرا ورد زبان یالیتني کنت تراب

صائب برخاست و چشم ورویش بوسید وگفت:" تو گوی سبقت از ایرانیان برده ای" (۱) از قول تذکره نویسان این هم برمیآید که صائب دویست بیت غني راانتخاب کرده در بیاض خود درج نمود (۲) همچنین او غزلي برغزل غني سرود چنانکه گوید:

این جواب آن غزل صائب که میگوید غني
یادایامیکه دیگ شوق ماسرپوش داشت (۳)

ولي باید متذکرگردید که هیچکدام از ابیات یا غزلي که ذکرآن بمیان آمد دردیوان غني ویادر دیوان صائب تبریزی پیدا نمیشود باید آنها رااز جمله اشعار گم شده ای پنداشت که فقط در تذکره ها باقي است.

ابو طالب کلیم

ابو طالب اهل کاشان بود. در عهد حکومت جهانگیر برای اولین باروارد هندگردید ولي نتوانست موفقیت شایاني بدست آورد - در سال ۱۰۲۸ بایران

---

(۱) هلال مرداد ۱۳۳٤ ص ۵۰ - ۵۱ (۲) صحف ابراهیم
(۳) شعرالعجم فخرداعي جلد سوم ص ۱٦۳

مراجعت نمود بعد از مدتي بهندوستان بازگشت وبعد از طالب آملي ملك الشعراعي شاه جهان بوی تفویض گردید. او چندین قصیده خوب در مدح شاه جهان و امراء دیگر سروده جایزه ها وصلات گرانقدر بدست آورد. در سال ۱۰۴۹ در موکب ملوکانه رهسپار کشمیر گردید وچون هوای آندیار را موافق ودل خواه خود دید با اجازه پادشاه در آنجا مسکن گزید ودر همانجا بسال ۱۰۶۱ بدرود حیات گفت. شاعر ما با کلیم روابط دوستانه وصمیمانه ای داشت. چون چشم از جهان بربست غني قطعه تاریخ درثاعیه برای او سرود واز آن معلوم میشود که غني تا چه اندازه کلیم را دوست داشت وکلام اورا میستود وآن قطعه این است (۱)

حیف کز دیوار این گلشن پرید	طالبا آن بلبل باغ نعیم
رفت وآخر خامه را از دست داد	بي عصا طي کرد این ره را کلیم
اشك حسرت چون نمیریزد قلم	شد سخن از مردن طالب یتیم
هردم از شوقش دل اهل سخن	چون زبان خامه میگردد دونیم
عمرها دریاد او زیر زمین	خاك برسر کرد قدسي وسلیم
عاقبت از اشتیاق یك دگر	گشته اند این هرسه دریکجا مقیم

گفت تاریخ وفات او غني

طور معني بود روشن از کلیم ـ ۱۰۶۱ هجری

ملا محسن فاني

مختصری از شرح حال او در ذکر تحصیلات غني قبلاً بیان کرده ایم ـ او تنها کسي است که تذکره نویسان ومسلم شاگرد وگرد آورنده اشعار غني اورا استاد شاعر ما گفته اند ـ ملا محسن فاني از مریدان ملا شاه بدخشي ودوستان دارا شکوه بود. او طرز فکر دارا شکوه را میپسندید ومشرب صلح کل را مراعات مینمود کتاب دبستان مذاهب را تالیف اودانسته اند ومنظور اصلي وی از نگارش این کتاب فهمانیدن این حقیقت

---

(۱) ص ۲۴۹ دیوان غني

است که تمام مذاهب دنیا بریك اصل که همان حق و حقیقت باشد استوارند و فرقي بین پیروان مذاهب مختلف نیست در صحف ابراهیم آمده که چون اورنگزیب در سنه ۱۰۷۵ بکشمیر مسافرت نمود ملا محسن فاني را بحضور خواند و خلعت و مبلغ دو هزار روپیه اعطا فرمود (۱). وی در سال ۱۰۸۲ بدرود حیات گفت.

میر الهي

میرالهي از شعرای محدودیست که غني کشمیری بآنان ارادت میورزید و به مرگ آنان قطعه ای سروده است. میرالهي از سادات اسد آباد همدان بود — در عهد جهانگیر بهند آمد و مورد عنایات پادشاهي گردید. صاحب واقعات کشمیر گوید: "چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد، شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیررا از خود راضي بدارد — میرالهي حاضر بود، بدیهه بعرض رسانید:

مصرع سه: خدا ضامن رسول و چاریارش

پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میرالهي رفیق و امین باشد. منظور شد. با ظفرخان درکشمیر آمد. (۲) و همین جا چشم از جهان بربست. غني قطعه تاریخ وفات اورا نوشت که از آن سال وفات او ۱۰۶٤ در میاید. قطعه این است (۳):

"نیست دور از اثر صحبت او | که لب گور در آید به سخن
برسرخاك وی ارباب زمان | جامه پوشیده سیه چون سوسن
گفت تاریخ وفاتش طاهر | بردالهي زجهان گوی سخن"

---

(۱) صحف ابراهیم ذکر محسن فاني صحیفة الفاء

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) دیوان غني ص ۲٤۹

طغرای مشهدی

برخلاف کسانیکه ماتاکنون درباره آنان صحبت کردیم .طغرای مشهدی تنها کسي است که شاعرما اورابه بدی یاد کرده است قبل از اینکه بقول شاعر خود بپردازیم باید بطور مختصر از احوال و افکار طغرای مشهدی اطلاع حاصل کنیم - نام او علي ابراهیم خان است. گاهي طغرا و گاهي شیفته تخلص میکرد . در عهد جهانگیر از ایران بهندوستان آمد و مدتي در خدمت شاهزاده مراد بخش بسر سبرد. در سرودن شعر و نوشتن نثر مهارتي داشت وکلمات هندی را زیاد بکارمیبرد. اوشعرای معاصر خود مثل میرزا صائب وقدسي وکلیم وسلیم را هجو گفته وخود نیز هدف ملامت قرار گرفت این ابیات رابرای قدسي وکلیم مولفین شاهنامه شاه جهاني انشاء نمود. (۱)

دو رهزن بهم کرده اند اتفاق — یکي از خراسان یکي از عراق

کتابي که از بهر دارای هند — مرتب شد از گفت این دو نژند

بود لفظ ومعنیش از دیگران — چوکاتب ندارند حقي در آن

همچنین دو رباعي رکیک یکي برای غني که درآن اسم کوچکش طاهر استعمال شده ودیگر درباره کشمیر وکشمیریان که هردو در صفحات ۱۶۰ و ۳۵۱ مصطلحات الشعراء نوشته شده اند انشاء نمود و مابعلت استعمال کلمات رکیک و دور از ادب واحترام آنها را در اینجا نقل نمیکنیم.

از این امر پیدا است که هیچکس از طغرا دل خوشي نداشت و بهمین علت است که غني نیز بذم این مرد شوخ طبع وظریف که باگفتار خود قلب مردمان رامیرنجانید این رباعي راگفته :

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد — با صاف ضمیران شده دشمن رحسد

گوید که برند شعرش ارباب سخن — نامش نبرند تابه شعرش چه رسد

---

(۱) خلاصة الکلام و صحف ابراهیم تحت ذکر طغرا

محمد رفیع منشي

شاعر دیگر معاصر که غني دریکي از اشعار خود باو اشاره ای کرده محمد رفیع اهل کشمیر است وبقول صاحب واقعات کشمیر" در نظم ونثر طبع بلندی داشت" بملازمت حکام تن درداد." وقتیکه تسلي شاعر، هجو مردم کشمیر بطرز بحر طویل کرد وسردیوان سیف خان ناظم خواند، خواجه عنایت الله که در آنوقت ریاست کشمیر داشت بغیرت آمده اشاره جواب به محمد رفیع منشي کرد - آن صاحب قدرواستطاعت دریك ساعت جواب بهمان اسلوب موزون کرده روز دیگر در مجلس سیف خان خواند وتسلي را ملزم ساخته از مجلس چه از شهر راند." (۱) واین جواب نیز به بحر طویل است. وچنین بنظر میرسد که غني بسبك شاعری رفیع اشاره لطیفي کرده میگوید:

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع که میشود سخن ما درین زمین کم سبز (۲)

شاعری دیگری که غني در یکي از رباعیات خود باو اشاره میلند قلندر است. او میگوید:

از اهل سخن کس به قلندر نرسد در شعر به او عرفي و سنجر نرسد
هر مصرع او بسکه بلند افتاده ست ترسم که باو مصرع دیگر نرسد

ولي هرچه جستجو کردیم شاعری باسم ویا تخلص قلندر که معاصر غني ویا معاصر عرفي وسنجر مدح گویان وقصیده سرایان دربار جهانگیر باشد پیدا نشد و خیلي بعید بنظر میآید که منظور شاعر ما شیخ شرف الدین ابو علي عراقي مشهور به قلندر باشد که از عرفای هشتم هجری است ودر شهر پاني پت (نزدیك دهلي) در سال ۱۳۲٤ میلادی فوت کرد - ناگفته نماند که عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان مولف گلستان مسرت (حدایق المعاني) این رباعي را به

---

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۳ (۲) دیوان غني ص ۳/۱۷٤

شاعری باسم قاسم منسوب وانرا هجو مليح دانسته است ولي این رباعي در بسیاری از نسخه های خطي وهمچنین در دیوان های چاپي غني کشمیری یافته میشود.(۱)

از جمله شعرا محمد اسلم سالم راتذکره نویسان کشمیر همشاگردی غني دانسته اند. ابتدا از اعیان هنود کشمیر بود و بعداً اسلام آورد. از کشمیر بهند رفت وآنجا به ملازمت شاهزاده اعظم شاه درآمد. مثنوی نیل جنگ شاهزاده از او معروف است(۲). علاوه براد دو شاعر دیگر کشمیر بنام ناطق وندیم را هم طرحان غني گفته اند.(۳) سه شاعر دیگر که تذکره نویسان آنان را در مورد غني یاد کرده اند عبارتند از محمد علي ماهر و میر معز موسوی خان و حلیم محمد کاظم. محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء مینویسد (٤): " دیوانش (دیوان غني) که سراپا انتخاب است مرزا محمد علي ماهر ترتیب داده چنانکه دیوان میر معز و ناصر علی را نقیر تدوین نموده ..... روزی مطلع تازه گفته پیش شاه ماهر خواند-بیت:

بي چراغ است اگر بزم خیالم غم نیست

مصرعي ریخته شمعي ست که در عالم نیست

شاه نظر برایهام او شوخي نموده گفت: مصرع ریخته که در عمر گفته باشد همین خواهد بود " وسپس اشعاری را که میر معز موسوی از اشعار غني برای خود انتخاب کرده یادداشت مینماید. چون به این شعر غني میرسد:

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر

دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

میگوید" حکیم صاحب از روی این شعر معني پیدا کرد و فقیر نیز. هردو نوشته میشود

حکیم: خط سبز آفت جان بود نمیدانستم

دام در سبزه نهان بود نمیدانستم

سرخوش: خوردم زخط فریب جمال عذار او

همرنگ سبزه بود لباس شکار او

---

(۱) دیوان غني ص ۲۳۳ حاشیه ۳ (۲) واقعات کشمیر ص ۲۰۸ -

(۳) صحف ابراهیم صحیفة النون (٤) کلمات الشعراء ص ۸٤ - ۸۵

محمد افضل سرخوش

پسر محمد زاهد یکی از منصب داران شاه جهانی بود - بسال ۱۰۵۰ درکشمیر متولد شد (۱)، در عهد اورنگ زیب ماموریت های مختلف بدست آورد - چون متقاعد شد در شاه جهان آباد (دهلی امروز) سکونت گزید ودر سال ۱۱۲۶ سبر رود حیات گفت (۲) - او شاگرد محمد علی ماهر ومیر معز موسویخان است. سرخوش شاعرخوش قریحه ونویسنده خوبی بود. دیوان او ۴۵ هزار بیت دارد از آثار نثری او تذکره ای بنام کلمات الشعراء بسیار معروف ومورد استفاده هست. شاگردان او بندرابن داس خوشگو - حافظ محمد جمال تلاش - بیغم بیراگی - شیخ الله گلشن وکم گوکشمیری وحکم چند ندرت معروفند. محمد افضل با غنی ارادت غایبانه داشت واشعار خودرا باو میفرستاد چنانکه درکلمات الشعراء گوید: "فقیر اورا ندیده اما جزوی از اشعار خود پیش وی فرستاده بوده" (۳) از بعضی اشعار غنی تقلید کرده است که نمونه آن در سطور قبل گذشت.

شاگردان غنی

از شاگردان غنی میتوان سه تن را نام برد. یکی برادرش محمد زمان نافع است که ذکر اورا قبلاً کرده ایم. دیگری مسلم گردآورنده اشعار غنی است. ذکر احوال مسلم در هیچ یک از تذکره ها موجود نیست وتنها از دیباچه ایکه او بر دیوان غنی نوشته میتوان به مختصری ازحال او مطلع شد. از عبارات وترکیب کلماتی که در دیباچه مذکور بکار برده معلوم میشود که او مرد تحصیل کرده ای بوده واز شعروادب بهره وافی داشته است، چنانکه از قطعه ایکه در وفات غنی سروده برمیآید که طبع موزون داشته وبزبان عربی نیز مسلط بوده. قطعه دیگر برای اخذ تاریخ وفات

---

(۱) و (۲) بزم تیموریه ص ۲۷۵

(۳) کلمات الشعراء ص ۸۴ حاشیه

بعربي گفته است که آن در قطعه این است :

از فوت غني گشته که همه غمگین	هرکس شده در ماتم او نهانه نشین
تاریخ وفاتش ار بپرسند بگو	پنهان شده گنج هنری زیر زمین

ایضـــــــا"

دوش بمن گفت قائلي که غني مرد	قلت اسلت انت لیس ذکیـــا
اهل دل ای بیخبر بمرگ نمیرند	کیف یموت الذی یکون تقیـــا
نیست وفاتش جز انتقال مکاني	کان تقیا و طاهرا و نقیـــا
زندگي دیگراست مرگ عزیزان	مرد ولي عند من یکون عمیـــا
دل زخرد سال رحلتش چو طلب کرد	قال لنا ان نقول حي غنیـــا

ازین قطعه معلوم میشود که مسلم برای غني احترام فراواني قائل بود واورا جاویدان میپنداشته و شاگردی خود را بااین کلمات بیان میکند" چون این هیچ مدان کج مج زبان بجناب آن مغفور نسبت شاگردی داشت و از صحبت دایمیش علم مفاخرت میافراشت خواستم باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سرحلقه شاگردان رشید ملك شهید به تدوین دیوان سحر بیانش حق شاگردی بتقدیم رسانم و بشاگردی او خود را استاد عالمي گردانم"

از اینجاماباشاگرد دیگر سي آشنا میشویم واو ملك شهید است.

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر (۱) و پیرحسن شاه درجلد چهارم تاریخ حسن (۲) ذکر شاعری بنام لاله ملك را یادکرده اند ولي نگفته اند که وی شاگرد غني است باوجود این در این امر شکي نیست که این شاعر ازمعاصران غني واسلم سالم برده است - موضوع دیگری که آقای علي جواد زیدی در مقدمه دیوان غني تذکر داده اند این است که نسخه خطي دیوان غني که در انجمن آسیائي بنگال (Bengal Asiatic Society) تحت شماره ۷۷۴ ثبت و در قرن دوازدهم

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۲۰۸

(۲) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲۷

نوشته شده دارای این عبارت" باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سرحلقه شاگردان رشید ملك شهید" نیست وازاین امرنتیجه گرفته اند که امکان قوی داردکه این عبارت "الحاقي" باشد ویکي از دوستداران ملك شهید آنرا اضافه کرده است- ولی بعقیده نگارنده نبودن این عبارت فقط دریك نسخه نمیتواند دلیل قاطع این امر باشد بویژه در صورتیکه نسخه های دیگرکه درآن زمان وحتي پیش از آن نوشته شده دارای آن عبارتند .

وفات غني

ملا طاهر غني همانطوریکه قبلاً گفته شد بعمر طبیعي رسید ودر پیری به امراض گوناگون مبتلا شدکه یکي از آنها درد اعضا است .این درد ویرا بسیار آزار میداد واو حتي ازنشست وبرخاست کاملا معذور بود . غني خوب میدانست مرض اولاعلاج است وبنابه بیماری دایمي اززندگي سیر شده بود ومیخواست هرچه زودتر ازاین جهان فاني رخت سفر ببندد ومرگ را برحیات ترجیح میداد :

تن بمردن ده غني چون تامتت گردیدخم
بهراین خاتم نگیني نیست جزسنگ مزار ۴/۱۷۱

او درباره درد اعضا یك مثنوی کوتاه نیز سروده است وعلاوه برآن دربسیاری از اشعارخود باین موضوع اشاره کرده میگوید :

بسکه مانند کمان پیکرم از پیری کاست
تا نگیرد کمرم کس نتوانم برخاست ۱۲/۹۹

امروز منم شهره عالم زنحیفي
عمریست که ازضعف فتادم بزبانها ۵/۶۶

بسکه نتوانم زضعف تن قدم زد پیش وپس
سیر پای من درون کوچهٔ کفش است وبس ۴/۱۷۴

دارم دردی که هست جانکاه مرا
باشد ای کاش عمر کوتاه مرا
هر چند که نیست مهلك این کوفت دلي
دایم تا مرگ هست همراه مرا 1/۲۲۷

خواهد دلم از سوز درون گشت کباب
کي کم شود از سعي طبيب این تب وتاب
از سوختن ایمن ننشیند هر چند
در پای چنار باغبان ریزد آب ٤/۲۲۷

بربستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمي تب گداخت جسم زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم 1/۲۳۹

گو دست بشویند طبیبان ز علاجم
چون شمع عرق کردن من دافع تب نیست ۸/ ۱۱۰

وبالاخره این پیشگوئي شاعر ما درست از آب درآمد واو درسال ۱۰۷۹ بمرض خناق(۱) چشم از این دارفاني بربست.

درباره وفات غني اختلافاتي هست که بعضي از آنها را اینجا بیان میکنیم. مولفین سفینه خوشگو (۲) و صحف ابراهیم (۳) درباره وفات غني نوشته اند: که او درسال هشتم جلوس عالمگیر مطابق با هزار وهفتاد و هفت هجری بمرض خناق مبتلا وازین دارفاني چشم بربست.

---

(۱) و (۲) سفینه خوشگو نسخه عکسي ذکر غني (۳) صحف ابراهیم ذکر غني

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر مینگارد (۱) "درکمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني بهشت ماه قضاکرد در سال هزار و هفتاد و نه" و تاریخ حسن نیز آنرا تائید میکند (۲) ولي چون دقت میکنیم معلوم میشود که قسمت اول این جمله یعني "درکمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني بهشت ماه قضاکرد" و قسمت دوم یعني "در سال هزار و هفتاد و نه" باهم متناقص اند زیرا فاني در سال ۱۰۸۲ فوت کرده واگر غني هشت ماه بعد مرده باشد نمیتوان سال ۱۰۷۹ را صحیح دانست وچون میدانیم که سال وفات غني همان ۱۰۷۹ هست وفاني در ۱۰۸۲ جان سپرد بنا بر این صحیح نیست گفته شود غني بعد از فاني مرد.

از جمله دیگران ارمغان پاک (۳) سال ۱۰۷۲ - فهرست کتابهای چاپي فارسي سال ۹۵۹ (٤) تاریخ ادبیات ایران نگارش سید رضا دائي جواد ۱۰۷۷ (٥) راسال وفات غني دانسته اند و بدون تردید این همه نادرست است وصحیح ترین تاریخ وفات غني کشمیری همان است که از دو قطعه ایکه شاگردش مسلم گفته برمیآید و هردو قطعه مذکور ضمن ذکر مسلم نوشته شده است. اضافه براین سه تن دیگر تاریخ وفات اورا گفته اند که یکي از آنان محمد علي ماهر است که این قطعه را گفت (٦):

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فاني
غني سرحلقه اصحاب او در نکته داني شد
تهي چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش
که آگاهي سوی دار بقا از دار فاني شد

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ (۲) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۳۱

(۳) ارمغان پاک - اکرام - لاهور ص ۱۳۸ (٤) فهرست کتابهای چاپي فارسي جلد اول خان بابا مشار - تهران ۱۳۳۷ ص ۷٤۷

(٥) تاریخ ادبیات ایران - سید رضا دائي جواد - جلد اول - اصفهان ۱۳۰۹ ص ۲٦۸، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹ (٦) مراة الخیال ص ۱٦۲

واین دو مصرع که نویسنده آن معلوم نیست بطور تعبیه گفته شد.

۱- بي سخن داد سخن داد غني (۱)

۲- افتاد برزمین سخن ازرفتن غني (۲) .

مدفن غني

درباره مدفن غني نیز عقاید مختلفي اظهار شده است . محشي واقعات کشمیر در حاشیه این کتاب نوشته است : " در مقبره ملا محسن فاني آرمید " (۳) صاحب سفینه خوشگو مینویسد : " در تخت سلیمان کشمیر جنت نظیر بچبوتره کلاني پهلوی قدسي وسلیم مدفون است وآن سیرگاه صاحب طبعان آنجا " ودر ذکر سلیم گوید "پهلوی کلیم وقدسي وغني آسوده است." ازاین برمیآید که قدسي و کلیم و (٤) غني دریك جا مدفون اند. خلاصة الکلام طي ذکر طغرای مشهدی میگوید (۵) "آخرکار سکنه درکشمیر دلپذیر اختیار نموده بروظیفه پادشاهي قانع بود تاآنکه درهمان خطه جنت نظیر بجواررحمت کردگار پیوسته متصل مزار کلیم مدفون گشت." پس یك اسم دیگربجمع چهار نفر مذکوره فوق اضافه شد. ولي آقای علي اصغرحکمت سفیر کبیر اسبق دولت شاهنشاهي ایران بهند درکتاب " نقش پارسي براحجار هند " در ذکر مزار الشعرای کشمیر نوشته اند (٦) " در شهر سری نگر پایتخت کشمیر در محله موسوم به دُرگجن در مشرق دریاچه تال برسرتپه ای مرتفعي که متجاوز ازیکصد پا ارتفاع دارد محلیست محصور واطراف آن سبزه وگل فراوان ودر وسط پنج قبر نمایان است که بعضي بکلي ساده وبدون خط وکتیبه است. ویك قبر که اندکي نقوش برآن باقي مانده ولي بکلي غیرمقروٴاست واین قبر هم اکنون بمزار الشعراء معروف است ودر سری نگر مشهوراست که بعضي شعرای

---

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۲ (۲) صحف ابراهیم ذکرغني (۳) واقعات کشمیر ۱۷۱

(٤) سفینه خوشگو نسخه عکسي (۵) خلاصة الکلام ذکر طغرای مشهدی

(٦) نقش پارسي براحجار هند - علي اصغر حکمت - ۱۹۵۷ - کلکته - ص ٦۷

عهد جهانگیری و شاهجهاني در اینجا مدفون شده اند — این پنج قبر متعلق است به :

الف — کلیم همداني

ب — محمد قلي سلیم

ج — طغرای مشهدی

د — قدسي مشهدی

هـ — یك نفر دیگر غیر معلوم که ممکنست شاه ابوالفتح گیلاني باشد.»

پس میبینیم که اختلاف نقط در مورد نفر پنجم باقي است و اکنون به سند دیگر میپردازیم. دکتر صوفي در کشیر عکس قبر غني را چاپ کرده ونوشته استکه آن قبر در زینا کدل سری نگر واقع است (۱). ولي دکتر تیکو درکتاب «پارسي سرایان کشمیر» عکس قبر غني را چاپ کرده توضیح داده است که آن قبر در گورستان خانوادگي اشائي ها قرار دارد (۲) ادارهٔ تحقیقات وکتابخانه و موزه حکومت استان جموکشمیر عقیدهٔ دکتر تیکو را تائید و نظر دکتر صوفي راتکذیب کرده است چنانکه درنامه ای که باسم نگارنده تحریر نموده گفته شده است که مقبره غني — بطوریکه امروز شهرت دارد ، در مقبره خانوادگي اشائي ها واقع در محله سید صاحب راجوری کدل موجوداست (۳). بادردست داشتن این سند رسمي وتاریخي تردیدی باقي

---

(۱) Kashir Vol II p.364 (۲) پارسي سرایان کشمیر ص.۴۰ (۳) عین عبارت نامه مذکوراین است:

"The photo of the grave of Gani published by Sufi in Kashir is doubtful but according to the local tradition there is a grave in Ashai grave yard situated at Mohalla Syed Sahib Rajwari Kadal, Srinagar, just a few chains from Gani's house which is called Gani's gravebut there is no inscription on the grave stone. Dr. G.L.Tikku has published the photo of that grave in his book پارسي سرایان کشمیر published in Tehran."

نمیماند که غني بعد از وفات درگورستان اشائي ها در شهر سری نگر مدفون گردید .

حکایاتي درباره غني

بطوریکه در آغاز این فصل متذکره شدیم تذکره نویسان حکایاتي وداستانهای درباره شاعرما نوشته اند که اینك بذکر آنها میپردازیم . بعضي ازین داستانها کاملاً بي اساس است که بآن اشاره خواهد شد وبرخي ازآنها محتاج بحث وبررسي که درباره آن مشروحا ذکر خواهیم کرد .

۱) محمد افضل سرخوش در کلمات الشعرا طي ذکر غني این حکایت را نقل نموده است که خواننده بمحض خواندن آن متوجه میشود که هیچ اثری از صداقت و درستي درآن موجود نیست وآن داستان این است : (۱) " هنگام فکر شعراز جمع مردم انزوا اختیار میکرد . یکي از متعلقانش در هنگامیکه مضمون تازه دست داده بود آواز کرد که حضور دلش بهم خورد (و) آن معني از خاطرش رفت . از این امر خیلي مضطرب گشت . به غضب تمام برخاست وبیك ضربت تیغ سرش از تن برداشت . "

اما براشخاصیکه از احوال واخلاق غني آگاه اند پوشیده نیست که مرد سلیم الطبع وگوشه نشین و صلح پسند مانند غني که آزارش بهیچ کس نرسیده چطور ممکن است جان آدمیزاد را بگیرد .

۲) حکایاتي درباره ملاقات صائب تبریزی وغني کشمیری را مشروحا در ذکر صائب ونیز در بحث نابینائي چشم غني بیان کرده ایم . در اینجا فقط متذکرمیشویم که علت مسافرت صائب بکشمیر که درتذکره حسیني (۲) وبستان بیخزان (۳) بیان شده بسیار بعید از قیاس بنظرمیآید وممکن نیست صائب فقط برای پرسیدن

---

(۱) کلمات الشعراء ص ۸۵ حاشیه ۱

(۲) تذکره حسیني ص ۲۲۸ - ۲۲۹

(۳) بستان بیخزان ص ۱۵۰

معني يك كامه خارجي ويا محض تقدير وتعريف يك بيت شاعرازوطن بپاخاسته اينهمه زحمت ورنج سفر طولاني را برخود هموار سازد. ما ميدانيم كه صائب با ظفرخان احسن در كابل آشنا شد وسپس باو نقاط مختلف هندرا ديده بكشمير آمد ويقين حاصل است كه او اين فرصت را براى ملاقات با غني مناسب دانسته بمجالست ومعاشرت ميپرداخت. ذكر بديهه گوئي وحاضرجوابي غني ومشاعره او با صائب رادربيان موخرالذكر گفته ايم ونقط اضافه ميكنيم كه هيچكدام ازاشعاريكه دراين ضمن به غني وصائب نسبت داده شده ونه غزليكه صائب به شعر غني تضمين كرده ودر آن ميگويد:

این جواب آن غزل صائب که میگوید غني
یاد ایامیکه دیگ شوق ما سرپوش داشت

در ديوان غني ونه در كليات صائب كه امروز بدست ما رسيده موجود است ونقط در تذكره ها باقي مانده است.

۳) حكايت ديگركه در باره غني در تمام كشمير شهرت بسيار دارد ونشانه اى ازمنتهاى فقروگوشه نشيني واستغناى اوست اين است كه غني براى سكونت خود اطاق كوچك ومحقرى برگزيده بود وهنگاميكه ازخانه خارج ميشد در را باز ميگذاشت وچون برميگشت درخانه را برروى خود ميبست. چون از او علت اين كار غيرعادى را سئوال كردند پاسخ داد كه بستن در براى نگهدارى مال ومتاع خانه است وچون متاع آن كلبه اش جزخود او چيزى نيست درهنگام رفتن خانهٔ خالي را باز ميگذارد و چون برميگردد در را ميبندد تا درامان باشد. اين داستان را بعضي ازنويسندگان معاصر ما چون صوفي دركشير (۱) وشيخ اكرام الحق در شعرالعجم في الهند(۲) بحواله مشاهير كشمير نگاشته اند. از همه مهمتر اينكه اين حكايت كه نشاندهنده استغناى كامل است موجب گرديد شاعر شهير مشرق زمين علامه محمداقبال كه هموطن

---

(۱) Kashir, II p 463

(۲) شعرالعجم في الهند ص ۷۵ (بزبان اردو)

شاعرماست از آن الهام بگیرد واین واقعه را در قطعه ای زیبا بسراید : (۱)

غني آن سخنگوی بلبل صفیر	سرا سنج کشمیر مینو نظیر
چراندرسرا بود در بسته داشت	چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت
یکي گفتش ای شاعر دل رسي	عجب دارد از کار تو هر کسي
بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر	فقیر و به اقلیم معني امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست	در این خانه جزمن متاعي کجاست
غني تانشیند به کاشانه اش	متاعي گراني است درخانه اش

چوآن محفل افروز درخانه نیست

تهي ترازاین هیچ کاشانه نیست

٤) حکایت دیگری که محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود درباره غني نوشته است این است (۱) :

" از صحیح القولي مسموع شد که پادشاه والاجاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که اورا روانه پایتخت نماید . سیف خان اورا طلبیده تکلیف رفتن بهند نمود وار ابا نموده گفت عرض کنید که دیوانه است . خان گفت عاقلي را چون دیوانه بگوئیم . او في الفور گریبان خودرا دریده دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت شد "

تذکره نویسان دیگر چون بندرا بن داس (۲) وابراهیم خلیل (۳) در بیان نصرآبادی تصرفي نموده بجای کلمه " پادشاه والاجاه " اسم شاه جهان را نوشته اند و چون این تحریف موجب ایجاد تناقضات میشود وازلحاظ واقعات تاریخي درست نمیآید بنابراین خود محرفان ونیز نویسندگان عصرما در قبول آن تردید دارند . دکتر امیرحسن عابدی در مقاله ای بعنوان غنی کشمیری (٤) مینویسند " اما این حکایت ساختگي بنظر میرسد زیرا عالمگیر بشعراء وصوفیه علاقه ای نداشت وممکن است

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ (۲) سفینه خوشگو

(۳) صحف ابراهیم (٤) مجله آهنگ سپتامبر ۱۹۵۹ ص ۱۵

شاه جهان غني را طلب کرده باشد". ولي نامبرده هنگام اظهار نظر متوجه نشدند که سيف خان در عهد حکومت شاه جهان استاندار کشمير نبود واو در دوران حکمراني اورنگ زيب دو بار باستانداری کشمير مقرر شد وهنگاميکه غني جان سپرد استانداری کشمير باسيف خان برد. ديگر اينکه در قبول کردن اين امرکه اورنگ زيب غني را طلبيده باشد نبايد ترديد داشت واينکه ميگويند اورنگ زيب با شعراء خوب نبود صحيح نيست. او فقط شعرائي را دوست نداشت که مديحه گوئي وقصيده سرائي را وسيله معاش خود ساخته بودند وگرنه اواز شعرای ديگر تمجيد وتقدير ميکرد وخودش نيز طبع موزوني داشت. برای اثبات اين ادعا ميتوان قول ابراهيم خليل را داير براينکه عالمگير هنگام مسافرت بکشمير محسن فاني را طلبيد وازاو قدر داني نموده مبلغي وخلعتي به او اعطا کرد وماهيانه برای او مقرر فرمود بدليل آورد. پس ميتوان به يقين گفت که نوشته محمد طاهر نصرآبادی بر حقيقت مبني است واورنگ زيب غني را بحضور طلبيد ولي وقتيکه امر پادشاه رسيد غني آخرين ايام زندگي خودرا که درآن بدرد اعضاء مبتلا بود وازين مرض شکنجه ميکشيد بسر ميبرد وحاضر نشد به اين مسافرت طولاني وزحمت افزا تن در دهد وعذری برای نرفتن پيش آورد وبعد از مدت کوتاه جان بجان آفرين سپرد.

سيرت غني وافکار وعقايد او

تمام تذکره نويسان چه معاصر غني وچه متاخر متفق اندکه غني مردی قانع - فقير منش - ديندار گوشه نشين دوست دار استغنا وعزت نفس بود. او برخلاف عموم شعرای عهد خود شاعری ومديحه گوئي را وسيله کسب معاش نساخت بلکه قصيده گوئي وستودن امراء وروءسا را موجب ننگ وگرفتن صله شعررا باعث بدنامي ودون شان ومرتبت يک شاعر واقعي ميپنداشت وبنا براين هيچ وقت بدربار پادشاهان وامرای وقت متوسل نشد چنانکه گويد:

بچشم آب ورنگي نيست خوان پادشاهان را
که دارد کاسه‌ء درويش نعمتهای الوان را ۹/۷۲

وازشعرای که زبان خود را باسرودن مدح دیگران آلوده میکردند وبه ثروت ، بخشش وعطایای آنان چشم دوخته بردند انتقاد میکند :

سخنوران قلمزن چه سحر پردازند
که صد پرند بیك تیربي پراندازند
زراه حرص عجب نیست گربخاك نتند
سبکروان که چو شاهین بلند پروازند ۵/۱۴۳

او خودش نیز بر شاهان ونعمت آنان فریفته نشد .

فریب نعمت شاهان مخور که از فغفور
صدای کاسه خالي بگوش میآید ۶/۱۵٤

واز آنان چشم کرم نداشت .

چشم کرم مدار زشاهان .که جز نمد
آئینه خلعتي زسکندر نیافته است ٤/۱۲۲

غني نه تنها بسلاطین وامرا بي اعتنا بود اوصله وانعامي ازکس نگرفت

غني چرا صله شعر ازکسي گیرد
همین بس است که شعرش گرفت عالم را ۲/ ۸۰

بلکه ازهیچکس چشم داشتي نداشت .

مرا زکس نبود چشم التفات غني
زپشت آئینه پیداست صورت حالم ۷/۱۹۷

واز هیچکس سؤال نکرد ودست تکدی پیش کس دراز ننمود :

لب سؤال غني پیش ممسکان مگشای
که ترسم ازدهنت لقمه زبان گیرند ۵/۱٦
ممنون دست کوته خویشم که پیش کس
بیرون نکرد سرزگریبان آستین ۷/۲۱۵

غني در اشعار خود اشاراتي بسیار بفقر ومسکنت خود دارد ولي هیچگاه شاعر از این جهت نناليده وفغان برنیاورده است وآنچه گفته است از طریق حکایت بوده و

نه ازراه شکایت ، در بسي از مواضع دیوانش فقر وخاکساری وخاك نشیني را ستوده
، بنا به حدیث نبوی " الفقر فخری " بدولت فقر فخر کرده است :

خوش دولتي است فقر که در کنج انزوا
فرش ني است سایه ، فراش آفتاب ۵/ ۹۱

سرمایه من در آستین دست تهي است
بر خاتم دولتم نگین دست تهي است
اصل زر و سیم تنگ دستند غني
دستي که فراخ است همین دست تهي است ۲/۲۳۰

غني بوجود فقر و تنگدستي هیچوقت حاضر نبود دست طلب پیش کسي دراز
کند واز آبروی خویش بگذرد :

کاسهٔ خود پر مکن از خوان کسي
داغ از احسان خورشید است بر دل ماه را ۱۰/ ۷۶

تا فقر شده مقیم کاشانهٔ ما
از گرد امل تهي است ویرانهٔ ما
رفتن بدر خانه مردم عیب است
امروز که فاقه هست در خانهٔ ما ۳/ ۲۲۵

او به مال و خواسته این دنیا هیچ رفعت نمیگذاشت و حتي آنرا باعث خرابي ،
دوری از خدا میدانست :

میکند ویران تمول خانه معمور را
انگبین سیلاب باشد خانهٔ زنبور را ۷/ ۷۸

، بترك آن نصیحت میکرد :

خانه خالي کن ز اسباب تعلق چون حباب
تا نیابد راه در کاشانه‌ات سیل بلا ۱۱/ ۷۴

او هیچگاه از بهر دو نان منت دونان نکشیده واستقلال فکری واستغنای ذاتی خود را فدای درم و دیناری چند نکرده است وشاید کمتر شاعری بتوان یافت که ازین جهت بدین درجه از علو همت رسیده باشد.

آزاده ام زقید زمین چون نهال شمع
بردم فرو به آب گل خویش ریشه را ۵/۸۰

مرا بخانه سفالي زبینوائي نیست
خوشم که در کف من کاسهٔ گدائي نیست ۸/۱۱۲

بدست خود چنان بستم حنای بي نیازی را
که همچون پنجه مرجان دراز دریا نمیگیرد ۵/۱۴۱

از جوی حرص بیش نخوردم زقطره ای
آن نیز عاقبت عرق انفعال شد ۵/۱۶۳

هرگز غمي زکاسهٔ خالي نمیخوریم
نرگس صفت زدیم گره بر گلوی خویش ۲/۱۷۷

آبروی خویش را در مطبخ دونان مریز
چرب نتوان خورد چون آتش ببوی آب ونان ۸/۲۰۵

اگر چه او میدانست که دست از اسباب جهان کشیدن آنقدر آسان نیست

باستغنا گذشتن از جهان آسان نمیباشد
بود دشوار قطع راه دور از پشت پا کردن ۹/۲۰۶

ولي باوجود فقر وتنگدستي با علو همت ومناعت طبع زندگي میکرد

غني اگرچه فقیر است همتي دارد
نشانده است بکونین دست خالي را ۳/۶۸

غني از ننگ نام زر نگیرد که نام زرگرفتن هم گدائي است ۱۲/۹۷

علو همتم کي آتش از همسایه میخواهد
بنان خویش سازدگرم چون گردون تنور خود ۱/۱۶۳

استغنا و بي نيازی جزء ذاتی غني بوده است والحق تخلص او اسمي است که با مسمای خود تطابق و صدق کلي دارد .
او درویشي بود توکل پیشه و عقیده داشت

تا رزق خود رسد بدهانت چو آسیا
دائم خموش دار زبان سوال را 11/70
توکل پیشه را روزی بدست خویش میاغد
مکد انگشت خود کودك چو نبود شیرپستان را 2/73

ولي سعي وکوشش وجهاد را برای زندگي وموفقیت لازم میدانست وحدیثي را که مولانای روم دراین شعرآن اشاره میکند

گفت پیغمبر بآواز بلند   باتوکل زانوی اشتر ببند

غني نیز پیروی میکند و میگوید

بي تعب در منزل مقصود کس را بار نیست
نردبان این سرا جز راه ناهموار نیست 5/103
هرکسي گوهر مقصود بیابد از سعي
پای من بسکه دوید آبله ای پیدا کرد 6/162

او به مقدرات و قضا وقدر نیز معتقد است وگوید هرچه مقدراست پیش آید وبیش از مقسوم کس چیزی نیابد

ازدکانداری نیارد هیچکس روزی بدست
کي بشاهین ترازو میتوان کردن شکار 11/168

از قلمرو تقدیر پای نتوان بیرون نهاد وآدمي را از طاعت آن چاره نیست

گذار از قلمرو تقدیر یا برون
سرمشق خویش ساز خط سرنوشت را 6/87

ولي این اعتقاد باکاروکوشش وجدوجهد در طلب منانات ندارد وروزی هرچند مقسوم ومقدوراست ولي برحسب همت آدمیان است

میرسد روزی بهرکس در خور همت ز غیب
کي بدام عنکبوت افتد شکاری جز مگس ۸/۱۷۴

باید در طلب کوشید که بمصداق آیه کریمه لیس للانسان الا ما سعي بدون کوشش آدمي به هیچ مقصود نمیرسد راو خود نیز میکوشیده و هیچگاه به بطالت نمیگذرانید

من از قدم سعي بمقصود رسیدم
هرآبله پای مرا قبله نما شد ۵/۱۳۲

نیستم بیکار گاهي دست و پای میزنم
پا بفرق روزگار و دست در دامان یار ۳/۱۷۱

سعي روزی برنمیدارد مرا از پای خویش
آبرو چون شمع میریزم ولي در پای خویش ۷/۱۷۸

وآنانیکه در زندگي کار و کوشش نمیکنند به هیچ جای نمیرسند

کاروان بگذشت و من از کاهلي مانده براه
بهر خواب پایم آواز جرس افسانه شد ۳/۱۶۲

رفیق اهل غفلت هرکه شد ازکار میماند
چو یك پا خفت پای دیگر از رفتار میماند ۵/۱۵۱

زندگي باظهار زنده بودن نیست بلکه باید درپي کسب و کمال بود و حیات ظاهری بدون پیشرفت معنوی درحقیقت توقف و مرگ تدریجي است

کسیکه زنده باظهار زندگي باشد
دمیکه گشت زدعوی خموش گویا نیست ۶/۱۱۸

باید در کسب هنر بود و با شرافت و بزرگي بسر برد. ولي شرافت ذاتي بتقلید حاصل نشود

شرف ذات بتقلید نگردد حاصل گاو و خر را نکند خوردن گندم آدم

اگر آدمي را هنری نباشد نباید بلند پروازی کند

هنر چو نیست چه حاجت بلند پروازي
که کار شیر ز شیر علم نمي آید ۳/۱۴۷

بلکه سکوت باید گزید و مهر خموشي برلب زد که صمت و سکوت گشایش بس کارها است و مفتاح ره یافتن به عوالم معنوی و عرفاني است

مهر خاموشي بلب نه تا بود عیشت بکام
بي زباني پسته را درخنده میدارد مدام ۱۰/۱۸۸

خواهي دلت کشاده شود روسکوت جوی
غیراز دهن دگر چه گشاید زگفتگوی ۶/۲۱۶

او باتمام کمالات وبا مراتب و مقامات علمي و معنوی سکوت را ترجیح داد و قلت اشعارش نیز حاکي ازین معني است

ترك گویائي زدخل نکته گیران رستن است
بستن لب خوشتر از مضمون رنگین بستن است ۲/۱۱۵

برلب چو آستین زده ام بخیهء سکوت
انگشت گرزني بلبم وا نمیشود ۵/۱۹۷

ولي حاضر نبود همیشه ساکت باشد. باید بهنگام لب گشود که سکوت برای اهل زبان چون مرگ است

شد روشنم زشمع که در بزم حریفان
خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را ۳/۷۱

غني تمام زندگي درگوشه نشیني و عزلت گزیني بسر برد زیرا میدانست

هرکس که بکنج انزوا بنشیند
کي بر در کس چو نقش پا بنشیند
در خانهء خویش هرکه پیوسته نشست
نقشش چو نگین در همه جا بنشیند ۳/۲۳۱

وگوشه نشیني را موجب تعلق خاطر و رجوع بخدا میپنداشت

درگوشه بي تعلقي جای دل است
وارسته همیشه در تماشای دل است
کشتي چو قلندران به پهلو بندد
آنرا که هوای سیر دریای دل است ۲/۲۲۹

واختلاط بیشتر با مردم را موجب کدورت و رنجش خاطر میدانست

مکن با دوستان از آشنائي اختلاط افزون
در آید چون درون دیده مژگان خار میگردد
مکدر میشود دل از سخنگویان بي معني
برین آئینه رنگ طوطیان زنگار میگردد
بچشم کم مبین گرد کدورت را که در آخر
برای اختلاط دوستان دیوار میگردد ۱۴۰/۱و۲و۳

وازرفتار ناشایسته مردم آنقدر دلگیر شده بود که میگفت

غبار خاطرم از اهل عالم جمع شد چندان
که میخواهم بپیش روی خود دیوار بردارم ۳/ ۱۸۶

از اهل دنیا شکوه بسیار دارد واز نفاق دوستان منافق مینالد

هرچند که برگرد جهان برگردیدم
از کس سخن ملایمي نشنیدم
شد پردهٔ چشم من چون عینك سنگین
ازبسکه زخلق سخت روئي دیدم ۴/۲۳۸

کردم هرچند جستجو در عالم
یاران موافق بجهان دیدم کم
افسوس که همچو مهره های شطرنج
یك رنگ نیند همنشینان باهم ۴/۲۳۹

شاید علو مقام ودرجات علمي وعرفاني سبب گردیده که او محسود خلایق باشد

نیستم گردون ولي دارند مردم کینه ام
هست چشم عالمي روشن زداغ سینه ام ۷/۱۹۳

بسبب همین بیزاری از مردم دنیا وگرفتگي از انان است که بخلوت وعزلت روی کرده وعالم تجرد را ستوده است

باشد نشاط دیگر در عالم تجرد
هرکس که گشت عریان در پیرهن نگنجد ۱/۱۵۸

غني نه تنها از مال ومنال مستغني بود بلکه از زخارف دنیوی چون زیور وزینت نیز بری بوده است

از خود آرائي غني در بند زینت نیستم
میپرد چون رنگ رو از دست من رنگ حنا ۱۳/۷۴

او از شهرت نیز بي نیاز بود دکمال او ویرا از شهرت طلبي مستغني نموده بود

نیست شهرت طلب آنکس که کمالي دارد
هرگز انگشت نما بدر نباشد چو هلال ۳/۱۸۵

شعر غني بنا به پیش بیني خودش بمانند دیگران بعد ازاو شهرت بیشتری گرفت

نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد
که بعد از مرگ آهو نافه بیرون میدهد بورا ۸/۵۹

واگرچه در عهد خود نیز غیر معروف نبود

مشهور در سواد جهان از سخن شدیم
همچون قلم سفر بزبان میکنیم ما ۶/۶۷

ولي اورا از آن ثمرتي نبود

زشعر من دگران کامیاب و من محروم
زبان زگوش کجا لذت سخن یابد ۷/۱۶۲

اورا بمانند هنروران با غم الفتي است چنانکه گوید

هرکس که هنرمند زید در عالم
هست از هنر خویش دلش را صد غم ۱/۲۴۰

ومیدانست که سخنوران ذو فنون همواره همدم رنج ودرد اند و ترین محنت و فقر

بر دبخت سیه را اختلاطي با سخنگویان
بود گر مسکن طوطي سواد هند جا دارد ۱۲/۱۳۵

ورنج ومحن و فکر واندیشه از روز ازل مقسوم هوشمندان است وکاملان

هوش است که سرمایه صد دردسر است
نارغبال آنکه از جهان بي خبر است
دربیضه نمیکنند مرغان نریاد
هرچند که بیضه از تفس تنگتر است ۵/۲۲۸

بود در اضطراب از اهل عالم هرکه کامل شد
طپیدن درمیان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

غني به تاثیر افلاك وآباء علوی در امهات سفلي معتقد است وگوید نباید از نابسامانیهای کار فلك شکوه کرد واستقلال خودرا از دست داد

گر فلك کار ترا برهم زند از جا مرو
جامه را خیاط سازد قطع بهر دوختن ٤/۲۰٦

ولي گاه خود نیز از جفای سپهر گردون واختران دون بستوه آمده آواز برآورده است

شکل گردون گره وصورت گردون گره است
کارم از انجم وافلاك گره درگره است ۲/۱۱۲

هر چند جفای روزگار غدار بسیار است ورنجهای عالم خاك بیشمار ولي باید در دوران حیات کشاده روی وخندان بود

چون تفل اگر گرفتگي گیری پیش
آخر دلت از تیغ جفا گردد ریش
دادند چو صورت کلید ابرو را
پیوسته کشاده دار پیشاني خویش ۲/۲۳٦

باید ایام زندگاني گذران را بعیش وشادکامي گذرانید خاصه روزگار جواني راکه چون شب تاریست بطرب وشادماني طي کرد

در جواني بطرب کوش که این موی سیاه
شب تاراست بافسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

در بهاران که گل وسنبل دامن صحرا را فرا گرفته باید "گل عیشي" چید واز لذائذ طبیعت رعیش وعشرت بهره ورگردید

غني فصل بهار آمد گل عیشی توان چیدن
برون آور چو نرگس زر ز خاك وصرف ساغرلن ۶/۲۰۸

بر خیز غني هوای نـوروز دیـن است
مي نوش که وقت باده ایـن است ۵/۲۲۹

باید از شراب یاقوت گون مدد طلبید. تارنج گیتي فراموش شود ومصائب دهر از یاد رود

خوشا روزی که اسباب طرب را بینم آماده
نباشد جز کدوی ساز ظرفي خالي از باده ۱/۲۱۸

اگر باده نباشد باید از نغمه و آواز دل بست

گر نباشد باده دل بر نشئه آواز بند
چون ز صهبا میشود خالي کدو بر ساز بند ۵/۱۵۲

در اینجا لازم میدانیم یاد آور شویم که غني را اشعاریست در باره باده نوشي وساغر کشي واز آنجمله یکتعداد اشعار برگزیده را در زیر نقل مي کنیم

تـوبـه از مي نکنـم در پـیـری
میکشي در شب مهتاب خوش است ۳/۱۰۹

از کنارم دختر رز کـرد تـا پهلو تهي
کار من اکنون غني با طفل اشك افتاده است ۲/۱۱۱

چنان ز سیر چمن دل شکسته ام بي مي
که سبزه در ته پایم چو ریزه میناست ۶/۱۲۰

همچو مینا زور بازوی که دارم از مي است
گر نباشد باده دستم آستیني میکند ۲/۱۳۵

معطر است دماغم ز خوردن صهبا
مگر پیاله ام امشب سفال ریحان بود ۳/۱۵۹

دو ختم از بسکه چشم خویش را بر جام مي
مینماید در نظر چون کاسه سر جام مي ۴/۲۲۲

از بس لباس خود را رهن شراب کـردم
چون شیشه نیست مارا جز دست و آستیني ۷/۲۲۲

طفلیم بجای شیر نوشیم شراب
پستان بلب ماست حباب می ناب
مارا نبود بغیر می نوشی خواب
گهواره ماست کشتی عالم آب 1/228

او میدانست که بهترین نوع شراب شراب پرتگال است و در بارهٔ ان چنان می گوید:

ساقی بجام ریز می پرتگال را
ماه تمام سازبیك شب هلال را 10/70

ممکن است مطالعه اشعار فوق واشعار دیگری چون

محنت کجا ز سردی ری می کشیم ما
از سنگ شیشه آتش می میکشیم ما 6/83
چند در موسم سرما شرر از سنگ کشیم
گر دهد دست زمینا می گلرنگ کشیم 3/190
می نیست چو در کاسه مرا رعشه در اعضاست
دستم بنظر پنجهٔ طنبور نواز است 4/99

در نظر بعضی دلالتی بباده نوشی شاعر ما بکند. ولی با در نظر گرفتن مقام علمی واخلاقی این شاعر بزرگ که بشهادت شاگردش مسلم "تارك مراغبت دنیای دنی و مظهر کمالات سنی" بود نمی توان اورا بمحض خاطر سرودن اشعاری چند که بیش از همه دلالت براستادی و چیره دستی شاعری کند مرد شرابخواره ورند و بدمست معرفی کرد.

در این امر تردیدی نیست که اشعارکه در بالا نقل کردیم قابل تاویل و تفسیر صوفیانه نیست (البته بسیاری از اشعار دیگر عرفانی در دیوان غنی موجود است) ولی نباید فراموش کرد که این اشعار جزو غزلیات است و شاعر ما بسرودن این اشعار تقلید از متقدمین را در نظر داشته و باقتضای سخن چون شعرای دیگر که همواره دم از می و مل زده اند او نیز بسرودن این ابیات پرداخته است واینگونه شعرا در تاریخ ادب فارسی بسیار اند

غنی هیچگاه شادی وشاد کامی را با تردامنی و نابکاری نمی آمیزد و به مبانی

شریعت پای بند است و خواهان سعادت دنیا و عقبی . او عقیده دارد باید غبار گناه را باب توبه شست وبدرگاه حضرت باریتعالی سجده برد و نیاز آورد تا مقبول حریمش گشت و منظور نظرش

از رو سیهی پاك نگردی هرگز
تا سر ننهی بسجده مانند نگین ۸ / ۲۴۰

غنی را بنماز توجهی بوده است و باداى این فریضه دینی میپرداخته است ولی غرض و از اداى صلوة نه رجاى بهشت بوده است و نه خوف دوزخ بل دفع وسواس خاطر

دفع شد وسواس خاطر از نماز با حضور
ما بدست بسته وا کردیم قفل بسته را ۴ / ۶۵

و عشق به دوست وحب و شوق بدو

از نمازم نیست مطلب غیر جستجوی دوست
میروم از اشتیاق افتان وخیزان سوی دوست ۶ / ۱۰۲

او به حضور رسول اکرم و خاندان نبوت عقیدت و ارادت بسیار داشت و عشق ومحبت بدانان را وسیله نجات اخروی میدانست

ای جامه فقر زیب پیرایهٔ تو
وی شاه وگدا توانگر از مایهٔ تو
درخاتم صنع سرنزد نقش دو کون
تا صرف نشد سیاهی سایهٔ تو ۱ / ۲۴۲

تادین تو وا کرد براتت در خیر
برروی زمین نیست نشانی از دیر
چون سایه ذلیل گشت آن نامه سیاه
کز پیرویت گزشت و شد تابع دیر ۲ / ۲۳۵

کسی بروز جزا سرخرو تواند شد
که خاك پای شهیدان کربلا باشد ۲ / ۱۳۶

شود براه یقین پیر دستگیر ترا

امام سبحه گر از خاك كربلا باشد ۳/۱۳۶

غني در مكتب عرفاني ملا محسن فاني درس خوانده برد واز مجلس و صحبتهای عرفای عصر خود استفاده كامل برد. او برای اینکه دل از زنگار تعلقات و تعقلات زدوده شود و جسم و جان را صفایي پیدا گردد و مرغ روح را رهي بكوی جانان است لازم میدانست که سالك مسالك رباني درهرو طرایق عرفاني بریاضت پردازد و تن و جسم را بفرساید تا روح وروان قوت گیرد (۱):

بي رياضت نشود نشئه عرفان حاصل

تاکدو خشك نگردید مي ناب نیافت ۳/۱۲۳

و خود نیز عمری بریاضت بسر برده و برای تزکیه نفس و تهذیب اخلاق بمجاهداتي

---

(۱) در اینجا باید متذکر گردید که صوفیه و درویشان کشمیر این دوره مانند ریشي ها و یوگیها بریاضت و مشقتها میپرداختند تا تزکیه نفس بشود. یوگ در اصطلاح فلسفه نام یکي از شش مكتب فلسفه هند واست که اصول آن مبتني برآداب ریاضت و ورزش بدني میباشد و جوگي بمعني مرتاض استعمال گردیده و مقصود از آن آماده شدن فرد برای انجام دادن کار سخت و تحمل مشقات و یا خود داری از خواهش ها و لذات است. جوگي با ضبط حواس جسماني و دماغي درون خود را از جمیع خواهشها و آرزوها خالي میکند و به عالیترین حالت که حالت بیخواهشي است میرسد. چون شخص بیخواهش شد پرده از جلو چشمانش برداشته میشود. در این حالت او بغیر از ذات مطلق بچیزی توجه نمیکند و با جمعیت خاطر بریاضت میپردازد تا در مراقبت و مشغولي او خللي وارد نیاید. جوگي بهرچه نصیبش میشود مسازد و مهربان و نرم دل است او با آزادگي و بیتعلقي و ربي نسبتي جمیع حواس خود را مضبوط میگرداند و سپس میتواند به پیروی از طریق ششگانه بذات مطلق راه پیدا کند.

برای اطلاعات بیشتر درباره یوگ و فلسفه های هند رجوع شود به مقدمه سر اکبر بقلم دانشمند محترم سید محمد رضا جلالي نائیني - تهران - ۱۹۴۰

اشتغال داشته است

چند خون دل توان خوردن زدست نفس خویش
سنگ بستم برشکم بهر شکست نفس خویش   ۸/۱۷۸

چنانکه در آداب سلوك و طریقت است باید بحکم اذکروا الله ذکرا کثیرا از ذکر حق غافل نبود

غافل از ذکر مشو گر نبود سبحه بدست
رشته بند برانگشت مکرر بستند   ۱۰/۱۴۴

شبانگاهان که پرده ظلمت جهان و جهانیان را پوشانیده است فیضی خاصی دارد که روز فاقد آنست

نه بیند فیض شب را روز در خواب
بیاض دیده را کی روشنائی است   ۱۱/۹۷

دردل شب سالك عاشق راست که برخیزد وبعبادت باریتعالی بایستد و برازونیاز با معشوق ومحبوب ازلی پردازد واز خواب غفلت بپرهیزد

ای دل آگاه شبها پاسبان خویش باش
یك نفس، غافل مشو از خود که خوابت میبرد   ۷/۱۵۹

۳، با زاهدان ریاکار وسالوس پیشه مخالف است و عقیده دارد آنان دام مکرگسترده اند و عوام کالانعام راگرد خود فرا آورده اند ودر بسیاری جاها شاعر مابدانان حمله کرده است واز اعمالشان انتقاد نموده

زاهد بی آبرو گر برلب دریا رود
میشود موج حصیر از زهد خشکش موج آب   ۳/۹۲

معذور بود زاهد گر جام نگیرد
کز دانه تسبیح کفش آبله دار است   ۲/۱۰۸

سزد گرزاهد خشك است رهبر بی تمیزان را
که نابینا عصا را رهنمای خویش میسازد   ۶/۱۵۷

هرگز سخن زاهد دل مرده نگویم
ترسم که لبم همچو لب گور بود خشک
زاهد برواز باغ که چون مهره تسبیح
از چشم بدت دانه انگور شود خشک ۳و۲/۱۸۳

بود کلید در رزق پارسا مسواک
کجا ز دست دهد همچو آسیا مسواک ۶/۱۸۳

در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
فیضی نبرد هیچکس از زاهد خشک
سیراب ز موج بوریا نتوان شد ۲/ ۲۳۲

ای بافته از ذکر خفی دام هوس
مرغ نفست گشته گرفتار قفس
خواهی که دلت گشاده گردد چو حباب
در ترک هوا کوش نه در حبس نفس ٤/۲۳۵

بازار نمد پوشی ارباب ریا
گرم است گر امروز نباشد فردا
خواهد که ز بوریا بدعوی برخاست
چون شعله خس زود نشیند از پا ٤/۲۲۶

ز بزم می برو ای محتسب که دستارت
چو پنبه ٔ سر میناست بار خاطرها ۳/ ٦٦

پیر شد زاهد واز راز درون بیخبر است
تدخم گشته او حلقه بیرون در است ۱۲/۹۵

نماز پارسا بي مطلبي نيست
سلام او سلام روستائي است ۳/۹۷

در هر نماز دست بزانو چرا زند؟
زاهد اگر ز کرده پشیمان نگشته‌است ۲/۱۱۶

وبالاخره او از زاهدان ریا کار ومحتسبان کنه جوکناره میگیرد و صحبت رندان پاك سرشت را برآنان ترجیح میدهد

محتسب خواهي کني بیکار گر خمار را
شیشه های دانه انگور میاید شکست ۳/۱۱۸

با مرده دلان چند نشيني به مساجد
خمخانه نشين باش که خم زنده بگوراست ۹/۱۰٤

او مرد وسیع المشرب و پیرو صلح کل بود. حق وحقیقت را در هر جایي که باشد یکي میدانست وفرق دیر وحرم را روا نمیداشت

رشته راز پنبه توحید تا منصور یافت
اختلافي درمیان سبحه وزنار نیست ۷/۱۰۳
چشم هرکس که شدازسرمه عرفان روشن
آتش طور زهر سنگ تواند دیدن ۱۰/۲۱۱

او عقیده دارد که سالك درسلوك محتاج پیرورهنما است و بدون راهنمائي نمیتوان مراحل را بخوبي پیمود

سالك نرسد بي مدد پیر بجای
بي جوركمان ره نبرد تیر بجای ۹/۲۲۱

ولي با وجود اين آنكه در راه طلب "دستگير" طلبد از پيشرفت باز ميماند و نميتوانند نبوغ خود را چنانكه بايد و شايد بظهور رساند و مثال آنان كه بكسان ديگر متكي اند چون آسيا سنگ است كه همواره بگرد قطب و محور بگردد و بجائي نرسد

دستگير آنكه طلب كرد رهي پيش نرفت

آسيا گرد عصا گشت بجاي نرسيد ۸/۱۳۹

در راه فنا حاجت همراه دگر نيست

چون آتش ... ۴/۱۷۷

او مرد آزاده اى بود وبراه قناعت و آزادگي قدم برميداشت

ماهي كه دل افروز بود نان جوين است ۵/۹۸

كاري بفلك مردم آزاده ندارند

هر سرو كه ديديم غني خاك نشين است ۱۰/۹۸

مرا جمع است اسباب تعلق ليك آزادم

سراپا پنجه ام چون سرو داماني نميگيرم ۶/۱۹۶

ديا بالاخره

آزاده ام ز تير زمين چون نهال شمع

بردم فرو به آب و گل خويش ريشه را ۵/۸۰

فصل پنجم

بررسي اشعار غني و سبك آن

۱- تعداد اشعار وذكر نسخ مطبوعه ومخطوطه ديوان غني

شاعرما بشهادت شاگردش مسلم به جمع آوري اشعار خود نپرداخت وبقول او "سخني چند كه از ذات شريفش يادگار مانده بود وجز بصفحه روزگار ثبت نمي نمود وخلفي چند كه طبع لطيفش بجاي خود نشانده چون يتيمان بي خانمان در سفينه هاي مردم كوچه بكوچه ميگرديد پيش ازانكه مسوده اشعارش جمعيت پذيرد وسخنان بياضش صورت ديوان گيرد رشته حيات ازهم گسيخت" (۱) سپس مسلم كه بشاگردي غني "علم مفاخرت ميافراخت" در همان سال وفات شاعر (۲) اشعارش را جمع كرده بصورت ديواني ترتيب داد. ولي تذكره نويسان در اين مورد نيزاختلاف دارند ونظريات وداستانهاي متعدد بيان داشته اند. محمد افضل سرخوش در كلمات الشعرا مينويسد (۳) - "ديوانش كه سراپا انتخاب است مرزا محمد علي ماهر ترتيب داده چنانكه ديوان ميرمعز وناصرعلي را فقير تدوين نموده" وسپس اشعاري راكه ميرمعزالدين موسوي (احتمالا براي بياض خود) انتخاب نموده درج ميكند. ديگر ميرحسين دوست سنبهلي است كه ضمن ذكر داستان ملاقات صائب با غني وپرسيدن معني كلمه كرالپن اضافه ميكند (۴) "غني ديوان خود راكه از لك (۵) بيت برگزيده وهزار بيت بيافتي نگهداشته وباقي را

---

(۱) و (۲) ديباچه ديوان غني - سرينگر - ص ۵۵ (۳) كلمات الشعرا ص ۸۴

(۴) تذكره حسيني ص ۲۲۸ - ۲۲۹ (۵) لك يعني صد هزار

بآب داد و او پیش میرزا گذاشت". در قول این سه تن سه نظریه مختلف درباره ترتیب دهنده دیوان ابراز شده است

۱- غني اشعاری از دیوان خود انتخاب و سپس بقیه اشعار را از بین برد

۲- محمد علي ماهر دیوان غني را ترتیب داد

۳- مسلم شاگرد غني بکمك همشاگردی بنام ملك شهید دیوانش را ترتیب داده است

تذکره نویسان بعدی هریکي نظریه ای را تائید کرده اند (۱). از مطالعه این اقوال چنین برمیآید که غني در اواخر زندگي بترتیب اشعار خود توجهي داشته ولي مرگ با و فرصت این کار را نداد و بعد از وفاتش شاگرد او مسلم بترتیب و تدوین دیوان پرداخته ودر همان سال وفات غني آنرا تکمیل نمود. ولي بیشتر تذکره نویسان که از همه مهمتر محمد افضل سرخوش معاصر غني است ترتیب و جمع آوری اشعار را به محمد علي ماهر نسبت داده اند و فهرست نگاران نسخ خطي کتابخانه های معروف دنیا نیز قول سرخوش را پذیرفته اند ولي آنانرا در اینمورد اشتباه دست داده است مثلا والد یمیر

---

(۱) صاحب سفینه خوشگو مینویسد — " چنانچه از کشمیریان کهنسال شنیده ایم مسلم شاگرد غني دیباچه دیوانش نوشته .... گویند شش ماه صاحب فراش مانده در این ایام تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه تازه و کارآمدگي بود نگهداشت و باقي بحضور خود مطالعه وضایع ساخت." مولف واقعات کشمیر مینویسد— " دیوانش که سرا پا انتخاب است میرزا محمد علي ماهر ترتیب داد" در مخزن الغرایب آمده —" از تمام دیوان خود دو هزار بیت چید و باقي را شست " وعلي ابراهیم خان در صحف ابراهیم نوشته است" دیوانش میر محمد علي ماهر ترتیب داده وبقولي در حالت استیلای مرض تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه لایق دانست نگاه داشت وباقي را بآب انداخت از اینجاست که غزلش اکثر یك بیت ودو بیت و بعضي بي مطلع وبي مقطع است" وصاحب تاریخ حسن گوید ——— " دیوان اشعارش که میرزا محمد علي انتخاب کرده است شاهد کمالات اوست"

— تاریخ حسن جلد ٤ ص ١٩

ایوانف در فهرست نسخه های خطي مربوط به انجمن آسیائي بنگال دیباچه دیوان غني را که نسخه ای از آن تحت شماره ۷۷٤ (۱) مندرج است به ماهر نسبت داده است ولي نگاهي به نسخه مذکور اشتباه ایوانف را آشکار میسازد که این دیباچه تحریر مسلم شاگرد غني است. همچنین چارلز ریو در فهرست نسخه های خطي موزه بریتانیا این اشتباه را تکرار کرده است ودیباچه ای را که باین رباعي

ای ذات توسر دفتر افراد وجود   هر بود و نبود را از بود تو نمود
تا وصف جمیل تو نیامد بمیان   حرفي بجهان نبود از گفت و شنود

شروع میشود دیباچه ماهر میداند در حالیکه همین دیباچه در تمام نسخ چاپي موجود و بدون تردید تحریر مسلم است واو تقریبا پس از ۱۶ سطر بنام خود تصریح میکند و میگوید" امابعد مسلم مجرم بعرض میرساند". علاوه براین تاکنون نسخه ای بدست ما نرسیده است که ازان بتوان استنباط کرد که مرتب ومحرر آن محمد علي ماهر است.

اشعار غني بطوریکه گفته شد در همان سال وفات شاعر جمع و بشکل دیوان در آمد.

این دیوان که در سال ۱۰۸۰ هجری یعني فقط یکسال بعد از وفات غني آماده شد در اکادمي فرهنگ وهنر وزبانها متعلق به استان جمو وکشمیر موجود وبدون تردید قدیمترین نسخه دیوان غني میباشد. آقای علي جواد زیدی در مقدمه ایکه بر دیوان غني چاپ سرینگر اضافه کرده اند شرح ۱۹ نسخه خطي راکه در کتابخانه های معروف هند و انگلیس موجود است ودر هنگام ترتیب وچاپ دیوان از آنها استفاده شده ذکر کرده اند (۲). از آنجمله ۷ نسخه از کتابخانه عمومي خدا بخش واقع در شهر پاتنا (هندوستان)، و سه نسخه از هریکي از کتابخانه های کشمیر و انجمن آسیائي بنگال در کلکته و کتابخانه رضا در شهر رامپور (هند) ویک نسخه از هریکي از کتابخانه شخصي قاضي عبدالودود در پاتنا ر

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W.Ivanow page 351

(۱) دیوان غني سرینگر ص ٤۹ - ٥۲

مسجد جامع بمبئي و موزه بریتانیا لندن میباشد. علاوه برین کتابخانه های دیگر دنیا نیز دارای نسخ این دیوان میباشند و ما اینجا از دو نسخه دیگر ذکر میکنیم: نسخه
موجود در کتابخانه ملي پاریس که در جلد سوم فهرست بلوشه (۱) (E. Blochet)
صفحه ۵۹۳ تحت شماره ۱۹۰۹ ذکر شده ولي فهرست نگار تخلص شاعر را غني لاهیجاني
نوشته است در صورتیکه از مطالعه مشخصات شاعر مانند اسم (محمد طاهر) و سال وفات
(۱۰۷۹ هجری) و همچنین توضیح مطالب دیوان که در فهرست نگاشته شده چنین برمیآید
که منظور او غني کشمیری است و نسبت لاهیجاني یا اشتباه بلوشه است یا سهو کاتب
نسخه. این نسخه در آخر قرن هفدهم یا آغاز قرن هیجدهم میلادی بخط نستعلیق نوشته
شده است. دیگر نسخه ایست که ذکری از آن در کتاب "الذریعه الي تصانیف الشیعه"
(۲) آمده. این نسخه متعلق با آقای سید جعفر الشیرازی الرانکوني مقیم سامراء میباشد و
در آخر آن رباعیي که مسلم بر وفات غني سروده و از مصرع

پنهان شده گنج هنری زیر زمین

تاریخ وفات برمیآید نوشته شده است، علاوه بر این صاحبهادر شیخ عبد القادر
سرفراز (۳) در فهرست نسخ خطي کتابهای عربي و فارسي و اردو دانشگاه بمبئي دیوان
غني را تحت شماره های ۳۸ صفحه ۱۱۰ و شماره ۹۱ صفحه ۱۶۹ ذکر میکند و مثنوي
را بنام "جنگ نامه" تحت شماره ۱۲۵ صفحه ۲۰۸ به غني نسبت داده متذکر میگردد

Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans (1) par E. Blochet, Bibliothécaire a la Bibliotheque Nationale, Tome Troisieme. Nos.

(۲) الذریعه الي تصانیف الشیعه تالیف العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهراني القسم الثالث من الجزء التاسع — چاپ تهران ص ۷۹۲

A descriptive catalogue of the Arabic, Persian and Urdu (3) Manuscripts in the Library of the University of Bombay, by K.B. Sheikh Abdul Qadir-e- Sarfaraz - 1935.

که این مثنوی را غني درباره جنگ میان اورنگزیب عالمگیر و برادرش دارا شکوه نظم کرده است (۱) و برای اثبات مدعای خود این شعر را بعنوان دلیل نقل میکند ـ

غني چون بوصف آن جهان برتراست | بمقصود باز آمدن بهتر است

آقای علي جواد زیدی در مقدمه دیوان غني (۲) این شعر را اینطور نوشته اند ـ

غني چون زوصف آن جهان پروراست | بمقصود باز آمدن بهتراست

وبنا براین میبینیم که اینجا کلمه غني بعنوان تخلص نیامده بلکه بمعنای « بي نیاز » وبعنوان صفت "جهان پرور" استعمال شده است و بنا براین دلیل فهرست نگار صحیح نیست و نمیتوان قبول کرد که جنگ نامه مزبور مربوط به غني است . همچنین نسخه شماره ۶۸ / ۲۴۱۹ کتابخانه خدا بخش در پاتنا دارای اشعار و غزلیات و رباعیات الحاقي است که بعضي از آنها از ابو طالب کلیم میباشد و در دیوان او موجود است

قدیمترین نسخه چاپي دیوان غني چاپ مطبع مصطفائي در شهر لکنئو (هندوستان است که در سال ۱۲۶۱ هجری قمری طبع گردید و آخرین نسخه آن تا سال گذشته چاپ مطبع نولکشور لکنئو بود که در سال ۱۹۳۱ میلادی برای نهمین بار چاپ شد . تازه ترین نسخه چاپي دیوان غني کتابي است که اکادمی هنر و فرهنگ و زبانهای جمو و کشمیر بعد از مقابله و تطبیق با نسخه های خطي و چاپي و بیاضهای شخصي با مقدمه ای از علي جواد زیدی در سال ۱۹۶۴ از سرینگر چاپ کرده است

---

(۱) This is a poem by Ghani describing the war between Alamgir and his elder brother Dara Shokouh. It occupies ff 42-58 and begins. with

خدایا همه ملك عالم تراست | جهان پادشاهي مسلم تراست

Onff. 143 b, there occurs the takhllus of the poet in the following couplet

غني چون بوصف آن جهان برتراست | بمقصود باز آمدن بهتراست

(۲) دیوان غني ص ۱۹ ـ ۲۰

دیوان غني داراى غزلیات ـ قطعات ـ مثنویها ـ قصاید ـ رباعیات ـ ومفردات است. از اقوال تذکره نویسان واظهارات مسلم چنین برمیآید که اشعار غني تمام وکمال بما نرسیده است و موید این مطلب آنست که غزلیات غني که بمارسیده بیشتر ناقص و چنانکه پیشتر هم اشارت شد غزلیات دوبیتي وسه بیتي وچهار بیتي در دیوانش بسیار است واز اینجا معلوم میشود که جامع دیوان به هربیتي که دسترسي پیدا کرده آن را در دیوان جا داده است وبنا برین شمارش تعداد صحیح غزلیات باشرحیکه نوتا گذشت براى مامیسر نیست ولي میتوان تعداد ابیاتي راکه بشکل غزلیات ویاغزل پاره ها در دیوان موجود است ۱۱۶۸ بیت دانست. غزلیات غني اغلب به اوزان مانوس است و بحور هزج ومضارع ورمل بکار برده است.

تعداد رباعیات موجود در دیوان غني چاپ سرینگر ۹۲ است ولي دو رباعي از آن ناقص است. از جمله ۹۰ رباعي در درنعت حضرت رسول اکرم یکي درمدح اورنگ زیب پادشاه یکي در هجو طغراى مشهدى ـ یکي درتعریف قلندر شاعر و سه رباعي در رثاء نوشته شده است. موضوع بقیه آنها تقبیح زاهدان ریاکار ـ شکوه ازمردم وروزگار ـ شکایت از بیمارى ورنجهاى بدني توصیف بهار وصف شراب ونیز موضوعات اخلاقي ـ عرفاني ونقر واستغناء است.

در دیوان غني سه مثنوى کوتاه هم بچشم میخورد. یکي از آنها در هجو پسر حجام مشتمل است بر ۲۸ بیت. مثنوى دوم شتائیه است مشتمل بر ۳۹ بیت که در وصف زمستان نوشته شده. این مثنوى در دیوان چاپ نولکشور موجود نیست وفقط بیت اول آن جزوتك بیتها نوشته شده است. این مثنوى در دیوان غني چاپ سرینگر از نسخه خطي متعلق به قاضي عبدالودود در شهر پاتنا نقل وچاپ شده است وغیر ازان در نسخه هاى دیگر بطور کامل موجود نیست. مثنوى سوم مثنویي است سه بیتي که در پایان آن شاعر بیت حافظ شیراز را تضمین میکند وآن اینست

هندوى دیدم که مست ازعشق بود	گفتمش زین جستجویت چیست سود
درجوابم گفت آن زنار دار	نیست در دستم عنان اختیار
"رشته درگردنم افگنده دوست	میبرد هرجا که خاطرخواه اوست"

از قطعات موجود در دیوان غني سه قطعه در تاریخ وفات ابو طالب کلیم - میر الهي و اسلامخان است و دو قطعه در ذکر درد اعضاء و هجو اسپ . این قطعات کوتاه است و مجموعه ابیات آنها ۳۱ میباشد.

همانطوریکه که در ذکر سیرت غني گفته شد او شاعر مدیحه سرا نبود و قصاید یکه او سروده در مطالب اخلاقي و صفت زمستان و یا در وصف بیماري خود است و تعداد ابیات این قصاید ۷۷ میرسد.

دیوان غني داراي مفردات بسیار است بطوریکه در ردیف الف ۶۷ و ردیف ت ۱۰۴ و ردیف دال ۱۴۴ و ردیف ش ۲۰ و ردیف میم ۷۵ و ردیف نون ۳۲ و ردیف یاء ۲۵ فرد است . ردیفهای جیم و حای حطی و خا و سین و طاء هر یک یک فرد و ردیفهای داو و را ۶ و غین و گاف سه بیت و ردیف کاف و لام چهار بیت و ردیف باء و قاف ۵ و ردیف زا ۶ و های هوز ۲ بیت دارد که مجموعه این مفردات به ۶۱۱ میرسد.

چون تمام ابیات دیوان غني را جمع کنیم تعداد آن به ۲۰۳۹ بیت میرسد ولي مطمئنا شاعر ما خیلي بیش از این شعر سروده است که جامع دیوان به بقیه آنها دسترسي پیدا نکرد و یا آنها را نه پسندید و در دیوان جا نداد. این حدس از قول خود غني تائید میشود و در بعضي مواضع دیوانش بکثرت شعر گوئي خود اشاره کرده چنانکه گفته است

ما را چو شمع مرگ نبرد خامشي غني
اظهار زندگي بزبان میکنیم ما ۸/۶۸

ما بصد معني باریک نگردیم خموش
گهر است اینکه بیک رشته دهن میبندد ۵/۱۶۱

و نیز چنانکه گویند در اثر اشتغال بشعر و استغراق در نظم اشعار گوشه نشیني گزیده بود.

کرده زجهان شغل سخن گوشه گزینم
تا جامه مسافر شده من خانه نشینم ۲/۱۹۴

گزشته از اشعار یک قطعه منثور نیز از غني بجاي مانده است که بدیوان غني چاپ سرینگر ملحق شده است و این قطعه را غني بطوریکه از مطالب آن برمیآید براي دفاع از اتهام سرقه شعر و خطاب به " نغمه پردازان بزم سخن آرائي " نوشته است

حکایت این سرقت بدین منوال است . کاتبی این بیت غني را

نی جای درون رفتن ونی پای برون شد — درمانده این دایره ام همچو جلاجل

به منتخب التواریخ بدایوني الحاق نمود و چون بیت مذکور قبل ازین بنام غني شهرت یافته بود بعضي دشمنان شاعراورا متهم بسرقت کردند . شاعرحساس ما از این اتهام بي اساس رنج بسیار برد وتا وقتیکه موضوع بعداز تحقیق آشکار ، اتهام برطرف وخیانت کاتب ظاهر نشد غني به سخنگوئي وشعر سرائي دهن نگشود واین نثررا بعدا بعنوان دفاع از خود نگاشت ودر پایان آن " از سخن پردازان انصاف پیشه ومعني طرازان عدالت اندیشه " تقاضا نمود " که اگر این بیت رادر نسخه ای از نسخ تاریخ بدایوني مرقوم یابند حمل برالحاق مضمون دزدی را بخاطرراه داده گناه کاتب برگردن شاعر نبندند". (۱)

واین قطعه نثررا به این بیت بانجام میرساند —

برنداریم زاشعارکسي مضمون را — طبع نازك سخن کس نتواند برداشت

۲- تحلیل مضامین اشعار

قسمت اعظم اشعار غني در مضامین غنائي است واین اشعاررا میتوان بچند دسته تقسیم کرد . قسمتي از اشعار در توصیف بهار مناظر طبیعي وگل وریحان وسنبل وضیمران ونرگس وشمشاد وسرو آزاد سروده شده است چون —

دامن مطرب مده ازدست درفصل بهار
رشته ٔ گلدسته ٔ عیشت بود تار رباب — ۴/۹۲

از خجالت برنمیدارد چو نرگس سرز پیش
هرکرا فصل بهاران نیست درساغرشراب — ۲/۹۲

نوبهاراست چمن رونق دیگر گون یافت
شاه انجم بجهان دولت روزافزون یافت — ۳/۱۱۳

---

(۱) دیوان غني چاپ سرینگر ص ۲۵۹

تا فصل بهار روی به گلشن آورد
هنگامه افسرده دلي بر هم خورد
از حیرت عشق و شوخي حسن بباغ
بلبل به سبد گل به قفس باید برد ۴/۲۳۲

سبزه دشت اگر هوشربا نیست چرا
هرکه دیوانه شود دامن صحرا گیرد ۳/ ۱۶۳

بیا بلبل ببین در پردهٔ گل آفتابي را
چرا از سادگی محبوب خود کردی نقابي را ۷/ ۸۳

آشیانش گره خاطر گلبن باشد
عندلیبي که ز گل میل بخاشاك کند ٤/ ۱۲۸

ای عندلیب بهر تماشای عکس گل
برروی آب همچون حباب آشیانه بند ٤/ ۱۲۷

موسم گل میرود تا چشم برهم میزني
همچو نرگس جامه ها برسرمکش در نوبهار ٦/ ۱۷۱

غني در وصف زمستان و سرما نیز اشعاری سروده است که یکي از آنها این رباعي است

چند در موسم سرما شرر از سنگ کشم
گر دهد دست زمینا می گلرنگ کشم
رشتهٔ شد تن من از تو جداکي باشد
که چو گلدسته ترا در برخود تنگ کشم ۲/ ۱۹۰

دیگر قصیده ایست بمطلع

موسم سردی شده سرگرم یخ بندیست آب
بط اسیر بیضهٔ فولاد گردید از حباب ۳/۲٥٤

و نیز مثنوی کوتاهي است بعنوان شتائیه که مطلع اش اینست

در این موسم ازبسکه یخ بست آب
شد آئینه خانه سرای حباب ۱/۲۳٦

اصولا این اشعار نسبت به اقسام دیگر کمتر است. قسمتی در معاشقات و مغازلات و وصف مهرویان سیمین پیکر و شاهدان دلبر است و بیان زیبائی اندام و اعضای آنان مانند

آن چشم مست باده کشی را چو عام کرد
نرگس زریکه داشت همه صرف جام کرد ۵/۱۳۳

رخ زرد من آن چشم سیه را در نظر باشد
محک را هرکجا بینی سروکارش به زر باشد ۶/۱۳۱

مگر در وصف چشمت نسخه ای خواهد که بنویسد
که نرگس را دوات و خامه و کاغذ بکف دیدم ۲/۱۹۸

ز دراز دستی حسن شب و روز داد خواهم
بزمین رسیده زلفت ز فلک گذشت آهم ۳/۱۹۵

کمان چو پیش ابرویش بدعوی رفت از خجلت
تهی کرد آنچنان قالب که آوردند بر دوشش ۷/۱۷۹

هرکس شراب آن لب جانبخش خورده است
آب حیات در نظرش خون مرده است ۳/۱۰۷

مژه ام برمژه از جوش حلاوت چسپید
دیدم ازبسکه بخواب آن لب شیرین امشب ۳/۹۴

زنده نتوان بود بی لعلت که مشتاق ترا
یالب شیرین تو یا جان شیرین برلب است ۲/۱۰۵

از رنج فراق و شوق وصال ورشک رقیب در عشق به حبیب و جور روزگار غدار و در جدائی از یار نیز فراوان یاد شده است

زبیم هجر و امید وصال آن محبوب
گداخت خامه و بالید درکفم مکتوب ۲/۹۳

خاک از تیغ فراقم بجگر زخمی داشت
کفنم مرهم کافور بران زخم گذاشت ۱۰۱/۶

وصف مي یاقوت رنگ وشراب چون زنگ ومجالس باده گساری وباده پیمائي که اصطلاحا خمریات گویند نیز فراوان آمده است

به بزم مي پرستان سرکشي بر طاق نه زاهد
که میریزند مستان بی محابا خون مینا را ۴/۵۸

بعد مردن هم نگردم سیراز صهبا کشي
مي به خم نوشم چو گردم خاك درمیخانه ها ۹/۶۲

به مجلسي که برد باده از لب دلدار
مي دو آتشه باشد بجای آب خمار ۷/۱۷۰

در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
فیضي نبرد هیچکس از زاهد خشك
سیراب ز موج بوریا نتوان شد ۳/۲۳۲

دیوان غني از فوائد تاریخي خالي نیست و برخي اشارات ودلالتها بوقایع وحوادث تاریخي در آن مي یابیم مانند مراثي که در حق شعراء ومعاریف عهد خود سروده است که ضمنا ماده تاریخ آن حادثه را نیز در بردارد وازآنجمله قطعاتیست که در وفات کلیم ومرگ میرالهي شاعر ووفات امیرالامراء اسلامخان سروده است. در بعضي موارد اوضاع کشمیر را بما نمایانده است مانند بیت زیر—

گلشن کشمیر را امسال شادابي کم است
گرگل ابری نمایان است آنهم بي نم است ۶/۹۴

واین بیت

خلق سرگردان همه از قحط آب ودانه اند
هرکرا دیدیم غیر از آسیا در گردش است ۴/۱۳۰

که اشارت به قحط وغلا در دیار کشمیر کند. همچنین اشعاریکه دال بر خصوصیات فردی وحیات شخصي شاعر باشد نیز در دیوان او یافت میشود ونمونه های ازان را در حین ترجمه احوال او یادکردیم

اعلام تاریخي رجغرافیائي واسماء کتب وبلاد ورجال ومعاریف وانبیاء واولیاء و شعراء وعرفا وغیره آنچه در دیوان غني آمده است ذیلا باذکر صفحه یاد میکنیم

آدم	۹۴/۴ و ۷ و ۱/۹۵	شیرین	۳/۱۳۷ و ۱/۱۶۱
	و ۳/۱۳۴		۷/۲۱۶
اسلام خان	۸/۲۵۰	ضحاك	۴/۱۶۴ و ۳/۱۶۸
الهي	۱۰/۲۴۱		۱۱/۲۵۱
ایران	۲/۱۵۲	طغرا شاعر	۱/۲۳۴
برتراب	۶/۲۲۴	طور	۱۴/۲۵۵
بولهب	۶/۲۲۴	عرفي	۷/۲۳۳
بیستون	۹/۱۳۷ و ۷/۲۱۶	عیسی	۱۰/۱۰۷ و ۱۰/۱۶۷
جام جم	۵/۷۰	فرهاد	۱۱/۱۰۴ و ۲/۱۲۰
جم	۱/۸۰ و ۹/۲۵۱		۴/۱۴۸ و ۳/۱۵۵
جمشید	۶/۵۹		۱/۱۶۱ و ۷/۲۱۶
خسرو	۳/۱۳۷ و ۱/۱۶۱	فغفور	۸/۷۸ و ۶/۱۵۴
خضر	۲/۱۰۶ و ۶/۱۵۹ و	فلاطون	۹/۲۵۱
	۳/۱۷۷ و ۶/۲۲۲	قارون	۱۰/۲۴۲
رفیع شاعر	۳/۲۷۴	قدسي	۵/۲۴۹
زلیخا	۳/۹۳ و ۴/۱۳۷	قلندر	۷/۲۳۳
	۷/۱۴۶	کربلا	۲/۱۳۶ و ۲ و ۳
سکندر	۴/۱۲۲ و ۱۲/۱۳۳		۱۴/۲۵۱
	۷/۱۴۰	کشمیر	۳/۱۱۴ و ۴/۲۲۵
سلیم	۵/۲۴۹	کعبه	۱۲/۶۴
سلیمان	۱/۱۷۲ و ۳/۲۳۵	کلیم	۷/۲۴۹ و ۱۴/۲۵۵
سنجر شاعر	۷/۲۳۳	کنعان	۷/۵۸ و ۱۲/۷۲
شیرین	۱۱/۱۰۴ و ۲/۱۰۵		۹/۷۳ و ۱/۲۲۳

کرهکن	٣/١٣٧ و ٥/١٧١	وادی ایمن	٨/٦٩
	٥/٢٠٦	هندوستان	٤/٩٤ و ٢/١٥٨
لیلي	٣/١١٦		٧/٢٢٤ و ٤/٢٢٥
مجنون	٩/١٠٥ و ٩/١٣٧	یدبیضا	٣/١٤٨
	٩/١٤٤ و ٢/٢٠٦	یعقوب	٣/٩٣ و ٤/١٣٧
	٩/٢١٢ و ١٠/٢١٩		١/١٥١ و ٧/٢٤٧
مسیحا	٣/٥٩ و ١٢/٩٨	یوسف	٣/٩٣ و ٥/١١٣
مصر	١٢/٧٢ و ٣/١٣١		٣/١٢١ و ٤/١٣٧
	٣/٢٢٠		٧/١٤٦ و ٤/١٦٢
مطفي	١٢/٣٥٣		٢/١٦٦ و ٣/٢٢٠
منصور حلاج	٧/١٠٣ و ١/١٨٦		و ١/٢٢٣
موسي	٧/٢١	....	

چنانکه قبلا نیز اشارت شد غني بسبب استغناء ذاتي ومناعت طبع وعلو همت بستایش جابرهٔ ستمگر یا سلاطین دادگر و وزراء و امراء نپرداخته وزبان بمدح نیالوده وچون برخي شاعران دون همت چنین لفظ "درّ دری" را بمانند حکیم قبادیان "در پای خوکان" نریخته وتنها مدیح وستایش که میتوانیم در دیوانش بیابیم دو رباعي در نعت حضرت محمد رسول اکرم صلعم (ص ٢٣٥ و ٢٤٢) و دو بیت در مدح شهدای کربلا (ص ١٣٦) ویك رباعي احتمالا در ستایش اورنگزیب عالمگیر (ص ٢٣٦) ویکي در تعریف قلندر (ص ٢٣٣) میباشد.

غني را مثنویي است که در ذکر حجام سروده است و با این بیت آغاز میشود.

مرا بر تن زباني گشت هر مو
شوم در وصف حجامي سخنگو ١/٢٤٤

و نیز در ضمن مفردات بیتي در وصف او دارد

ز نقد بي نیازی کیسهٔ او آنچنان پر شد
که از دست کسي چیزی بجز ناخن نمیگیرد

غني همچنانکه به مدیح لب نیالوده از هجا نیز بری بوده واز رکاکت الفاظ و

بذائت لسان دور بوده. هیچگاه در بیان مقاصد و احساسات خود حتي در مضامین عاشقانه و امثال آن عفت کلام را از دست نداد و شعر را که « لطیفه الهي » اش خوانند به سخناني یاوه و بیهوده بي ارج نساخته است. تنها در ضمن رباعیات او رباعیي مي بینیم که در دم حاسدی « طغرا » نام سروده است

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد
با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد
گوید که برند شعرش ارباب سخن
نامش نبرند تا به شعرش چه رسد ۱/۲۳۴

میل به تجرد و خوی عزلت گزین گوشه نشین غني و محیط پرورش و نشائت او با روح حماسي ورزم جریانه منافات کلي داشت و لهذا غني هیچ شعر رزمي نسروده و شاید اگر هم میسروده دارای اهمیت و لطفي نبود. در جزو مفردات بیتي مي بینیم که وصف رزمگاه است

رزمگاه از تیرها گشته نیستان قلم
همچو شیر بیشه آید در نظر شیر علم ۵/۱۹۵

و این یگانه شعر رزمي شاعر ما میباشد.

قسمتي از اشعار نیز وصف الحال شاعر است و بیان آلام و مصایبي است که از جور گیتي بدو روی نموده و تنش را فرسوده و ضعف قوای او را عارض گشته و دیده اش از نیرو افتاده مانند قصیده ای که بمطلع

روز و شب از بسکه زمین گیرم ز درد دست و پا
پیکر من میزند پهلو بنقش بوریا ۱۱/۲۵۲

و قبلا نیز قسمتي از اینگونه اشعار را یاد کردیم و ذیلا برخي از آنها را مینگاریم

گشتم چنان ضعیف که چون نور مهر و ماه
پشتم ز بار سایه دیوار بشکند ۹/۱۴۶

بسکه نتوانم ز ضعف تن قدم زد پیش و پس
سیر پای من درون کوچه کفش است و بس ۴/۱۷۴

حباب بلب از ضعف نتوانند رسید
ما بزور ناتوانی زنده ایم ۳/۱۹۸

نماند از ضعف تن آخر بجز نامی زمن باقی
نگینی مینماید گر نهند آیینه در پیشم ۷/۱۹۹

از ضعف دست بامن گیرائیی نمانده است
آخر چسان توانم راه عدم گرفتن ۱/۲۰۸

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمی تب گداخت جسم زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم ۱/۲۳۹

در امور اخلاقی و تربیتی و حکمی نیز اشعار بسیار در ضمن غزلیات و قطعات و مفردات غنی آمده است و شاعر با هنرمندی خاص مطالب تربیتی و فلسفی و نکته‌های اخلاقی را در ضمن تمثیلات زیبا بیان داشته است مانند

روشن بقناعت شود آیینه باطن
ماهی که دل افروز بود نان جوین است ۵/۹۸

تربیت را چه اثر گر نبود استعداد
آسیا صاف چو آیینه نگردد ز غبار ۵/۱۶۸

ای صاحب هوش عیب می نوش بپوش
بیهوشی مردم بته هوش بپوش
بینی زکسی اگر بدی یا شنوی
در پرده چشم و پرده گوش بپوش ۱/۲۳۶

ای دل نخوری فریب ارباب دغا
غافل نشوی ز دشمن دوست نما ۲/۲۲۶

بدگر چه دمی چند به نیکان بنشست
سررشته نیکیش نیفتاد بدست

از تیره دلی پاك نشد خاکستر
هرچند که با آتش و آیینه نشست ۲/۲۳۰

هرکس که بخویشتن گمانی دارد
چون در نگری عیب نهانی دارد

عمریست که در باغ جهان گردیدم
هرمیوه که دیدم استخوانی دارد ۲/۲۳۳

گر فیل شوی پای منه بر سر مور
غافل مشو از جوهر تیغ پر مور

عالم شده در چشم سلیمان تاریك
تا گشته عیان سیاهی لشکر مور ۱/۲۳۵

زنهار مکن تکیه بر افتادن سرکش
افتادن سرکش برد افتادن آتش ۵/۱۷۸

از نم احسان کس دست طلب را تر مکن
آبرو خواهی بنان خشك چون آیینه ساز ۹/۱۷٤

بر تواضع های دشمن تکیه کردن ابلهی‌ست
پای بوس سیل از پا افگند دیوار را ۱۰/۷۱

مضامین عرفانی نیز در اشعار غنی آمده واوصا نیکه از عزلت و خلوت و فقر کرده است خود از معانی صوفیانه و عارفانه بشمار میرود. مصطلحات عرفانی مانند تجرد وتجرید و سالك و پیر و فنا در اشعارش دیده میشود مانند

یوسف مصر تجرد (۱) دا ند
پیرهن هیچ کم از زندان نیست ۳/۱۲۱

---

(۱) "تجرد بضم برهنه کردن وشمشیر ازنیام بدرکشیدن و بریدن شاخهای درخت تا آزاد شود ودر اصطلاح درویشان تجرید ازعلایق و تفرید از خود" دیوان غنی چاپ نولکشور سال ۱۹۳۱ میلادی ص ٤۹ حاشیه ۱

سالك نرسد بي مدد پير بجاى
بي جورکمان ره نبرد تير بجاى 9/221

عاشق بفنا سير ز معشوق نگردد
ماهي طلب آب كند گرچه غذا شد

عنان نفس کشيدن جهاد مردان است
نفس شمرده زدن کار اهل عرفان است 8/103

بي رياضت نشود نشئه عرفان حاصل
تاكدو خشك نگرديد مي ناب نيافت 3/123

از سلوك صاحب باطن كسي آگاه نيست
ميرود برآب ونقش پاى او در راه نيست 7/111

۳- نقد اشعار و سبك آن

در عهد شاعر ما چنانكه از تذاكر و تواريخ و قرائن شعرى شعراء و تصريح برخي از آنان برميآيد شعر گفتن به ابتذال كشيده بود زيرا هر ناهلي بانگيزهٔ حسن شهرت طلبي با عدم مايه علمي وادبي به شعرگوئي ميپرداخته است وبدين سبب است كه برخي شاعران نيكو سخن ر مايه ور مجبور به صمت و سكوت ميشدند وآنانكه ميدان را در دست ناهلان ميديدند بگوشه عزلت ميخزيدند و در تنهائي وخلوت سكونت ميگزيدند چنانكه غني نيز باين امر اشاره ميكند

آنراكه بود در همه فن دست تمام
نامش نبرد زبي تميزى ايام

طفلي كه ز بوستان بخواند ورقي
چون سرو برآورد ز موزوني نام 5/238

لاف موزوني زند مانند سرو
هركه خوانده صفحهٔ از بوستان 7/214

ازبسكه شعر گفتن شد مبتذل درين عهد
لب بستن است اكنون مضمون تازه بستن 6/215

این متشاعران بي مایه با سرقت اشعار دیگران میخواستند نام "شاعر" بر خود گذارند و بگفته تاج الحلاوی "از مجموع صنایع شعر این صنعت را انتخاب کرده اند و در آن باب بغایت چالاك و ماهرند" (۱) و اشعار غني نیز از سرقت یغماگران ادبي مصئون نبوده است چنانکه در اشعاری چند به سرقت اشعار خود اشارت کرده مي گوید:

یاران بردند شعر ما را

افسوس که نام ما نبردند ۵/۱۶۵

ز مضمون دزدی یاران نمیباشد غمي ما را

چنان بستیم مضمون را که نتواند کسي بردن ۶/۲۱۰

به بزم نکته سنجان سرخروئي از سخن دارم

پرد رنگم چو دزدی معني رنگین برد از من ۸/۲۱۰

اگرچه هیچ شاعری را نمیتوان یافت که از اسلاف خود متاثر نشده باشد و بنحوی از انحاء از جهة استعمال الفاظ و قوالب یا مضامین و معاني، اوزان و قوافي تحت تاثیر متقدمین خود قرار نگرفته باشد ولي این امر شدت و ضعف و کثرت و قلت دارد و بستگي دارد بقوه ابتکار و ابداع از طرفي و نیروی تقلید شاعر از طرفي دیگر. هر چند غني از پیشینیان خود متاثر شده است ولي بمانند برخي متشاعران اندك مایه که مضامین دیگران را اخذ کرده و در قالب دیگری مي نمایانند یا همان الفاظ و معاني را بتقدیم و تاخیر بنام خود جلوه میدهند او به اخذ مضمون دیگران نپرداخته

بر نداریم ز اشعار کسي مضمون را

طبع نازك سخن کس نتواند برداشت ۷/۱۰۱

از نزاکت اوفتد مضمون من

گر بمضمون کسي پهلو زند ۶/۱۶۰

اصولا غني معتقد است که باید ذهن شاعر خلاق باشد و خود طرح سخن کند

---

(۱) دقایق الشعر مصحح سید محمد کاظم امام تهران ۱۳۴۱ ص ۹۷

غني طرح سخن خود کن اگر میل سخن داری

چرا باید تصرف در زمین دیگران کردن ۲/۲۱۲

وگرنه آن به که دهان بر بندد و لب نگشاید

گر سخن از خود نداری به که بربندی زبان

تا بکی چون خامه رانی حرف مردم بر زبان ۲/۲۰۵

غني خود بطراوت و تازگي اشعار خود اشارت کند وگوید

بود گویا طفل نو رفتار شعر تازه ام

کز لبم تا رفت بیرون بر زبانها او فتاد ۱/۱۶۰

اشعار غني محتوی معاني باریك و خیال تازه و مضامین بکر میباشند و این از خصایص بارزه اشعار اوست . او همواره در پي جستن معاني و مضامین بدیع بوده است و در اندیشه خیال تازه .

خیال نازکم را نیست تاب ناخن دخلي

غني هرگز نباشد طاقت نشتر رگ گل را ۱۰/۹٤

جامم بغیر کاسه زانوی فکر نیست

باشد خیال تازه شراب کهن مرا ۱/۹۰

جلوه حسن تو آورد مرا بر سر فکر

تو حنا بستي و من معني رنگین بستم ۳/۱۹۷

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشني

هست هر بیتي در و عشرتسرای عندلیب ۱٤/۹۳

از این رو دقت در موجودات و حوادث عالم و باریك بیني در اشیاء طبیعت که اصولا باید از خصایص ذاتي یك شاعر واقعي باشد ذات اورا لازم و مقارن بوده است . معاني دقیق و مضامین لطیف او نتیجه همین دقت نظر و مولود این باریك بیني است که او در اشیاء عالم داشته و با دیده محققانه در آنها مینگریسته و با تخیل شاعرانه و اندیشه حکیمانه از آنها نتیجه ای گرفته است و تا در دریای تفکر دری شاهوار نیافته است و لولویي نایاب بشست نمي انداخته از پای نمي نشست و به

خزن بسنده نمیکرد و به جلوه آن نمیپرداخت.

از فکر تا سخن نشود قابل رقم

مانند خامه سرز گریبان نمیکشم ۴/۱۹۷

شاعر به نرگس مینگرد و «جام خالي» آن جلب نظر اورا میکند و یك معني عالي عرفاني استنتاج مي نماید و میگوید

نشاني نیست درنعمخانه خاك از مي عشرت

زجام خالي نرگس همین آواز مي آید ۸/۱۲۶

یا چون سنگ آسیا را از نظر میگزراند چنین مضموني در خاطر وقاد شاعر نقش میبندد

فتد چون رخنه در کار تو بگشاید در روزی

زسنگ آسیا در گوشم این آواز میآید ۱۰/۱۲۶

وامثال و نظایر این فراوان است و ازحد شمار بیرون

یکي از خصوصیات شعراء دقت در استعمال کلمات و الفاظ ورعایت تناسب درمیان آنهاست مثلا دراین بیت

بیمار عشق در خم محراب ابرو نیش

خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد ۱۰/۱۳۴

تناسب و مراعات النظیر بنحو عالي مشهود است و نیز اشاره بدین مطلب دارد که چون بیمار را در نماز طاقت قیام و قعود نیست میتواند باشارت نماز بگزارد (و در بیان صنایع اشعار غني در ضمن مراعات النظیر شواهدی براین معني خواهیم آورد) و همین موضوع است که باشعار او لطفي بخشیده

چه عجب طبعم اگر دعوی اعجاز کند

که بلطف سخنم نیست کسي را سخني ۲/۲۲

یکي از خصایص شعر غني و همچنین دیگر شعرای سبك هندی چنانکه اشاره کردیم ایراد معاني دقیق وباریك است در قالب الفاظي ساده و مانوس و گاهي عامیانه و همین موضوع صفت ممیزه سبك هندی از بعض اشعار متقدمین که موصوف به

داشتن معاني و مضامين دقيقه است ميباشد زيرا در اشعار آنان الفاظ و عبارات نيز خود دارای غلاقت و عدم استيناس برای مردم اين زمان ميباشد و حال آنكه سادگي در الفاظ و عبارت يكي از خصوصيات سبك غني و شعرای همسبك اوست چنانكه خود گويد

مي نمايد سخنم ساده ولي بي ته نيست
از ته چشمه آيينه كسي آگاه نيست 	٩/١٠٦

وشايد سبب همين سادگي و عوام فهمي است كه اشعار شعرای سبك هندی در نزد عامه مردم مقبوليت دارد و بسياری از آنها را مردم در صحبتهای عادی و علمی بنحو مثل وشاهد ميخوانند واز خواندنش لذت ميبرند.

اگرچه غني در جايي تمام اشعار خود را منتخب پنداشته و سرتاسر ديوانش را "بياضي" و قابل نقل دانسته است وگويد

طلب از من چه كني ديوان را
كه بياضي است همه اشعارم 	٦/١٩٩

ولي اين امريست غير قابل قبول و هيچ شاعری را نميتوان يافت كه جميع اشعارش در لطف ودقت ورقت يكسان باشد حتي اساتذه متقدم وبگفته غني

شعر اگر اعجاز باشد بي بلند وپست نيست
در يد بيضا همه انگشتها يكدست نيست 	١/١٠١/١٠١

خاصه اين بلندي و پستي در اشعار شعرای سبك هندی بيشتر مشهود است زيرا آنان همواره در پي كشف "خيالي تازه" وابداع معاني بكری بوده و هرگاه بدان ميرسيدند آن را در بيتي بيان ميكردند و سپس اين بيت كه ماده ساختن غزل يا قطعه ای ميگشت كه باصطلاح برخي آنرا بيت الغزل گويند وچون غرض از انشاء ابيات ديگر تكميل شعر بوده است لهذا اغلب ديده ميشود كه غزليات اين گروه از شعراء بالتمام دارای معاني بديع و لطافت و جزالت نيست وانتخاب از غزليات آنها وتنظيم منتخبات متعدد از شعرای اين دوره علت اين معني است. بهرحال پستي و بلندی در شعر "مرشگانان" اين عهد فراوان ديده ميشود واينكه غني گويد

نبود بلند و پستي در شعر مژگانش

یکدست باشد آری انگشتهای شانه ۶/۲۱۸

سخني است گزاف و اگر در حق خود نيز گفته است

بسکه پستي و بلندی شد ز شعرم برطرف

میشود هر مصرعم با مصرع دیگر طرف ۴/۱۸۱

راه مبالغه پیموده است زیرا هر صاحب ذوقي با مراجعه بدیوان او درمیابد که تمام ابیات از لحاظ فصاحت و بلاغت و جزالت و حتي " تازگي خیال " که منظور نظر او بوده است یکسان نیستند.

درمیان غزلیات غني تعداد ابیات برخي از حد متعارف کمتر است مثلا غزلهای سه بیتي و چهار بیتي بسیار است مانند این غزل بمطلع زیر

نشئه پابوس خود زین بیش مگذار آب را

ای نهال باغ حسن از خاك بردار آب را ۲/۸۳

که چهار بیت دارد و این غزل که عده ابیات آن سه بیت است .

بروز هجر کي سیر گلستانم هوس باشد

که گلبن بي گل روی تو در چشمم قفس باشد ۴/۱۳۹

و علي هذالقیاس . و چنانکه میدانیم اینها خارج از قیاس و بیرون از حد رسمي است که برای غزل تعیین کرده اند و هر چند در آثار استادان پیشین مانند مولانا و صایب و دیگران نیز دیده میشود ولي میتوان اینگونه اشعار را اصولا غزل محسوب نداشت (هر چند معنا اطلاق غزل بر آنها صادقست) و در شمار قطعه دانست با آنکه مطلع آنها مصرع و مضامین آنها در مغازلات است زیرا قطعه هم میتواند دارای این خصوصیات باشد (۱)

غني در بیتي تکرار مضامین را بي لطف شمرده و میگوید .

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست

کي دهد رنگ ار کسي بندد حنای بسته را ۳/۶۵

---

(۱) رجوع کنید به تحول شعر پارسي - زین العابدین مؤتمن ص ۴۲ و ۵۱

ولي در ديوان او باشعاری بر ميخوريم که آنها مکرر در ديوان آمده است و برخي تشبيهات و تمثيلات باالفاظ مختلف در مواضع متعدد تکرارشده است ، حتي گاهي بيتي عيناً با اسقاط جزئي مکرر گرديده است چنانکه در رديف تاء اين بيت —

تکمه نبود که سرازجيب برون آورد است
جامه ات گوی زپيراهن يوسف برداست ۵/۱۱۳

آمده است و سپس بااسقاط "است" بعينه در رديف هاء بدينگونه نقل شده است

تکمه نبودکه سراز جيب برون آورده
جامه‌ات گوی زپيراهن يوسف برده ۳/۲۱۸

اما مضامين تکراری ديوان غني را در اين ابيات مي بينيم

توانگران نرسانند نفع مفلس را
که هست زاغ کمان بي نصيب از پر تير ۵/۱۶۷
مفلس نبرد بهره زپهلوی توانگر
کي تيرپر خويش دهد زاغ کمان را ۵/۷۱

ايضا

خار از سخت جاني فرهاد ساخت رو
بر سنگ خارا صورت شيرين بهانه ايست ۱۱/۱۰۴
پيدا نبود صورت شيرين و بيستون
خارا زسخت جاني فرهاد ساخت رو ۷/۲۱۶

ايضا

نيست موج جوی شيراز سنگ خارا آشکار
کوهکن را شد سفيدازگريه چشم انتظار ۵/۱۷۱
چشمش سفيد شد برانتظار دوست
حرفيست اينکه کوهکن آورد جوی شير ۹/۱۷۱

ايضا

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما
جزالف حرفي ننهاد بکاغذ مکتوب ما ۵/۷۹

تا وصف قد نازك او پیش گرفته
حرفي بزبان غیر الف نیست قلم را 7/89

از تمثیلات تکراری میتوان ابیات ذیل را برای نمونه یاد کرد

روشن زمن جهان ومن از بخت تیره داغ
کي سایه چراغ شود محو از چراغ 1/181

هرجا بود روشن دلي باشد ز بخت تیره داغ
تاریکي پای چراغ زائل نگردد از چراغ 2/181

مضامین ابیات زیر نیز مکرر آمده است

آب چون نیست گذارد بدهن تشنه عقیق
دیده ام لخت جگر دارد اگر شد بي نم 6/251

لخت جگر بدیده ام از قحط گریه است
چون آب نیست تشنه نهد در دهن عقیق 7/182

ایضا

نفس ما شده از سوختگي خاکستر
سزد آیینه اگر صاف شود از دم ما 6/78

نفس من شده از سوختگي خاکستر
گر شود آیینه روشن زدم من چه عجب 12/94

باید توجه داشت که اینگونه تکرارها خاص غني نیست و در دواوین شعرای سبك هندی چون صائب وحتي متقدمین خاصه مولانا بکثرت دیده میشود .

٤- برخي نکات دستوری در اشعار غني

در سیر دیوان غني ببرخي از نکات صرف و نحوی باز خوردیم که ذیلا آنها را ذکر میکنیم واین را نیز یاد آوریم که آنچه ذکر میکنیم تماما از مشخصات خاصه اشعار او نیست بلکه آنچه از قواعد وضوابط دستوری و خلاف قیاسهای نحوی در اشعار او دیده ایم متذکر میشویم .

۱- درمقام تمنی و ترجی گاهی افعال بسیاق قدماء بایاء تمنی آمده است مانند

تابچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا
کاش بودی برگ نرگس کاغذمکتوب ما ۶/ ۷۹

دختررز ازنگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۰/ ۹۱

دیده دررخسار خوبان دوختن خوش دولت است
کاش هر مژگان من چشمی چو سوزن داشتی ۱۸/ ۲۲۳

میکشیدیم انتقام درد خویش از آسمان
کاش بودی دست وپا مانند فکرمن رسا ۶/ ۲۵۳

در برخی موارد نیز بدون یاء استعمال شده است

باریست گران بررخم ازضعف بدن رنگ
ای کاش پرد زود زرخساره من رنگ ۸/ ۱۸۳

میمالیدند تا مرا استادان
ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۱۰/ ۲۲۶

در علاج درد اعضاء سخت حیران مانده‌ام
کاش میکردم زحیرت یك نفس گم دست وپا ۴/ ۲۵۳

حلقه های دام ماهی همچو عینك شدزیخ
کاش بیند چشم اوخط شعاع آفتاب ۶/ ۲۵۴

آخر دلم شکسته شد از درد استخوان
ای کاش بشکند چودلم استخوان درد ۱۲/ ۲۵۶

۲- در مورد شرط گاهی افعال بایاء استعمال شده است مانند

اززبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند
گرنبودی سخت رواز شرم میگردید آب ۵/ ۲۵۴

۳- در بعضی اشعار در دیوان غنی بضمایری برمیخوریم که قبل ازمرجع آمده است وباصطلاح اضمار قبل الذکراست مثلا در بیت زیر

گر چنین از سنگ طفلان رخنه ها افتد درو
آشیان بلبل ما میشود آخر قفس ۵/۱۷۴

که مرجع ضمیر «او» «آشیان بلبل» است و قبل از آن یاد گردیده است. در بیتی دیگر گوید

آیینه شد از عکس رخش محمل لیلی
حق بر طرف اوست که دیوانه خویش است ۳/۱۱۶

که اگر مرجع ضمیر «ش» را «لیلی» بگیریم ضمیر قبل الذکر است و شارح و محشی دیوان نیز متذکر این معنی گردیده است و در معنی بیت چنین آورده است (۱) «یعنی محمل لیلی از عکس رخ لیلی بمنزله آیینه رونما شده است. اگر لیلی روی خود را در آن دیده دیوانه حسن و صفای خویش گردد حق بجانب ای سزاوار دیوانه شدن است»؛ ولی چنانچه بترانیم مرجع «ش» را محبوب ذهنی شاعر بدانیم دیگر این امر خلاف قیاس پیش نخواهد آمد.

۴ – گاهی فاعل یا مسندالیه در جمله بقرینه جمله ثانی در جمله اول حذف گردیده است و نمونه های از آن در ابیات زیر می بینیم

خبر میآورد گاهی زکوی دوست مجنون را
سگ لیلی ازین ره خوشتر از آهوست مجنون را ۳/۷۸

شده چشم سگان کوی جانان چار از شوقش
بچشم کم نه بینید ای رقیبان استخوانم را ۱/۸۸

تا نسوزد نکند میل بلندی چو سپند
چشم بد دور ازین اختر طالع که مراست ۲/۱۱۰

هردم از گوشه خاطر سر جستن دارد
معنی تازه غزالیست که بستن دارد ۲/۱۳۳

در دهان ما گره گردید چون دندان غنی
دانه ۶ گر شد نصیب ما ز کشت روزگار ۱۱/۱۶۹

---

(۱) دیوان غنی نولکشور لکنو ۱۹۳۱ ص ۴۶

از عمر دمي بيش نصيبش نبود
هر چند حباب سر زد از آبحيات ٦/٢٢٠

٥- در هنگام عطف دو مصدر گاه يكي بصورت مصدر مرخم(١) استعمال شده است مانند اين بيت

ني جای درون رفتن وني پای برون شد
درمانده اين دايره ام همچو جلاجل ٤/١٨٥

٦- شارح ومحشي ديوان در اين بيت

شام غم كز چشم من دوران مه پرنور بود
چون لگن يك ميل نور از ديده ما دور بود ٧/١٤٨

قائل بتقدير حرف 'در' گرديده است واصل كلام مصنف را "در شام" دانسته است و گويد(٢) "تقدير حروف بحرف وغيره اكثر در كلام اساتذه ميشود. صائب راست

تشنه معني تازه است مرا ساغر گوش   نتوان كرد مرا خواب با فسانه تخط

يعني "بخواب". ولي بايد دانست در كلماتي كه خود ظرف زمان يا مكان هستند هيچ احتياجي بتقدير حرفي مانند "در" و"ب" (كه افاده ظرفيت كنند) نيست و در واژه هاى چون "بمهرگان" و "درزمستان" و "در بهاران" تاكيد ظرفيت منظور بوده است و كلماتي چون شام و صبح و بهار و مهرگان وغيره خود بخود مفيد معني ظرفيت هستند

٧- حذف حرف اضافه از مفعول غير صريح (٣) در اين بيت

پروانه گو بمير ز غيرت كه شمع را
روشن كنند خلق بخاك مزار ما ٦/٨٨

---

(١) البته بمعناى مصدرى زيرا مصدر مرخم گاه بمعناى حاصل مصدر وگاه بمعناى مصدر بكار ميرود (رك بدستور زبان فارسي تاليف پنج استاد ١٣٣٤ - ص ١٣٥ - ١٣٦

(٢) ديوان غني نولكشور لكنو ١٩٣١ ص ٦٨   (٣) يا حذف علامت مفعولي صريح زيرا "را" مفعول صريح گاهي جانشين برخي حروف اضافه ميشود (رك دستور زبان فارسي غلام حسين كاشف اسلامبول ١٣٢٩ ه‍ ق ص ٤٥ - ٤٦

که دراصل "به پروانه گو" یا "پروانه را بگو" بوده است

۸ - گاهي شاعر به تشنیه وجودش پرداخته بدین معني که گاه بدو شخصیت در خود قایل شده است واز خویش به صیغه غایب تعبیر کرده است چنانکه گوید

بسکه در گوشه عزلت چو غني دل بستم

هرکه شد گوشه نشین دردل ما جا دارد ۸ / ۱۴۶

واین نزد متقدمین نیز معمول بوده است چنانکه حافظ فرماید

گفتمش سلسله زلف بتان از پي چیست

گفت حافظ گله از دل شیدا میکرد (۱)

۹ - "را" ی فك اضافه گاه بدون تقدیم وتاخیر مضاف و مضاف الیه استعمال شده است مانند این ابیات

مگر زد خندهٔ دندان نما بروی سگ لیلي

که از شادی نگنجد استخوان درپوست مجنون را ۴ / ۷۸

زشوق گوشهٔ دستار او از بسکه بیتاب است

پرد مانند شبنم هر نفس چشم هوس گل را ۸ / ۸۰

آدمي در عهد پیری بیخرد گردد غني

میشمارم طفل خود را ریخت دندان مرا ۷ / ۹۰

در صورتیکه استعمال "را" فاکه اغلب واکثر در هنگام تاخیر مضاف و تقدیم مضاف الیه است (۲)

۱۰ - در بیت ذیل

تا بر نیامدست زکامم زبان غني

چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸ / ۹۱

---

(۱) دیوان حافظ طبع میرزا محمد قدسي شیرازی بمبئی ۱۳۲۲ ص ۱۷۲

(۲) در جمله ایکه فعل متعدی یا یکي از مشتقات آن بصورت مضاف بکار رود برای فك اضافه پس از مضاف الیه علامت مفعول صریح (مستقیم) "را" آورده علامت اضافه را حذف کنند - رك اضافه دکتر معین ص ۲۰۳

فعل ماضي نقلي (نیامد است) بجای ماضي مطلق استعمال شده است ودرین موضوع باید " نیامد " گفت ــ بقرینه فعل بعد (نداد)

۱۱ ــ مصدر " نمودن " بصورت معین فعل نیز بکاررفته است چنانکه دراین بیت

کلاه از نخوت شاهان ربوده
سران را زیردست خود نموده ۲/۲٤٤

---

۵ ــ قوافي اشعار

هرچند بصیرت وآگاهي ودقت نظر در وجود شاعرما فراهم بوده است ولي گاهي توجه بسیار به انشاء مضامین ومعاني وابداع خیالات تازه سبب گردیده است که سخن پرداز کشمیر از بعض قواعد وقوانین علم قوافي دور افتد و خللي به قوافي اشعار برسد مثلا در قطعه (غزل چهار بیتي) زیر ــ

قوت بازو نیاید بي صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست
آتش از سوز دلم چون دود میپیچد بخویش
شعله دوزخ بچشمم برگ کاهي بیش نیست
زور بازو مرد را وابسته مشت زر است
دست خالي درحقیقت آستیني بیش نیست
کم زحیوانات باشد پیش ارباب تمیز
آدمي کز انفعال جرم سر در پیش نیست (صفحه ۱۰۲)

خطاهای رخ داده است . نخست آنکه درین قطعه " بیش نیست " ردیف میباشد و در بیت آخر از این معني غفلت شده است واصلا روی وقافیه ای وجود ندارد . ثانیا شاعر " بیدی " را با کاهي " و " آستیني " قافیه کرده است . واین نادرست است . نیز در قطعه زیر

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما
جز الف حرفي ندارد کاغذ مکتوب ما
تا بچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا
کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۷۹/ ۵ و ۶

«کاغذ مکتوب ما» بعینه تکرار شده است و فساد کلي در قافیه رخ نموده است.
همچنین در قطعه زیر (۱)

در چشم اهل بینش آخر سبک در آئي
گرچون حباب خواهي بر روی آب رفتن
جای که باده باشد گر محتسب نباشد
شبگرد را نزیبد بر روی آب رفتن
جای که نفع نبود اندیشه ضرر نیست
کي از سراب باشد بیم در آب رفتن

«بر روی آب رفتن» یا «آب رفتن» مکرر بدون اختلاف معني آمده است واین خبط است (۲) در تك بیتي زیر

ازان در دلبریها طاق مي بینم دو ابرویش
که از پیوستگي باهم یکي گشته دو ابرویش ۶/۱۷۸

چنانچه غرض شاعر تصریع دو مصرع باشد چنانکه گاه در مفردات معمول است تصریعي نادرست و قافیه ای نابسامان است. ازاینگونه مسامحات و تکرارات در توانی اشعار فراوان دیده میشود و برای نمونه برخي از آنها را یاد میکنیم. مثلا در غزلي در صفحه ۹۱ «آفتاب» با «ناب» و «سراب» و «حباب» و «کتاب» و «آب» هم قافیه است ولي چهار مرتبه تکرار شده است و همچنین کلمه «آب» در غزلي که با ین

---

(۱) دیوان غني لکنو ص ۱۰۹ سطر آخر و ص ۱۱۰ سطر ۱ و ۲

(۲) در نسخه طبع سرینگر ص ۲۱۰ قافیه بیت دوم «در آفتاب رفتن» آمده است و در اینصورت اشکالي پیش نمیآید.

مطلع شروع میشود

آدم خاکي زخامي دارد از مي اجتناب
کوزه گل پخته چون گردد نمیترسد ز آب ۹/۹۱

چهار بار آمده در غزلي که مطلعش

سرنامه مکتوب تو سر رشته کین است
سطریکه در این نامه بود چین جبین است ۱۳/۸۷

" زین است " در دو بیت آخر غزل که دنبال هم اند تکرار شده است. و " گوهر " در این ابیات از غزل نه بیتي در صفحه ۹۵

کس ز فیض بحر جودش در جهان محروم نیست
پشت ماهي پر درم مشت صدف پرگوهراست
بسته شد هرچند دریك بحر معني هاى تر
معني مردم حباب و معني من گوهراست
باتو شیرین رانسنجد کوهکن در دلبری
در ترازو گرچه یکسو سنگ یکسو گوهراست

که ضمنا دنبال هم نیز آمده است. و " دامان را " در ابیات اول و دوم از این غزل هفت بیتي که دنبال هم نیز میباشد

بریزش زیر بار خود در آور ساده لوحان را
بیفشان سیم و زر چندانکه بردارند دامان را
زدست انداز دشمن نیست غم خلوت گزینان را
که بیم آستین نبود چراغ زیر دامان را ۵۴/۷۳ و ۵

و " دهان ما " و " آسیای ما " و " رقم پیدا " و " قلم پیدا " نیز در غزلیاتي بر صفحه ٦٤ و ٦٩ و ۷۰ و ۷۲ تکرار شده است و امثال این بسیار است و ذکر همه آنها در اینجا میسر نیست

از عیوب ملقبه قوافي چون شایگان در غزل زیر در صفحه ۲۱۰

همـوار گردد از نقر هرجا درشت خوئیست

نقش حصیر باشد بهتر ز موج سر هـان

دیدم که نکته سنجان دزدند شعر مردم

من نیز شعر خود را دزدیدم از حریفان

گشتیم زنده در گور از بس درین غم آباد

کردیم خاك برسر در ماتم عزیزان

که "حریفان" با "عزیزان" قافیه شده است ونیز در قصیده ای که بدین مطلع سروده است

از دم سرد زمستان بسته شد در آشیان

بیضه های عندلیبان همچو دندان در دهان ۷/۲۵۵

"رهروان" را با "بلبلان" قافیه کرده است وعلاوه "بلبلان" و"دهان" نیز مکرر آمده است . نیز در غزلي بدین مطلع

بچشمم آب ورنگي نیست خوان پادشاهان را

که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را ۹/ ۷۲

"پادشاهان را" را با "بیدماغان" در این بیت

نباشد بي سر زلفت سر بوئیدن مشکم

که بوی نافه باشد مری بیني بیدماغان را ۱۳ / ۷۲

قافیه کرده است .

ایطاء خفي را در غزلي در دو بیت زیر

روشن به قناعت شود آیینه باطن

ماهي که دلا فروز بود نان جوین است

ساغر زدن سبز خطان بي مزه ای نیست

صهبا کشي ریش سفیدان نمکین است ۹۸/ ۵ و ۶

در دو لفظ "جوین" و "نمکین" مي یابیم

اغلب واکثر اشعار در دیوان غني مردف اندبردیفهای اسمي وفعلي وحرفي

وغیره. درمیان آنها ردیفهای جمله ای دشوار و طویل نیز دیده میشود که اینک اشاره ای به آنها میکنیم

است وبس

قسمت ما زین گلستان خار حرمانست وبس
دست ما برگ گلي گر چید دامان است وبس ٤/١٧٥

برروی آب رفتن

در چشم اهل بینش آخر سبک درآئي
گر چون حباب خواهي برروی آب رفتن ٢/٢١٠

بیش نیست

قوت بازو نیاید بي صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست ١١/١٠٢

تازه است

چهره اش از سبزه خط گلستاني تازه ایست
در ریاض حسن گلرویان خزا ني تازه ایست ٥/١٠٦

چون آستین

بسکه میپیچد بیاد آن سرین چون آستین
شد پراز چین عاقبت دامان زین چون آستین ٦/٢٠٣

خویش مرا

زروی ماه سیاهي بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ١٢/٦٠

درخواب رفته است

ني چشم مست او بشکر خواب رفته است
بخت سیاه ماست که درخواب رفته است ٩/١٠١

راما نم

درسفر همرهم غم وطن است
گل با خار چیده را ما نم ١٢/١٨٧

سفید شده است

زگریه ام نه همین چشم تر سفید شده است
کزآب دیده مرا موی سر سفید شده است ٤/١٠٤

شد چشمش

زخواب ناز نتواند دمی بیدار شد چشمش
مگر با سرمه نعمت سیاهم یار شد چشمش ٥/١٧٧

که دارد

آن سرو روان جای در آغوش که دارد
دستي به نوازش بسر و دوش کي دارد ٥/١٣٤

نسازد صیاد

بلبل شوخ مرا رام نسازد صیاد
تا ز تار رگ گل دام نسازد صیاد ٤/١٣٥

---

٦ ـ صنایع بدیعي

چنانکه پیشتر اشارت کردیم غني و اقرانش بگاه استعمال کلمات در انتخاب و تلفیق آنها توجه ودقت خاصي داشتند و همین التفات و توجه به خصوصیات الفاظ و در نظر گرفتن خصایصي برای آنها سبب میگردید که شاعر صنایع مختلف را مد نظر داشته باشد همواره بتناسب لفظي و معنوی بین کلمات توجه کند و بسبب این امر است که در اشعار غني صنایع بدیعي را بحد وفور مي بینیم وحتي گاه دریك بیت چندین صنعت مشاهده میشود که این نیز خود صنعتي است بنام "ابداع" یا "سلامة الاختراع".

از صنایعي که در اشعار غني بیشتر بچشم میخورد تمثیل و جناس و ایهام و مراعات النظیر است که تقریبا هیچ بیتي را از آن خالي نتوان یافت. صنایع دیگر نیز ــ خواه لفظي یا معنوی ــ در اشعار آمده است که ذیلا آنها را با ذکر نمونه

چند یاد میکنیم.

(الف) ارسال المثل یا تمثیل

" مثالیه" بطوریکه مولانا شبلي نعماني گوید " ادعائي کردن و برای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن است." (۱) و بقول او " باني این طرز کلیم — علي قلي سلیم — میرزا صائب و غني هستند. طرز مزبور منتها درجه حسن قبول پیدا کرده و تا خاتمه شاعری هم رواج داشته است." (۲) و جای دیگر گوید" مضامین مثالیه ابتدا هم معدود وانگشت شمار یافت میشد. قصیده مشهور امیر خسرو سرتاسر در همین صنعت یعني صنعت مثالیه است. لیکن کلیم — میرزا صائب — و غني آنرا گوئي یك فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و با هم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولانگاه مشترك گردانیده است." (۳) و صاحب تذکره نتایج الافکار اظهار عقیده میکند که غني " در مراتب نظم بفکر رنگین شاني عظیم پیدا کرد و از معدن طبع متین جواهر نازك خیالي بکف آورد. کلامش در تمثیل گوئي بي نظیر است و اشعار آبدارش یکسر دلپذیر" (٤). استادیي غني در صنعت تمثیل حتي امروز هم که سه قرن از فوت او میگذرد مورد قبول شعرای هند است چنانکه شاعری بنام غلام قادر گرامي از حیدرآباد هندوستان در وصف شاعر دیگری گوید (۵)

چنان تمثیل را داده رواجي — که از فکر غني گیرد خراجي

غني گاهي تمثیل را در مصراع نخست میآورد مانند—

جای بینائي سواد دیده باشد ني بیاض
هیچکس در روز فیض شبنمي بیند بخواب — ۱/ ۹۲

---

(۱) و (۲) شعرالعجم جلد سوم مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني- تهران ص ۱۷
(۳) ایضا ص ۱۸۲ — (٤) تذکره نتایج الافکار- بمبئی ص ۵۰۲
(۵) کشمیر جلد دوم ص ٤۵۲

ابر نتواند شدن از کثرت باران سفید
حیرتي دارم که چون شد دیده گریان سفید ۶/۱۵۱

دندان مار گرچه با فسون توان کشید
از زلف او جدا نتوان کرد شانه را ۳/۶۳

چون مه نو که نگردد ز شفق هرگز سرخ
ناخن همت من رنگ نگیرد ز حنا ۳/۷٤

ز روی ماه سیاهي بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۲/۶۰

دید چون پروانه را در خلوت فانوس رفت
شمع در بازار خوبان خوش دکاني گرم کرد ۲/۱۶۰

نور کم میدهد از روغن ناصاف چراغ
کلفت از دل نبرد مي چو نباشد بیغش ۶/۱۷۶

موی چون از سر جدا گردد نمیگردد سفید
عیش غربت مرد را پیوسته میدارد جوان ٤/۲۰۵

د گاه در مصراع ثاني

بجوددوری ز همجنسان نشاطي گر طمع داری
چون میبیني جدا از یکدگر لبهای خندان را ۳/۷۳

نمیباشد مخالف قول و فعل راستان باهم
که گفتار قلم باشد ز رفتار قلم پیدا ۳/۷۰

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود
بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب ۱۳/۹۱

خرمن عمرش تلف شد هرکه از کس زر گرفت
داد سر برباد چون در شمع آتش در گرفت ۱/۱۱۲

روشندلان ندارند از هم غبار کلفت
کي تیرگي پذیرد آئینه از دم صبح ۲/۱۲۵

بود در اضطراب از اهل عالم هرکه کامل شد
طپیدن درمیان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

ربود دل زمن وشد رقیب زین بیدل
چه خوش بود که برآید زیك کرشمه دوکار ۹/۱۷۰

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر
دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم ۱۰/۱۹۱

چاره سازان هم زدرد خود غني بیچاره اند
کي تواند بخیه زد سوزن بزخم خویشتن ۱۲/۲۰۸

شاعر مادر اشعار نوق بیشتر دلایل وتمثیلهای شاعرانه بکار برده ولي اصولا شاعر تمثیل گوی دارای قدرت مشاهده تیزی میباشد وآنچه راکه دراطراف او روی میدهد بادقت مطالعه وباچشم گشوده مینگرد وحتي حوادث کوچکي که درنظر عموم بي اهمیت است برای شاعر دراك وحساس موضوعي قرارمیگیرد واو جهة اثبات ادعای خود دراشعار از آنها استفاده میکند ودر کلام شاعرما نیزاینگونه تمثیلات فراوان است مانند ـ

بي ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل
تاکدو خشك نگردید مي ناب نیافت ۳/۱۲۳

زند ربط بهم پیوستگان راگفتگو برهم
سخن چون درمیان آمد دولب ازهم جداگردد ۷/۱۳۸

رفیق اهل غفلت هرکه شد ازکارمیماند
چوپای خفته پای دیگر از رفتار میماند ۵/۱۵۱

توکل پیشه را روزی بدست خویش میباشد
مکد انگشت خود کودك چو نبود شیرپستان را ۱/۷۳

باتو نزدیکم ولي دورم زفیض عام تو
موم در زیر نگین خالي است از نقش نگین ۱/۲۰٤

درمکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست
کم دهد رنگ ارکسي بندد حنای بسته را ۳/٦٥

(ب) صنعت ایهام

صنعت ایهام یا تخییل وتوریه (۱) یکي از صنایع بدیعي است که درکلام غني فراوان است و شعرای همعصر و همچنین تذکره نویسان وسخن سنجان متاخراو‌را استادیي اورا در این فن قبول کرده اند چنانکه بندرابن داس خوشگو اورا "سرخیل ایهام بندان" خطاب کرده است (۲) . غني این صنعت را بمرحله کمال رسانید و سپس این صنعت بدیعي طوری مورد پسند شعرای متاخرواقع گردید که شاعری باسم گور بخش حضوری در جواب هر بیت غني شعری سروده دیواني فراهم آورد (۳) اینك نمونه های از آنرا درابیات ذیل مي بینیم —

مطرب گر آرزوی تو فریاد ما بود
مانند ني بدیده فغان مي کنیم ما ۵/۶۷

نتوان چو زاهد ازره خشکي بکعبه رفت
کشتي ببحربباده روان میکنیم ما ۷/۶۷

کس وقت نزع بر سرم از بیکسي نبود
شرمنده ام زعمرکه آمد بسر مرا ۳/۷۶

آزرده ام زدیدن مردم عجب مدار
گرا‌وفتاد مردم چشم از نظر مرا ٤/۷۶

زبان ني بآواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب‌نفس گویا ۱۰/۶۳

اشعارآبدارم تا شد محیط عالم
انداختند درآب یاران سفینه ها را ۳/۸۸

---

(۱) رك به المعجم ص ۲۳۶ - ۲٦٤ و حقائق الحدائق ۵٦ - ۵۹ و دقائق الشعرص ٤۰-٤۲ و دره نجفي ص ۱۸۹ - ۱۹۰

(۲) و (۳) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳٤۸

هرکه چون من زد قدم درراه استغنا غني
اطلس گردون بپای همتش پاتابه ایست ٤/١٠٣

مدام ازحباب است ساغر بدست
شده مي بدور لبت مي پرست ٤/١١٢

ني زپای خم خبر دارم نه از دست سبو
دست و پاگم کرده چون من دراين ميخانه نيست ٥/١١٨

کسي که زنده باظها رزندگي باشد
دميکه گشت زدعوی خموش گويا نيست ٦/١١٨

بکام دل رسانيدست مي از دوستي ما را
الهي تادم آخر بکام دوستان باشد ٥/١٢٩

نميکند بمن ناتوان نگه آن شوخ
زبيم آنکه بگويند ناتوان بين است ٧/١١٥

غني زترك محبت بسي پشيمانم
ززلف يارگرفتم دل و شدم دلگير ١/١٦٨

(ج) مراعات النظير

صنعت مراعات النظيرکه نامهای ديگرآن تناسب (يا متناسب) ومواخاه و ايتلاف است (١) مستعمل ترين صنعت دراشعار غني است که ذيلا نمونه های ازآن ذکر ميشود

به بيداری خيال زلف خوبان ميکند شبها
زبس پيوسته بيند چشم من خواب پريشان را ٦/٧٣

---

(١) المعجم ص ٢٨٣ – ٢٨٤ وحدائق الحقايق ص ٤٦ – ٥٠ دقائق الشعرص٥٢-٥٣ وترجمان البلاغه ٧٥ – ٧٦

مگر زد پرتو خورشید حسنت درجهان آتش
که برج آبي چاه است منزل ماه کنعان را ۸/۷۳

سعي بهرراحت همسایگان کردن خوشست
بشنود گوش از برای خواب چشم انسانها ۴/۶۲

ترهمچو آسیا نشد از آب نان ما
از تشنگي است خشك زبان در دهان ما ۱/۶٤

ازبسکه وصف چشم سیاه توکرده ایم
گردید میل سرمه زبان در دهان ما ٤/٦٤

تا کرده ایم دره شوقت قدم ز سر
آتش بود ز داغ جنون زیر پای ما ۷/۷۲

چاره کار بدست من ومن بیچاره
بند انگشت به ناخن نتوان کردن وا ٤/٧٤

شد روشنم زشمع که در بزم حریفان
خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را ۳/۷۱

کرد سربا نامه‌ٔ آن ماه تا صد راه را
ای کبوتر پر مکن از اشك حسرت چاه را ۸/۷٦

رشته را از پنبه توحید تا منصور بافت
اختلافي درمیان سبحه وزنار نیست ۷/۱۰۳

سالکان راه عشق آسان زخود بگذشته اند
تا کمانش پل بروی آب پیکان بسته است ٤/١١٥

بیمار عشق در خم محراب ابرویش
خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد ۱۰/۱۳٤

برزبان قانع اگر حرف لب نان گیرد
زود ازشرم زبان در ته دندان گیرد ۱۰/۱۳۹

جوی شیراز بر فرهاد مگر میآید
که بهم خسرو وشیرین شکر آبي دارند ۱/ ٦١

(د) تشبیهات

تشبیهات لطیف و بدیع در دیوان غني بسیار است و در اینجا بمصداق "القلیل تدل علي الکثیر" نمونه های ازآنها را یاد میکنیم

تشبیه "حروف مکتوبه" به "زنجیرقلم" (ص ٤/٧٠)

بدست از زلف اوتاسر خط دیوانگي دارم
چو کلکم شکل زنجیراست از نقش قدم پیدا

وتشبیه "ابرو" به "مصرع" (ص ١١/٩٦)

یك موی فرق نیست میان دوابرویت
خوش مصرعي به مصرع دیگر رسیده است

"آبله پا" به "قبله نما" (ص ٥/١٣٢)

من از قدم سعي بمقصود رسیدم
هرآبله پای مرا قبله نما شد

تشبیه "زبان" به "بال" (ص ١١/١٢٦)

زتحریك زبان دائم بهر سو میرود شعرم
چه مرغ است اینکه از یك بال در پروازمیآید

و"زخم" به "گرداب" و "بخیه" به "موج" (ص ٦/١٥٠)

در هوای آب تیغش بسکه دل بیتاب بود
بخیه بر زخم توگوئي موج درگرداب بود

"درم" به "چنار" (ص ١١/١٧٠)

گلي نچید ازین باغ جز تهیدستي
کسیکه تکیه کند بردرم بسان چنار (١)

"دندان" به "ژاله" (ص ١٠/١٣٨)

---

(١) زیرا در چوب چنار نقوش مدوری بسان درم میباشد

ریخت دندان ز دهن رفت جوانی بر باد

آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد

و "مژگان" به "سیاه لشکر" (ص ۲/۲۱۶)

به پیش چشم تو نرگس سپر ز برگ انداخت

چو دید جمع سیاهی لشکر از مژگان

و "مژگان" به "نبض بیمار" (ص ۷/۱۰۷)

عاشقان را جنبش مژگان چشم یار کشت

عالمی را اضطراب نبض این بیمار کشت

برخی از تشبیهات که غنی در اشعار خود بکار برده چندان خوب نیست که نمونه از آن نیز که به چشم خورد در زیر نگاشته میشود مانند "میل سرمه" به "مار غبار آلود" (ص ۶/۱۹۵)

زند بی دوست زنبور نگه صد نیش بر چشمم

بود مار غبار آلوده میل سرمه در چشمم

و "گره زلف" به "مهره مار" (ص ۵/۶۳)

سامان دل خیال گره های زلف بست

گوهر بود ز مهره مار این خزانه را

و نیز "زلف یار" به "مهره مار" (ص ۱۰/۶۰)

دل از خیال گره های زلف یار پر است

گهر ز مهره مار است در خزانه ما

قسمتی از تشبیهات بصورت اضافه آمده است و آنها را بملاحظه علم دستور بدر قسمت اضافات تشبیهی و اضافات استعاری یاد میکنیم

اضافات تشبیهی

آتش صهبا (ص ۸/۶۳)

ندارد در هوای گرم لطفي آتش صهبا
هلال عید دانم گر رگ ابری شود پیدا

آیینه آب (ص ۷/۸۷)

وضع ملائم بود تیغ زبان را سپر
تیره نسازد نفس آیینه آب را

آیینه آفتاب (ص ۷/۹۳)

گر نه صفای تنت هرشربا باشد چرا
پیش دم صبح هست آیینه آفتاب

آیینه باطن (ص ۵/۹۸)

روشن بقناعت شود آیینه باطن
ماهي که دلافروز بود نان جوین است

آیینه زانو (ص ۱/۸۶)

بسکه بي زلف بتان دست زدم بر زانو
صورت شانه گرفت آیینه زانوی ما

آیینه ماه (ص ۳/۱۳۳)

زنگ از دل نبرد در شب هجرت مهتاب
بي رخت آیینه ماه شکستن دارد

ابر دیده (ص ۷/۲۱۸)

بگلشن بي تو ابر دیده ما ریخت باراني
که گردید آشیان عندلیبان چشم گریاني

ابر طالع (ص ۱۲/۱۲۹)

ابر طالع را تماشا کن که در فصل بهار
بیضه بلبل برای گلشن ما ژاله شد

باده عتاب (ص ۳/۹۰)

ما باده عتاب زلعل تو میکشیم
باشد می دو آتشه آب خمار را

بحر باده (ص ۷/۶۷)

نتوان چوزاهد از ره خشکي بکعبه رفت
کشتي ببحر باده روان میکنیم ما

بخیه سکوت (ص ۵/۱۹۷)

برلب چو آستین زده ایم بخیه سکوت
انگشت گر زني بلبم وا نمیشود

برق آه (ص ۲/۲۵۰)

جسته ازبسکه برق آه از دل
خرمن ماه ماند یک پر کاه

بیابان توکل (ص ۶/۱۷٤)

در بیابان توکل توشه در کار نیست
زاد این ره دانه دل بس بود همچون جرس

پرکاه هلال (ص ۱۳/۷۰)

چشم فلك که میپرد از شوق ابرویت
بردیده مینهد پرکاه هلال را

پنبه صبح (ص ۹/۱۸۰)

درشب وصلت چوخواهد بزم ماروشن کند
پنبه صبح آورد گردون برای تار شمع

پنبه غفلت (ص ٤/۱۹٦)

تکیه گوش پر از پنبه غفلت کردم
چشم پوشیدم ز خوابي بفراغت کردم

تنور فلك (ص ۳/٦٤)

گوئي كه در تنور فلك قحط هيزم است
تا اشتها نسوخت نشد پخته نان ما

تير مژگان (ص ٥/٩٦)

ناوك نازتو در ديدن من جا دارد
تير مژگان ترا مردم چشمم سپر است

تير فراق (ص ١٠/٢٥٠)

بسفر رفتي واز تيغ فراقت پيهم
زخم چندان بمن آمد كه نيايد بقلم

تيغ گريبان (ص ١/٨٣)

ز درد عشق ضعيف است بسكه پيكر ما
شود به تيغ گريبان جدا ز تن سر ما

جام خالي نرگس (ص ٨/١٢٦)

نشاني نيست در خمخانه خاك از مي عشرت
ز جام خالي نرگس همين آواز مي‌آيد

جامه ديوانگي (ص ٦/٢٠٠)

جامه ديوانگي چون بر قد خود دوختم
بخيه ها از خار پا بر دامن صحرا زدم

چراغ آيينه (ص ٤/٢٣٢)

نتوان نفس گم شده را پيدا كرد
افروختن چراغ آيينه چه سود

چراغ لاله (ص ١١/١٢٩)

تا بصحرا هر طرف روشن چراغ لاله شد
گرد باد از پرتو آن شعله جواله شد

چرخ حلاج (ص ۱۰/۲۵۵)

آسمان چون چرخ حلاج است کزگردش بخاك
پنبه ودانه زبرت وژاله ریزد هر زمان

حصار جام جم (ص ۵/۷۰)

غني تا چند پرسي دستگاه اهل دنیا را
که باشد وسعت آن ازحصار جام جم پیدا

حصارخط (ص ۱۲/۶۳)

زهد كي درحصارخط زدزدان معني ررشن
کجا مهراز کلف محفوظ دارد خرمن مه را

خامه ایجاد (ص ۵/۱۳۸)

چون نباشم در ندامت کز پي تصویر من
رنگ خجلت بر جبین خامه ایجاد بود

خانه زنجیر (ص ۱/۷۷)

چنان بیاد سرزلف او گرفتاریم
که غیرخانه زنجیر نیست منزل ما

خم افلاك (ص ۳/۱۲۸)

باده عیش نشوید زدلم گرد ملال
خویش راگرخم افلاك ته خاك كنم

خواب مرگ (ص ۱۲/۱۰٤)

غافل مشوزعاقبت کار خود غني
دل نه بخواب مرگ که دنیا فسانه ایست

دراشك (ص ۵/۱۰۹)

چشم سفید زد در اشك مرا بخاك
حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهر است

ریگ شیشه ساعت (ص ۵/۱۴۹)

کسي آواره تاکي در دیار خویشتن باشد
چو ریگ شیشه ساعت مسافر در وطن باشد

رشته حب الوطن (ص ۹/۷۴)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

زال چرخ (ص ۵/۱۱۰)

چنان بروی زمین نقش حسن ناپیداست
که زال چرخ به چشمم بت هلال ابروست

زبان شیشه (ص ۱۰/۱۳۸)

گوید زبان شیشه نهاني بگوش جام
هرکس که سرکشد بجهان سرنگون شود

زمین شعر (ص ۱۴/۹۲)

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشني
هست هر بیتي در و عشرتسرای عندلیب

زمین طرح (۳/۱۷٤)

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع
که میشود سخن ما درین طرح کم سبز

سنگ شیشه (ص ۶/۸۳)

محنت کجا ز سردی دی میکشیم ما
از سنگ شیشه آتش مي میکشیم ما

شاخ تنزل (ص ۷/۱۶۵)

توان ز شاخ تنزل گل ترقي چید
نفس به ني چو فرو شد بلند میگردد

شعله آواز تلقل و شمع مینا (ص ۲/۵۹)

برد از شعله آواز تلقل بزم مي روشن
سرت گردم مکن خاموش ساقي شمع مینا را

صبح ابد (ص ۹/۵۹)

ز آسیب صبا آسوده تا صبح ابد باشد
کند شمع از پر پروانه گر تعویذ بازو را

صبح بنا گوش (ص ۱۰/۱۰۱)

تا دیده ایم صبح بنا گوش یار را
از چشم ما چو چشم گهر خواب رفته است

صیدگاه دهر (ص ۵/٦٤)

از صیدگاه دهر نگشتیم نا امید
زاغ کمان ماست شکار کمان ما

طائر معني (۸/۱٤۳)

آید از تار نفس طائر معني در دام
ای حریفان قفس گوش مهیا دارید

طفل هوس (ص ۲/۲۰۷)

شد بسته به پستان صدف شیر که هرگز
طفل هوس من ندهد تن بمکیدن

طفل اشك (ص ۲/۱۱۱)

از کنارم دختر رز کرد تا پهلو تهی
کار من اکنون غني با طفل اشك افتاده است

ظلمت آباد بدن (ص ۲/۱۰۵)

زنده نتوان بود بي لعلت که مشتاق ترا
یالب شیرین تو یا جان شیرین برلب است

غنچه خاطر (ص ۱/۱۴۲)

در لحد غنچه خاطر رکفن بگشاید
دل غربت زده از صبح وطن بگشاید

فانوس حباب (ص ۱۳/۹۱)

نور حسن از دیده تردامنان پنهان بود
بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب

قید خرد (ص ۱/۵۸)

جنوني کوکه از قید خرد بیرون کشم پا را
کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را

دسته نرگس (ص ۳/۱۶۵)

نیست حسن بي بقا شایسته دلبستگی
با چراغ برق یك پروانه همراهي نکرد

کلاه حباب (ص ۷/۱۱۷)

تا دید سر برهنگي طفل اشك ما
دریا بدست موج کلاه حباب دوخت

گل آتش (ص ۸/۹۶)

سوز دلم چو شمع بجای رسیده است
کز تخم اشك من گل آتش دمیده است

گل شمع (ص ۷/۱۱۶)

سنبل زلف که درگلشن بزم است امشب
که گل شمع زبویش گل شبو شده است

گلیم بخت (ص ۷/۱۹٤)

شبي بمجلس آن مه چو شمع جا کردم
گلیم بخت سیه را بزیر پا کردم

مصرع ابرو (ص ۱/۱٦٤)

گردون زشوق مصرع ابروی آن نگار
باآب زررقم زده نامش هلال کرد

نهال شمع (ص ۵/۸۰)

آزاده ام زقید زمین چون نهال شمع
بردم فرو به آب وگل خویش ریشه را

اضافات استعاری

آستین انقلاب (ص ۸/۷۸)

چون برآرد دست چرخ از آستین انقلاب
کاسه دریوزه سازد چینی فغفور را

انگشت حیرت (ص ۱۰/۷۳)

غني تا نقش خط گشت از نگین لعل او پیدا
دهن شد خاتم انگشت حیرت ساده لوحان را

پای خم ودست سبو (ص ۵/۱۱۸)

نی ز پای خم خبر دارم نه از دست سبو
دست وپا گم کرده چون من درین میخانه نیست

پنجه خورشید (ص ۳/۲۵۵)

پنجه خورشید رااز دست برد دی نماند
آنقدر قوت که اندازد ز روی خود نقاب

چشم چاه (ص ٤/۱٦۲)

غني مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه میآید

دست رد (ص ٤/۱۰۲)

تا شد انگشت نما طره ات از حسن قبول
شانه برگیسوی خوبان دگر دست رد است

دهن سوزن (ص ۵/۱۲۶)

هیچگه دم نزد از دوختن چاك دلم
رشته هرچند زبان در دهن سوزن کرد

رخسار شمع (ص ۸/۱۸۰)

چشم دلسوزی نمیاید ز دشمن داشتن
آستین کي پاك سازد اشك از رخسار شمع

زانوی فکر (ص ۱/۹۰)

جام بغیر کاسه زانوی فکر نیست
باشد خیال تازه شراب کهن مرا

زخم ني (ص ۹/۹۹)

هرزخم ني ز نغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که ازانگبین پراست

گوش جام (ص ۱۰/۱۳۸)

گوید زبان شیشه نهاني بگوش جام
هرکس که سرکشد بجهان سر نگون شود

گلوی شیشه (ص ۵/۹۰)

بسکه برلب جانش از رنج خمار مي رسید
در گلوی شیشه آب از پنبه میریزیم ما

ناخن بیداد (ص ۶/۲۰۹)

خسته از ناخن بیداد نسازم جگری
خون لعل از رگ خارا نکند تیشه من

ناخن همت (ص ۳/۷٤)

چون مه نوکه نگردد زشفق هرگز سرخ
ناخن همت من رنگ نگیرد زحنا

(هـ) تلميحات

صورت معشوق هرجا جلوه گرگردد خوش است
کوهکن داند به از آيينه سنگ خاره را ٤/٨٩

از گريه آب تيشه فرهاد ريختم
چشمي که شد سفيد کم از جوی شير نيست ٢/٢٠

غني مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم يوسف بچشم چاه مي آيد ٤/١٦٢

گندم از بهر طمع خنده برآدم دارد
يارب اين در بجهان بررخ کس باز مباد ٣/١٣٤

غني تا چند پرسي دستگاه اهل دنيا را
که باشد وسعت آن ازحصار جام جم پيدا ٥/٧٠

حمائل کرد شيرين دست خود درگردن خسرو
مگر ميل حنا بندی زخون کوهکن دارد ٣/١٣٧

مريد خضرتوان شدکه باحيات ابد
تن از حباب باظهار زندگي ندهد ٦/١٥٩

چون قبله نما خضرره اهل جهان باش
سرگشته خودورا هنمای دگران باش ٣/١٧٧

چاك پيراهن يوسف نبود بي معني
خنده برپاکي دامان زليخا دارد ٧/١٤٦

چشم کرم مدارزشاهان که جزنمد
آيينه خلعتي زسکندر نيافت است ٤/١٣٢

ای که خواهي رخنه درملك سليمان افگني
درزمين خاکساری خانه چون مورگير ١/١٧٢

تن ضحاك کشيد ازرگ گردن آزار
قصه مارکه مشهور شدافسانه شمار ٣/١٦٨

میزند پهلو به نخل طور از آتش چنار
زیبدار خود را کلیم وقت دادند باغبان 1/۲۵۵

دم بریدن سر شمع میکند روشن
که خوشتر از دم عیسي بود دم شمشیر 10/167

فریب نعمت شاهان مخور که از نعفور
صدای کاسه خالي بگوش میآید 6/154

دولت ظاهر و باطن شود از مي حاصل
خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم 9/251

قارون ته خاك رفت از طول امل
تا بردارد درم ز پشت ماهي 10/242

مگر آن شاه خوبان کرد مصر حسن را غارت
که باشد برجبین داغ غلامي ماه کنعان را 12/72

نمي بینم نهالي سایه افگن برسر مجنون
مگر گاهي که بنشیند بزیر شاخ آهوی 10/219

نه دار آخرت ني دار دنیا در نظر دارم
ز عشقت کار چون منصور با دار دگر دارم 1/186

براه جستجوی او قدم نهمیده نه سالك
که موسي بي عصا این راه نتوانست طي کردن 7/210

چشم عاشق روشن است از پرتو دیدار دوست
شمع نخل وادی ایمن بود پروانه را 8/69

کس ز همرنگي ما مدعي ما نشود
که کف بحر حریف ید بیضا نشود 3/148

غني روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن
که نور دیده اش روشن کند چشم زلیخا را 7/58

خضاب موی زلیخا مگر کند یوسف
که برده است سیاهي ز دیده یعقوب 3/93

زبزی جامه میناززد بخود یعقوب زین غافل

که یوسف بازلیخا عشق دریك پیرهن دارد ٤/١٣٧

(و) تضاد

صنعت تضاد که آنرا بانامهای متضاد ــ تطبیق ــ مطابقه ــ طباق وتکافو نیز نامند (١) از صنایع کثیرالاستعمال در دیوان غني است ونمونه های از آنرا درابیات زیر میبینیم

به بیداری خیال زلف خوبان میکند شبها

زبس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را ٦/٧٣

خون بجوش آمده از ذوق شهادت ما را

به که آبي بزند تیغ تو بر آتش ما ١٣/٧٣

تونونهالي وما همچو ریشه ایم ترا

بود ترقي حسنت گل تنزل ما ٢/٩٠

آدم خاكي زخامي دارداز مي اجتناب

کوزه گل پخته چون گردد نمي ترسد زآب ٩/٩١

بحث کج درطبع شاعرمیخلد ني دخل راست

طاقت خاراست ماهي را وتاب شست نیست ٢/١٠١

حساب روز وشب هجر را چه میپرسي

که روزنامه ما چون سیاهه شب بود ٥/١٥٨

هست رویش گل روی سبز باغ وجود

گرچه باشد دهنش غنچه گلزار عدم ١٤/٢٥٠

---

(١) المعجم ص ٢٥٦ ــ ٢٥٧ حدایق الحقایق ص ٢٧ ــ ٢٨ ودقائق الشعر ص ٢٩ ودرهٔ نجفي ص ٢٩ وترجمان البلاغه ص ٣١ ــ ٣٦

(ز) تکرار

صنعت تکریر یا تکرار (۱) نیز در ابیات غني ملاحظه میشود.

شکل گردون گره و صورت اختر گره است
کارم از انجم و افلاك گره در گره است ۲/۱۱۲

کشمیر از صباحت روشن گر جمال است
حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است ۳/۱۱٤

پیرهن گل تن گل عارض گل لب دلدار گل
باغبان صنع بسته دسته زین چار گل ۶/۱۸٤

پیکر ساقي سراپا گوئي از گل ساختند
دست گل پا گل بدن گل چهره گل رخسار گل ۸/۱۸٤

(ح) جناس

جناس یا تجنیس یا مجانسه را اقسامي بسیار است و در کتب علوم بدیعي شرح مفصل و مبسوطي در باره آن بیان شده است. ذیلا اقسام تجنیسات را که در دیوان غني یافته میشود با مثال ذکر میکنیم.

تجنیس تام

بسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب
مردم دیده اگر از نظرم افتاد است ۷/۱۰۵

دم بریدن سر شمع میکند روشن
که خوشتر از دم عیسي بود دم شمشیر ۱۰/۱٦۷

---

(۱) المعجم ص ۲۵٤ – ۲۵۵ و دقائق الشعر ص ۱۷ – ۱۹ و دره نجفي ص ۱۳۲

تجنیس ناقص یا مختلف

گرد خود گرد غني چند کني طوف حرم
رهبری نیست در این راه به از قبله نما ۶/۷۴

شدیم خاك زبس درخیال عارض او
سزد اگر گل خورشید روید از گل ما ۲/۷۷

ترك خواب آن ترك خونریز از پي نخچیر کرد
پر برون آورد از بالین و صرف تیر کرد ۵/۱۴۲

تجنیس زائد

ز نقش پای تو گلها شگفت تالي را
نهال ساخته سرو قدت نهالي را ۱۳/۶۷

ز روی ماه سیاهي بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۲/۶۰

آتش مي تیز سازد شعله آواز را
برکدوی باده باید بست تار ساز را ۳/۸۴

یکتن در این زمانه بي داغ ماتمي نیست
کردیم سیر عالم از ماه تا به ماهي ۲/۲۲۱

تجنیس مرکب

شد شکرآب ز شرم سخن شیرینم
گرمیان من و طوطي شکرآب است بجاست ۱/۱۰۰

تجنیس مطرف

خاره زسنجت جاني فرهاد ساخت رو
برسنگ خاره صورت شیرین بهانه ایست ۱۱/۱۰۴

نگاه تیز می بینم بسوی او غزالان را
نگه دارد خدا ازچشم بدآن تیرمژگان را ۱۰/۷۲

تجنیس خط

جزشکار دل شیران نبود پیشه عشق
کز پر تیر بود برگ نی بیشه عشق ۳/۱۸۲
دولت ظاهر و باطن شود از می حاصل
خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم ۹/۲۵۱

تجنیس مردوف

ز غنچه تکیه چو شبنم بزیر سر ننهم
که به ز بالش پر هست بال خویش مرا ۱/۶۱

از صنایع دیگری که در ابیات غنی ملاحظه میشود نمونه چند مینگاریم

قلب یا مقلوب

دل از خیال گره های زلف یار پر است
گهر ز مهره مار است در خزانه ما ۱۰/۶۰
شد رشته گلدسته زیادش دل زارم
آن دسته گل جای در آغوش که دارد ۷/۱۳۴

لف و نشر

عشق را دامیست در پست و بلند روزگار
کوهکن در بیستون و مجنون بصحرا بندشد ۹/۱۳۷

مبالغه و اغراق

در موج خیز گریه من میکند شنا
دریا به پشت خویش کدوی حباب بست ۵/۱۱۶

بسکه پر آب است چون چشم ترم هر آبله

رفته ام در گل فرو هر جا که پا انشرده ام ۸/۱۹۹

اشتقاق

محرم است آیینه و آب ز عکست محروم

آب خواهد که به آیینه رساند خود را ۸/۷۹

بحرف قتل من روزی زبانت گشت میترسم

که از تاخیر بخت من دم شمشیر برگردد ۵/۱۵۷

کي زند پهلو بمن مجنون که در خاک جنون

سنگ طفلان شد مرا چون استخوان جزو بدن ۲/۲۰۶

---

(۷) تصرفات شعری

ایراد مضامین در قالب شعر و تقییداتي چون وزن و قافیه شاعر را وا میدارد که در جملات و عبارات دخل و تصرفي کند. تقدیم و تاخیر ارکان جمل و بعضي حذفها و اسقاطها در عبارات ازینگونه است. در کلمات و الفاظ نیز بمقتضای همان قیودی که وزن و قافیه برای شاعر پیش میاورد تصرفاتي چون تخفیف و تسکین و تصحیف وغیره نیز بوجود میآورد و بهمین جهت گفته اند " یجوز للشاعر مالا یجوز لغیره" و در کلام غني نیز بدینگونه تصرفات و حذفها بر میخوریم مانند اماله الف عیسي به یای دربیت زیر —

اهل دل از ترک خواب سیر فلك میکنند

عیسي وقت خود است هر که شبي زنده است ۱۰/۱۰۷

وهمچنین تصرف و تغیر در حرکات کلمه " خورد" در رباعي زیر — (۱)

---

(۱) دیوان غني چاپ نولکشور لکنو ص ۱۲۳ ولي دیوان چاپ سرینگر ص ۲۳۲

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تا فصل بهار رو به گلشن آورد
هنگامه انسرده دلي بر هم خورد
ازحیرت عشق وشوخي حسن بباغ
بلبل به سبد گل به قفس باید کرد

تخفیف کلمات یکي از تصرفات شایع شعراست د هیچ دیوان فارسي را تهي ازان نخوان یافت. اما کلمات مخففه ازشمار "محذوفات مستحسنه" است که "کلمه فصیحتر وملایمترگردد یا حذفي مشهور ومتداول باشد" (۱) واز محذوفات مستکرهه وحذفهای نا روا در اشعار وی دیده نمیشود واگر قاعده ای راکه صاحب لسان القلم در مورد استکراه محذوفات بیان داشته وآنرا تخفیف مشدد داشسته (۲) درنظر بگیریم باید تخفیف "دکان" (۳) را در شعر زیر

دید چون پروانه را درخلوت فانوس رفت
شمع در بازارخوبان خوش دکاني گرم کرد ۲/۱۶۰

حذفي مستکره بدانیم. ولي باید گفت که تخفیف مشدد همواره مستکره نیست چه بسیار مشدداتي که پارسي زبانان به تخفیف استعمال کنند وفصیحان متقدم نیز بکار برده اند چنانکه همین کلمه "دکان" را مولانا مخففا استعمال کرده است ومیفرماید ــ

بردکان بودی نگهبان دکان	نکته گفتي با همه سوداگران
جست ازسوی دکان سویي گریخت	شیشه های روغن گل را بریخت (٤)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

بجای "بایدکرد" "بایدبرد" نوشته ودر دو نسخه خطي دیگر نیز "باید برد" آمده است ودر اینصورت تصرفي وتغییری درحرکات کلمه "خورد" لازم نیست.

---

(۱) لسان القلم في شرح الفاظ العجم تالیف عبدالقهار بن اسحق شریف مصحح ادیب هروی تهران ۱۳۳٦ ص ۳۸. (۲) ایضا ص ۳۸
(۳) به تشدید تانب رجوع کنید المنجد چاپ بیروت
(٤) مثنوی معنوی مصحح رینولد نیکلسون طبع لندن ۱۹۲۵ جلد اول ص ۱۷

و آنند راج متذکر این استعمال مخففانه گردیده است و در ذیل ماده دکان گوید — « فارسیان بتخفیف استعمال نمایند » (۱) بنابراین در کلمه « دکان » حذفي مستکره نیا نتادست و عرف مستعمل و مصطلح نارسي زبانان است . ما در زیر مخففات دیوان غني را اعم از اسم یا نعل یا حرف استخراج کرده ذیلا بترتیب حروف تهجي مي نویسیم (۲)

آگهي	ص ۱۵	دگران	ص ۶۶ و ۸۱ و ۸۷
آيينه	ص ۱٤		و ۱۱۵
ار	ص ۱۰۸ و ۱۳۸	دهن	ص ۱۰ و ۱۱ و ٤۷ و
استادگي	ص ۱۰ و ۸٤		۱۳ و ۵۱ و ۶۰ و ۶۳
استادن	ص ۹٤		و ۷۷ و ۹۱
استاده	ص ۸۷	ره	ص ۱۳ و ۲۸ و ٤۷ و
اگه	ص ۳٤ و ٤۰ و ۱۲		۵۱ و ۵۲ و ۵۷ و ۶۱
بستان	ص ۵٤ و ۸۹ و ۱۳۱		و ۶۵ و ۶۶ و ۷۰ و
بيهده	ص ۵۵		۸۳ و ۸۵ و ۸۶ و
پيرهن	ص ۸ و ۱۸ و ۵۰ و		۹۵ و ۹۶ و ۱۰۲ و
	۷٤ و ۸۰ و ۹۲		۱۰٤ و ۱۰۵ و ۱۰۹ و
چار	ص ۸۱ و ۹۲		۱۱۱ و ۱۱٤ و ۱۱۶ و ۱۲۷
چو	ص ۱۳ و ۱۱۰ و ۱۰۳		و ۱۲۸ و ۱۳٤ و ۱۳۶
خامشي	ص ۱۳ و ۵۷		و ۱۳۷ و ۱۳۹
خانقه	ص ٤۵ و ۸۰	رهبر	ص ۱٤
خموش	ص ۱۲ و ۱۶ و ۷۷	رهنما	ص ۶۵
خموشي	ص ۳۹ و ۱۰۸ و ۱۱۱	ز	ص ۱۳ و ۱٤ و ۳۰ و ۶۲ و ۶۸
دگر	ص ۱۰٤ و ۱۳۰ و ۱۳۵		و ۷۲ و ۱۰۸ و ۱۱۶ و ۱۳۵

---

(۱) فرهنگ آنند راج طبع دبیر سیاقي تهران ۱۳۳۶

(۲) شماره صفحه از روی دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو سال ۱۹۳۱ میباشد

سیه ص ۱۵ و ۲۹ و ۳۱ و ۳۵ و ۴۰ و ۵۲ و ۵۶ و ۵۸ و ۶۲ و ۷۱ و ۷۴ و ۷۵ و ۹۰ و ۹۹ و ۱۰۱ و ۱۱۳ و ۱۲۳
فتادن ص ۹۶ و ۱۰۰
فتد ص ۶۲
فسانه ص ۳۱ و ۳۹
کز ص ۵۸ و ۶۸ و ۹۱ و ۹۴
کنون ص ۸۹ و ۱۱۲ و ۱۳۸
کوته ص ۵۰ و ۱۱۳
گر ص ۸ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ و ۵۲ و ۶۵ و ۸۷ و ۸۸ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۱۳۰
گرنه ص ۶۵
گمره ص ۴۰
گنه ص ۲۹ و ۵۶ و ۱۵ و ۸۶ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۲۲
گه ص ۸۰ و ۹۳ و ۹۶ و ۱۱۴
گهر ص ۱۰ و ۴۰ و ۵۶ و ۷۷ و ۹۳ و ۱۳۶ و ۱۰۷
گهواره ص ۸ و ۱۲۷
لیک ص ۵۰ و ۵۴ و ۶۷ و ۹۹ و ۱۰۱ و ۱۰۵ و ۱۱۶
ملائک ص ۳۹ و ۶۰
مه ص ۸ و ۱۴ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۴ و ۶۰ و ۶۵ و ۶۸ و ۷۳ و ۸۵ و ۸۹ و ۱۰۱ و ۱۱۶ و ۱۳۳ و ۱۹۹
نار ص ۱۶۹
نگه ص ۲۸ و ۳۲ و ۴۵ و ۴۶ و ۵۰ و ۵۷ و ۵۹ و ۶۴ و ۷۷ و ۸۳ و ۹۲ و ۱۰۰ و ۱۰۷ و ۱۱۶
هشیار ص ۸ و ۲۰ و ۷۳ و ۱۱۲
همره ص ۱۲۹
همرهي ص ۸۷
هیچگه ص ۱۶ و ۶۶

(۸) مصطلحات علمي وفلسفي وغيره

بمراتب علمي ومقامات دانشي غني پيش ازاين اشارت كرديم . در اشعار وی بندرت باصطلاحات علمي وحكمي برميخوريم وشايد سبب آن باشد كه اشعار موجود غني اكثر غزل است ومضامين آن مطالب عاشقانه وتوصيفات شاعرانه است واصولا اگر در قالب غزل كه بايد حقا محتوی مضامين لطيف ودقيق باشد مصطلحات علمي وفني را ايراد كنند آن لطافت ورقت كه لازمه آن است از دست ميرود ولي خواه ناخواه در اشعار شاعری كه مدتها عمر خود را در مكاتب و مدارس بسر برده وبتفحص كتب وتصفح رسالات اشتغال داشته اثراتي باقي خواهد ماند واين معني در اشعار غني مشهود است چنانكه در بيت

در عالم مثال مثالت نبرده است

هرچند كز دريچه آيينه ديده ايم ۷/۱۸۶

اشاره به " عالم مثال " كرده است (۱)

ودرين بيت

حسن وجمال ذاتي است دشمن زيب عارضي

سرمه غبار خاطراست چشم سياه يار را ۲/۸۶

بدو اصطلاح " ذاتي " و " عارضي " برميخوريم (۲)

باآنكه محقق نيست كه غني خود سالك طريقت ورهرو مسالك عرفاني بوده است

---

(۱) " عالم مثال بالاتر از عالم شهادت است وفروتر از عالم ارواح وعالم شهادت سايه عالم مثال وعالم مثال سايه عالم ارواح است وآنچه دراين عالم است سايه عالم ارواح است وآنرا عالم نفوس نيز گويند ودر خواب چيزی كه ديده شود آنرا صورت عالم مثالي گويند " ديوان غني نولكشور لكنو ص ۹۴ حاشيه ۱۰

(۲) " ذاتي - ذاتيات اشياء اموری هستند كه شئي را از غيرش جدا وممتاز

(بقيه حاشيه در صفحه بعد)

ولي در اشعارش با بعضي اصطلاحات عرفاني برميخوريم چون " تجرد " و" تجريد " و" سالك " و" پير " " فنا " وغيره در اشعار زير

چشم هركس كه شد از سرمه عرفان روشن
آتش طور ز هرسنگ تواند ديدن ۹/۲۱۱

در راه فنا حاجت همراه دگر نيست
چون شمع پي قافله اشك روانم ۷/۱۹۱

چنان پرورد تجريدم بدامان تن آساني
كه ميگردد كبود از كسوت خارا برو دوشم ۱۱/۱۸۷

گرانجان كي بقطع راه تجريد آشنا گردد
كه خواهد زاد ره گر گرد خود چون آسيا گردد ۶/۱۳۸

از سلوك صاحب باطن كسي آگاه نيست
ميرود برآب ونقش پاى او در راه نيست ۷/۱۱۱

سالك نرسد بي مدد پير بجاى
بي جور كمان ره نبرد تير بجاى ۹/۲۲۱

عاشق بفنا سير ز معشوق نگردد
ماهي طلب آب كند گرچه غذا شد ۷/۱۳۲

همچنين مصطلحات طبي نيز در ديوان غني بچشم ميخورد

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

ميسازند وذات هر چيزى عبارت از نفس آن چيز است واعم از شخص است . و در هر حال اركان وجودى ومقومات هر شي را ذاتيات آن ناميده اند در مقابل عرضيات كه امور خارج از ذات بوده و مقوم ذات نميباشد." و عارضي منسوب است به عارض و " عارض عبارت از امرى است كه خارج از اشياء و موجودات باشد ."

(فرهنگ علوم عقلي دكتر سيد جعفر سجادى تهران ۱۳۴۱)

ز سودا (۱) حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
ز خشکي مغز سر گردید آخر پنبه گوشم ۸/۱۸۷

صبا دمیکه بسودای (۲) زلف او برخاست
مرا ز رشك به تن همچو شانه مو برخاست ۳/۱۱۲

چه خوش بالیده است از گریه برخود مردم چشمم
نشاده درمیان آب گویا تخم ریحاني ۲/۲۱۹

گشتم ز حرارت غریبي بیتاب
از صبح وطن بده تباشیر مرا ۵/۲۲۵

و نیز با مصطلحات برخي بازیها مانند بازی بیضه و طشت در این بیت

در چشم اهل بینش دنیا تمام بازیست
این انجم و فلك را دانند بیضه و طشت (۳) ۸/۱۰۸

و اصطلاحات شطرنج در این ابیات

رفت عمرم در غریبي بر بساط روزگار
گرچه همچون مهرهٔ شطرنج دارم خانها ۸/۶۲

---

(۱) و (۲) "سودا بالفتح سیاهي و نام خلطي از اخلاط اربعه و در فارسي بمعني دیوانگي و این مجاز است زیرا که بسبب کثرت خلط سودا جنون پیدا شود" دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو ص ٤٤ حاشیه ٦ و نیز بمعني عشق آمده.

(۳) "بازی بیضه و طشت چنان است که بازیگران بیضه را در طشت نهاده غایب میکنند و باز پیدا میآرند" دیوان غني نولکشور لکهنو ص ٤١ حاشیه ٦. مولف برهان قاطع در ذیل "طشت و خایه" آورده است ـ "نوعي بازی باشد و آن چنان است که بیضه ای را خالي کنند و از شبنم پر سازند و راه آنرا محکم ساخته در هوای گرم طشت مس گزارند و اگر هوا گرم نباشد اندك آتشي زیر طشت نهند چون طشت گرم شود بیضه بجانب هوا پران گردد تا از نظر غایب شود" (برهان قاطع مصحح دکتر معین طبع دوم تهران ۱۳٤۲ جلد ۱)

پا بسکه کشید در سفر رنج
شد خانه نشین چو اسپ شطرنج ۱/۱۲۵

جای خود چون مهره شطرنج خالي میکنیم
دشمن ما میشود در خانه ما میهمان ۳/۲۰۵

سیلي نخوری تا زکف اهل زمانه
چون مهره شطرنج مرو خانه بخانه ۳/۲۱۷

---

(۹) تاثرات از زبان تازی

تاثرات غني از زبان و معارف عربي که نسبة زیاد هم نیست به چند گونه است .

۱ـ تاثرات لغوی لغات تازی مستعمل در دیوان غني از واژه های مانوس و آشنا است نه از لغات غریبه و مهجور و غرابت استعمال نیز ندارد یعني خواننده بهنگام مطالعه اشعار غني با واژه های غریب که برای فهم آن محتاج تامل و تفکر یا مراجعه به قوامیس و معاجم باشد بر نمي خورد. آنچه از لغات عربي بکار رفته است آنهایي است که نزد عامه اهل زبان آشنا است و لباس فارسي پوشیده است و صرف نظر از ریشه آنها جزء لغات فارسي بشمار میآید مانند احول (ص ۲/۱۷۰) اختلاط (۱/۸۱) اضطراب (۷/۱۰۷) انفعال (ص ۲/۲۸) برقع (ص ۵/۱۵۹) بط (ص ۱/۱۰۹) تردد (۹/۱۲۶) تشریف (ص ۷/۱۵۲) تغافل (۲/۱۴۸) تمول (ص ۸/۱۸۷) صنم (ص ۵/۲۵۱) صهبا (ص ۴/۸۵) طالع (ص ۲/۸۱) غواص (ص ۸/۱۰۶) تضا (ص ۶/۶۹) کلفت (ص ۱۰/۱۳۳) ملائم (ص ۳/۸۳) موهوم (ص ۳/۹۱) و نزع (ص ۱۰/۷۹)

برخي از لغات عربي را نیز بصورت متصرف فارسي چنانکه معمول فصحا نیز بوده است بکار برده است مانند خجالت (ص ۴۰/۶۰ و ۲/۹۲ و ۷/۱۰۲ و ۷/۲۰۵ و ۱۴/۲۵۳) و تماشا (ص ۷/۵۸ و ۱۲/۱۲۹) و محابا (ص ۴/۵۸ و ۲/۱۹) و مدارا (ص ۱/۲۰۷).

ترکیبات عربي اصلا در اشعار غني دیده نمیشود جز در دو مورد . یکي « لایموت»
در این بیت (ص ۲/۱۰۶)

میشود پیمانه پراز کثرت نعمت غنی
خضر وقت است آنکه قانع شد بقوت لایموت

و این ترکیب نیز چنانکه میدانیم باتصرف استعمال شده است زیرا « لایموت» در عربي جمله ایست فعلیه و در این مورد مانند برخي افعال عربي دیگر مانند «لایعلم» بصورت صفت استعمال گردیده است . و دیگر حب الوطن در این بیت (ص ۹/۷٤)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

۲- تاثر از قواعد زبان عرب : یکي از تاثرات غني اززبان عرب تبعیت از قواعد آن زبان مانند قاعده جمع و تثنیه و استعمال جموع عربي است . مثلا لفظ «کونین» که مثنای « کون» است در این بیت

غني اگرچه فقیراست همتي دارد
نشانده است بکونین دست خالي را (ص ۳/۸٦)

جمعهای مانند حیوانات - خرابات - عدمات و همچنین احباب و ارباب - اسباب - اسوار - اطفال - اعضاء - اغیار - املاك - الوان - ایام - اوراق - جواهر - حوادث - عشاق - کتب - مساجد و غیره نمونه های از جموع عربي مستعمل در دیوان غني است و چنانکه دیده میشود همگي مانوس و معمول اهل زبان است و هیچگونه غرابت و مهجوریت ندارد . و جمع بستن کلمات عربي با علایم فارسي مانند قدسیان (ص ۱/۱۳۸) و عاشقان (ص ٤/۱۰٦) و طفلان (ص ۵/۸۸ و ۵/۱۷٤) و شهیدان (ص ۲/۱۳٦) بکثرت دیده میشود .

۳- امثال سائره عرب : مضمون برخي از امثال سائره عرب در اشعار غني مشهود است که مسلما غني با مراتب علمي و فضایلي که دارا بوده است بهنگام انشاء این اشعار بدانها نظر داشته است مثلا مضمون این بیت (ص ۵/۹۵)

گر محبت درمیان باشد تکلف گو مباش
شیر مادر در حلاوت بي نیاز از شکر است

مطابق است با این مضمون «بین الاحباب تسقط الآداب» و «من الادب ترك الادب (ای بین الاخوان)» (۱) و «شرط الالفت ترك كلفت».
ودر این بیت (ص ۱۰۵/۶)

عاقل از نام برد پی به نشان همه کس
جوهر دانش اگر هست نگین آیینه است

اشاره است به این مثل «العاقل یکفیه الاشارة» (۲)
و مضمون این مثل «کل شي يرجع الي اصله» (۳) درین بیت (ص ۱۶۹/۴)

هرکجا فرع است آرد رو باصل خود غني
سر بپای نخل آخر میگذارد برگ و بار

واین بیت (ص ۲۳۷/۶)

دنیا گویند مزرع آخرت است
ای شیخ بریز دانه سبحه بخاك

اشاره است بدین حدیث معروف ومشهور «الدنیا مزرعة الاخرة» (٤)

---

(۱۰) فوائد لغوی

اشعار غني از جهت لغت متضمن فوائد بسیار است وبسي از لغات نادره وترکیبات بدیعه و مصطلحات واوصات مستحدثه را درآن میابیم ودر باره هریك از آنها جداگانه بحث خواهیم کرد.

---

(۱) امثال و حکم دهخدا تهران ۱۳۱۰ جلد اول ص ٤۹۱
(۲) امثال و حکم دهخدا ص ۲۵۸
(۳) ادیب صابر گوید ــ باصل باز شود فرع و هست نزد خرد ÷ مراین حدیث مسلم این مثل مضروب (امثال و حکم دهخدا ج ۳ ص ۱۲۲۷)
(٤) ایضاً جلد اول ص ۳٤۷

۱- لغات : لغات وواژه هایی که در معانی خاص بکاررفته یا آنهائیکه در زبان پارسی جدید الاستعمال هستند بسیارند وذکر تمام آنها موجب اطناب وتطویل میشود بنابرین ذیلا برخی ازآنهارا یاد می کنیم

افتادن = تواضع وفروتنی (ص ۵/۱۷۸

زنهار مکن تکیه برافتادن سرکش
افتادن سرکش بود افتادن آتش

ریزش = سخاوت وبخشش (۴/۷۳

بریزش زیربارخود درآور ساده لوحان را
بیفشان سیم وزر چندان که بردارند دامان را

رنگ ریختن = طرح عمارت انگندن (۱) (ص ۵/۵۸

شکست ازهر درودیوارمی بارد مگر گردون
زرنگ چهره ماریخت رنگ خانه مارا

شاید = بصورت ادات تردید وشك استعمال شده است ونه بصورت فعل ازمصدر شایستن چنانکه نزد قدماء معمول بوده است (ص ۶/۵۹

غنی ساغربکف جمشید پیش می فروش آمد
که شاید دربهای باده گیرد ملك دنیا را
بپای یارافتادم که شاید
بدست زلف پیغامی نرستد ۱/۱۶۶

غازه = گلگونه ایست که زنان برروی مالند (ص ۸/۱۴۱

ریاض حسنش ازخون دل من تازه میگردد
زرویم میپرد رنگ وبرویش غازه میگردد
هرمردکه بازنان بخواهش بنشست
برعارض خویش غازه خواری بست ۷/۲۳۰

---

(۱) دیوان غنی چاپ نولکشور ص ۷ حاشیه ۵ ایضا رجوع شود به شعرالعجم ج ۴ ترجمه نجرداعی ص ۱۶۶

گل = بمعني قطعه و پاره استعمال شده است در "گل ابر" و نیز بمعني آبله ای که از چشم برمیآید و موجب نابینائي شود بکار رفته است

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۹۱ / ۱۱

افتاد گل زدیده یعقوب همچو اشك
دانم نسیم مصر بکنعان وزیده است ۱۳/۹۶

گلگون = لعل سرخ (ص ۱۰٤/۱۰)

دایم براه شوق جلو ریز میرود
گلگون اشك را مژه ام تازیانه ایست

مگر = از ادات شك و تردید بمعني "شاید" (در اصطلاح حالیه) بکار رفته است

حمائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو
مگر میل حنابندی زخون کوهکن دارد (ص ۳/۱۳۷)

مي پرتگال = پرتگال "نزد بعضي بالفتح و تای فوقاني موقوف عربي نام ملکي و قومي از فرنگ که پرتکیش مبدل آنست و نوعي از شراب که بعد از هفت بار جوشیدن حاصل شود و بقول شارح این کتاب پرتگال نام شهریست که شراب آنجا شهرت دارد" (۱)

ساقي بجام ریز مي پرتگال را
ماه تمام ساز بیك شب هلال را ۱۰/ ۷۰

نزاکت = که صیغه ایست مجعول از "نازك" فارسي بقیاس عربي ساخته شده است و درین بیت آمده

اگر از لب سخن گوئي فرو بندیم جا دارد
که نبود از نزاکت تاب بستن معني مارا ٤/ ٥۹

راشدن = بمعني های مختلف آمده مانند

---

(۱) دیوان غني چاپ نولکشور ص ۱٦ حاشیه ۱۳

گره بند قبایت نشد از دستم وا
بند انگشت شد آخر گره بند قبا ۱۲/۷۳

آید مرا ز خنده گل این سخن بگوش
وا شد دل کسي که سر کیسه باز کرد ۱/۱۳۵

گر اثر دارد نسیم آه گلچینان فصل
غنچه‌ء گوی گریبان تو وا خواهد شدن ۲/۲۱۱

واکردن = در ۱٤ مورد در دیوان غني استعمال شده است (۱) برای نمونه بیتي چند در اینجا مینگاریم

چاره کار بدست من ز من بیچاره
بند انگشت بناخن نتوان کردن وا ٤/۷٤

در دلدار واکردم رقیبم شد دچار آنجا
زدم نقبي برون آمد بجای گنج مار آنجا ۸/۸٤

واگشتن =

در فیض سخن هرگز بدست سعي نگشاید
بدندان وا نمیگردد گره چون برزبان افتد ۸/۱٤۲

نباشد از تغافل گر بما گویا نمیگردد
لب او بسکه شیرین است از هم وا نمیگردد ۲/۱٤۸

زشرم پیش لب یار وا نمیگردد
دهان تنگ بتان گشت غنچه تصویر ۸/۱٦۷

۲- از صفات جدید دبدیع که در دیوان غني آمده است میتوان صفات زیررا شمرد.

باده سربمهر

زان لب میگون غني را باده ده سربمهر
کز سرش بیرون رود باد همه پندارها ۱۱/۷۱

---

(۱) برای موارد دیگر ملاحظه شود ص ۱۰۸/۱۰ و ۸/۱۲۰ و ۲/۱۸٦ و ۸/۱۹۵ و ۲/۲۰۳ و ۷/۲۰٦ و ۹/۲۰۷ و ۱۰ و ٤/۲۲۸ و ٤/۲۳۵ و ٦/۱٤٤

پای بخواب رفته

تابوت مرده‌ٔ دوش هشیار کرد ما را
پای بخواب رفته بیدار کرد ما را ۳/۸۵

چرخ سیاه (سیه) کاسه

تا برنیامدست زکامم زبان غنی
چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸/۹۱
تا زبان چون قلم از کام نیامد بیرون
یکدم این چرخ سیه کاسه نداد آب مرا (۱) ۱۳/۶۶

چشم ناوک انداز

ز چشم ناوک انداز تو دارد وعده زخمی
باین امید آهو خون خود را مشك میسازد ۴/۱۵۸

خم زنده بگور

با مرده دلان چند نشینی بمساجر
خمخانه نشین باش که خم زنده بگور است (۲) ۸/۱۰۴

سخن پوست کنده

از مالدار کیسه خالیست یادگار
گوید بگوشم این سخن پوست کنده مار ۱۳/۱۶۹

سخن زیرلبی

امشب نفسی زمزمه داشت مغنی
نی کرد بلند این سخن زیرلبی را ۷/۸۸

---

(۱) "بیان جفای فلکی است و مشابهت سیاه کاسه برعایت معنوی با دوات و مثال زبان بقلم که از کام بیرون میباشد" دیوان غنی چاپ لکهنو ص ۱۵ حاشیه ۱۶

(۲) "یعنی در زندگی خود را مرده وار ساز واز زمره مردان موتوا قبل ان تموتوا باش واز اینکه خم را بخاك فرو میبرند نسبت زنده درگور بودن باو نمود" دیوان غنی نولکشور ص ۳۸ حاشیه ۱۱

سینه صد چاك

هیچگه از سینه صد چاك ما یادی نکرد
گرچه بستم رشته برانگشت سوزن بارها — ۷/ ۷۱

شراب نیمرس (۱)

عقل. گر داری مکن کسب کمال از ناقصان
کي رسد آخر دماغت از شراب نیمرس — ۱۰/۱۷۴

مرغ رشته برپا

ندارد ره بگردون روح تا باشد نفس درتن
رسائي نیست در پروازمرغ رشته برپا را — ۶/ ۵۸

مصرع ریخته (۲)

بي چراغست اگر بزم خیالم غم نیست
مصرع ریخته شمعي است که درمحفل نیست — ۵/ ۱۱۸

مي دو آتشه

بمجلسي که بود باده از لب دلدار
مي دوآتشه باشد بجای آب خمار — ۲/۱۷۰

نگاه گرم (۳)

دختر رز از نگاه گرم افتد درحجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب — ۱۱/ ۹۱

---

(۱) " شراب خام ناتمام که بمراد خود نرسیده باشد ورسیدن دماغ سرخوش بودن وصاحب نشئه شدن" دیوان غني ـ لکهنو ص ۸۵ حاشیه ۵

(۲) " مصرع ریخته مصرع بي تکلف که بي محنت و فکر طبع موزون شود ـ طغراگوید
داریم خیال تاآنکه روی دهد — چون مصرع شمع مصرع ریخته
بدانکه لفظ ریخته مناسب شمع است زیراکه شمع ریختن بمعني ساختن وتیارکردن شمع است" دیوان غني لکهنو ص ٤١ حاشیه ٤

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

۳ـ مصطلحات وکنایات : برخي اصطلاحات در اشعار غني مي بینیم که خاص او واقران و امثالش میباشد وازآنجمله است:

آب سیاه (۱)

نوت: { معني مصطلحات وکنایات که در پاورقي نوشته میشود از حواشي دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو ـ ۱۹۳۱ نقل شده است وشماره صفحه وحاشیه در پاورقي ازآن دیوان است

ازبسکه گریستم بشبهای فراق
گردید سواد دیده ام آب سیاه ۸/۳۴۲

آب گردش (۲)

دارد بېزم مستان جام شراب گردش
زاهد نیاید آنجا ازبیم آب گردش ۱/۱۷۶

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۳) " نگاه گرم نگاه تیزونگاه محبت ـ گل ابر یعني قطعه ابر . صائب راست:

تازه میگردد زچشم اشکباری جان ما گلشن مارا گل ابری گلستان میکند

گل بمعني داغ سینه بسیار مي آید وگل چشم آنچه بصورت آبله از چشم برآید وموجب نابینائي گردد ـ یعني دختر رز از نگاه گرم محجوب ومستور میشود کاش قطعه ابر پیدا شود که چشم آفتاب را گل شود ای نابینا سازد یعني آفتاب درابر پوشیده گردد که باده نوشی در ابر وباران میسرآید." دیوان غني ـ لکهنو ـ ص ۳۰ حاشیه ۳

(۱) آب سیاه نام مرضي که چشم را نابینا کند. سعید اشرف گوید

گر برم آب سیاه از دیده میگردد سفید
کي توان کردن بلای تیره روزان را علاج

وحقیقت آنست که آب سیاه خصوصیت بچشم ندارد ونیز در کلام اساتذه دیده میشود وآن مشهوراست این مرض باسپان میشود که در هند " رس" گویند بفتح رای وسین مهمله " ص ۱۲۸ ج ۱ (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

آهوی آهوگیر (۱)

غزالان را بدام آرد ز مژگانهای برگشته
مگر آهوی آهوگیر باشد چشم جادو بیش ۱۱/۱۷۵

تنحته بندی دکان (۲)

مرا جز تخته بندیهاد کانداری نمیباشد
شکست افتاد تا از سستي طالع بباز ارم ٤/۱۸۷

خط جام (۳)

اشك گلگون شراب گلفام است
بخیه آستین خط جام است ۱/۱۰٤

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۲) "آب گردش یعني زبونی آب و هوا و .... تغیر اب و هوا که بیمار را از جای بجای دیگر برند برای اصلاح آب و هوا ــ تاثیرگوید ــ" غم برنت از دل مي بیغش بفریادم رسید ؛ چاره؟ آخر بگردش بود بیمار مرا" ص ۸۶ ج ۷ و صاحب مصطلحات الشعراء این شعر غني را سند آورده است ولي مصرع اول آنرا اینطور مینویسد ــ" در محفلي که دارد جام شراب گردش". مصطلحات الشعراء تالیف امام قلي رازی وارسته ــــ نولکشور کانپور ۱۳۱۶ هجری ص ٤

---

(۱) " آهوی آهوگیر آنست که آهوی آموحته را در چراگاه آهوان صیاد سر دهد که آنرا بهمراهي خود نزدیك دام صیاد آرد و باین حیله صید آهوان نماید و نیز شنیده شد که چون آهوان رم خورند آهو آموخته آنهارا برگردانیده باز طرف دام می آرد" ص ۷۶ ج ٦

(۲) " چون عضو شکسته رااز چوب بسته درست مینماید و تنحته بندی دکان بمعنی بستن دکان است مناسبات آن بالطافت معني ظاهر ص ۹۳/ج ٦

(۳) خط جام نقشي که از پر شدن جام بر دور نمودار باشد چون برای باك ساختن

(بقیه درصفحه بعد)

سالگره (۱)

گشت چون رشته عمرم کوتاه
معني سالگره نفهمیدم ۳/۲۰۲

شانه بیني (۲)

خاطرش چون از غبار لشکر خط جمع نیست
هردم آن زلف پریشان شانه بیني میکند ۴/۱۳۵

فتیله داغ (۳)

چون غنچه خشک گشت غني مغز درسرم
زیبد اگر فتیله داغ جنون شود ۱۱/۱۳۸
تا آن غزال گرم ز پیشم گذشته است
موبرتنم فتیله داغست چون پلنگ (۴) ۱/۱۸۴

قند مکرر (۵)

دیده چون آن دو لب شیرین دید
معنی قند مکرر فهمید ۳/۱۴۳

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)
اشك آستین برروی وچشم میگذارند میگوید که اشك چشم شراب رنگین من است وآستین که بصورت او بجام مینماید بخیه اش خط جام است — حاصل که شراب من اشك وجام من آستین وبخیه آستین بمنزله خط جام در حق من است" ص ۳۸ ج ٤

---

(۱) رشته سالگره ایست که برای تعین سال باشد برای توضیح رجوع شود به قسمت این رساله "تاثرات غني از محیط هند وکشمیر"
(۲) شانه بیني فال دیدن وآن معروفست که فالگیران برشانه گوسپند ازاحوال گزشته وآینده خبر میدهند ص ۵۹ ج ۱ (بقیه حاشیه درصفحه بعد)

کدوی باده

آتش می تیز سازد شعله آواز را
برکدوی باده باید بست تار ساز را ۳/۸۴

و

تا تو رفتی می ندارد کار با مینای ما
از کدوی سبز فرقی نیست تا مینای ما ۵/۸۴

گره برباد = یعنی گره زود گسل

تکیه تا چند کنی بر نفسی همچو حباب
چشم بگشای که هستی گرهی برباد است ۸/۱۰۵

گنج روان

چرا دوزد غنی چشم طمع بر نعمت
که از نقد سخن گنج روان درهر زمین دارد ۷/۱۴

مقری تسبیح (۱)

بگوشم این صدا از مقری تسبیح می آید
که صد دل مضطرب گردد چو یك دل یابد آرامی ۵/۲۲۱

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۳) فتیله داغ عبارت از پنبه مرهم که برسر داغ گذارند - ص ۶۱ حاشیه ۶

(٤) داغ پلنگ همان نقوش سیاه که بصورت داغ بر پوست او باشند یعنی از گرم و شتاب وی از موبرتن من فتیله داغ شده است مانند پلنگ که موی او فتیله داغ اوست ص ۹۲ حاشیه ۶

(۵) مراد از قند بسیار صاف زیرا که چون اورا مکرر القوام آرند لطیف میباشد. ص ٦٤ حاشیه ۵

---

(۱) مقری بضم میم و سکون قاف امام سبحه و دانه کلانی که واسطة العقد تسبیح باشد از آنجا که امام تسبیح درشمار نمی آید و چون مهره های تسبیح گردش ندارد و مشابه یك دل آرام گرفته است. ص ۱۱۷ حاشیه ۳

گذشته از اینها کنایات و مصطلحاتي دیگر بصورت فعل در دیوان غني دیده میشود که آنها را با ذکر معاني نقل میکنیم

اصطلاحات	معاني	شماره صفحه وسطر دیوان غني چاپ لکهنو که اصطلاح درآن درج است.
آتش زیرپا داشتن	کنایه از اضطراب	۱۲/۲۰ و ۱۱/۵۳
	ناراحتي و بیقراری	و ۷/۵۸ و ۵/۵۹
آفتاب دادن	آفتاب کنایه از شراب و آفتاب دادن چیزی یعني انداختن آن به آفتاب که خشك یا گرم شود	۷/۲۹
از دیده افتادن	حقیر و خوار شدن	۱۵/۳۳
از جا بردن	بي صبر و بي حوصله کردن	۱/۵۶
از جا رفتن	بیقرار و بي صبر شدن	۱۸/۱۰۵
افتادن آتش	درگرفتن آتش	۱۷/۵۵
الف کشیدن	شرمنده شدن	۵/۹۷
انگشت بلب زدن	کنایه از استدعای سخن کردن	۱/۶۰
انگشت بخون آلوده در دهن داشتن	کنایه به خونخواری	۳/۶۰
بجان رنجانیدن	بکمال رنجانیدن	
بچشم کم دیدن	حقیر و کوچك انگاشتن	۳/۲۹
بخواب ندیدن	کنایه از کمال نایابي	۱۶/۳۳
برآب رفتن	کنایه از کرامت اولیاء است	۸/۶۸
بر روی آب رفتن	ایضا	۱۰۹/۲آخر و ۲/۱۳۹

بر در پستي زدن	کنایه از تواضع وخاکساری	۳/۹۷
بزبان افتادن	مشهور شدن	۱/۱۷
بر سر کشیدن جام	تمام نوشیدن	۶/۸۳
بر طاق نهادن	ترک کردن	٤/۷
بو کردن	سراغ چیزی یافتن وکنایه ببوسه زدن	۶/۷۳
پا قایم کردن	توقف کردن و دریك جا ایستادن	۹/۲۷
پای بزمین نرسیدن	کنایه از غایت شادی	۳/۱۸
پر بودن دل	کنایه از ملال خاطر و گله مند بودن	۵/۳۶
پشم در کلاه نداشتن	عزت واعتبار نداشتن	٤/۱۱۵
پهلو بچیزی زدن	برابری به آن کردن	۳/۶۸ و ۱۶/۱۰۵
پهلو تهي کردن	کناره گرفتن	٤/۸
پهلو دزدیدن	خودرا بیك جانب کشیدن	۶/۳۳ و ۱۱/۱۲۱
جا خالي کردن	از جای خود تعظیما ایستادن و تواضع کردن	۲/۷ و ۱۵/۱۱۶
چار چشم شدن	کنایه از غایت اشتیاق	۶/۲۷ و ۹/۸۱
خار از پهلو روئیدن	کنایه از بیقراری بسیار	۱۰/۱۱
خواب بستن	کنایه از بیداری	۸/۱۵
دامن بر آتش زدن	افزوني و ترقي دادن آتش	۱/۷۷
دامن بمیان بر زدن	مستعد شدن بکاری	۱۷/۱۹
دانه گره گردیدن	آسوده نبودن	٤/۸۲
دریك پیرهن بودن	کنایه از کمال اختلاط	۵/۶۰
در آستین داشتن	موجود و حاضر داشتن	۵/۶۳

در پرواز داشتن	معروف و مشهور بودن در هر جا	۳/۷
دست بر چیزی انشاندن	ترک کردن	٤/۱۳
دست در بغل کشیدن	کنایه از بیکاری و مفلسي	۱۵/۹٤
دل برداشتن	غم و غصه بدل خوردن	۷/۱٤
دل دادن	استمالت کردن	٤/۲۳
رشته برانگشت بستن (یا پیچیدن)	اصطلاح آنکه چون از کسي وعده گیرند رشته ای برانگشتش پیچند که آنرا دیده وعده یاد بیاورد	۱۲/۱۶
رو بآفتاب رفتن	کنایه از اینکه هرکسي رو بآفتاب رود چشمهایش خیره شود و چیزی نبیند	۸/۲۹
رو ساختن	شرمنده شدن	۱/۳۹
روی دل دیدن	التفات و توجه از کسي یافتن	۲/۲۸
زبان در دهان کسي کردن	آموزانیدن و تعلیم کلام نمودن وبحرف آوردن	۱۵/۵۵
زر به سپر دادن	زر بکثرت دادن	۷/۲۲
سرکردن	ظهور نمودن	۱۳/۵۳
سفید کردن چشم	کنایه‌از بسیار گریستن	۷/۱۰۲
شانه درآب داشتن	کنایه از مهیای آرایش بردن	٦/٤٤
شهید کردن معني	عبارت از معني رسا و مضمون عالي است که در قالب عبارات سقیمه بندند که از پایه بلاغت و فصاحت افتد	۱۹/۱۳٦

سینه صاف	کنایه از نداشتن پستان	۱۰/۸۳
صورت دادن	تصویر کشیدن	۱۱/ ۸
طرف بستن	فایده حاصل کردن	۳/۱۰
طشت ازبام افتادن	رسوا شدن	۵/۴۲
کدو برساز بستن	کنایه از درست نمودن ساز نغمه وآهنگ ساز	۳/۷۱
گره بر گلوزدن	کنایه از خاموش بودن	۸/۸۷
گل بچشم افتادن	نابینا شدن	۲/۴٤
گل شدن چراغ	خاموش شدن چراغ	۱۱/۷۸
مسطرازشانه‌کشیدن	کنایه بدندان شانه که بصورت مسطربرابرباشند	۱۶/۱۹
ناخن بدل زدن	مرغوب واقع شدن	۸/۱۰۸ و ۲/۲۰
نان بروغن افتادن	خاطرخواه واقع شدن	۱۱/٤۰
نقش نشستن	خاطرخواه برآمدن	۱۵/۹۳
ورق گردانیدن	تغییر اوضاع واطوار نمودن	۱۷/۱۹

---

٤ ـ ترکیبات با انواع مختلف آن مانند ترکیبات بوسیله پسوند وپیشوند یا ترکیبات اسم وفاعل واسم ومفعول مرخم وغیره در اشعار غني بسیار آمده است وقسمتي از آنها را ذیلا مینگاریم.

آبله دار (۱)

معذور بود زاهد اگر جام نگیرد
کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ٤/٤۱

---

(۱) شماره صفحه بیت مربوط به دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو میباشد

آتش خانه

میکند هرکس که گردد ساکن این سرد سیر
-نور پوش از شوق آتشخانه را همچو کمان　　۱۹/۱۳۹

آشیان بندی

جمع کردم مشت خاشاکي که سوزم خویش را
گل گمان دارد که بندم آشیان در گلستان　　۱۲/۱۰۵

آیینه خانه و پرینخانه

هرکس که دید روی تو دیوانه میشود
آیینه خانه از تو پرینخانه میشود　　۹/ ۷۰

اهل دل

اهل دل از ترك خواب سیر فلك میکند
عیسي وقت خود است هرکه شبي زنده است　　۲/۴۱

بال نشان

پیش صیاد روم بال نشان از سر شوق
گر بدانم غرضش بال من است　　۱۳/۴۲

برگشته بخت

نصیبي نیست از اهل کرم برگشته بختان را
که هرگز پر نسازد کاسه گرداب را دریا　　۲/۱٤

بیدماغ

نباشد بي سر زلفت سر بوئیدن مشکم
که بوی نافه باشد موی بیني بیدماغان را　　۵/۱۰

تر دامن

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود
بي نصیب از پر تو شمع است فانوس حباب　　۵/۳۰

تنك ظرف

غني راز تنكظرفان نهان آخر نميماند
اگر چون شيشه ساعت نفس در سينه ميزدند ۲/۷۲

جبه سائي

جز ابرويي نمانده در جبينش
زبس مه بردرش در جبه سائي است ۱۸/۳۲

چشم آشنائي

مگر باسرمه‌ات چشم آشنائي است
كه كار چشم خوبان سرمه سائيست ۱۰/۳۲

خاك نشين

عمريست كه از شوق خدنگ تو بهر سو
در دشت هوس خاك نشينند نشانها ۵/۱۷

خودنما

كند گر خود نما چون مه سواد صفحه را روشن
بگردون ميرساند دعوى صاحب كمالي را ۸/۲۵

دريا بار

طفل اشكم گر ببازى رو بصحرا آورد
كاغذ بادى شمارد ابر دريا بار را ۱/۹

دو زباني

هركه كرد از در زباني دل مردم افگار
عاقبت دهر كند در دهنش خاك چو مار ۱/۸۱

روزنامه وسياهه

حساب روز وشب هجر را چه ميپرسي
كه روزنامه ما چون سياهه شب بود ٤/۷۵

زنبور خانه

هر زخم نی ز نغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که از انگبین پراست ۷/۳۴

زهر چشم

زهر چشم تو چنان کرد سرایت در من
که مرا پوست بتن سبز چو بادام تراست ۴/۳۳

زهر خند

تلخ است عیش پسته ز رشك دهان یار
این زهر خند را نبود هیچ اعتبار ۱۱/۸۲

سبز خط

ساغر زدن سبز خطان بی مزه‌ای نیست
صهبا کشی ریش سفیدان نمکین است ۵/۳۲

سپند آسا

سپند آسا اگر پیش خودم در آتش اندازد
ازان بهتر که دور از خویش چون چشم بدم سازد ۴/۷۱

سرنامه و سررشته

سرنامه مکتوب تو سررشته کین است
سطریکه در این نامه بود چین جبین است ۱۳/۳۱

سیر چشمی

در جهان نتوان نشان از سیر چشمی یافتن
چشمه خورشید هم محتاج آب شبنم است ۱۵/۳۵

سیه بهار

فیض سیه بهار شبم بود آرزو
بوی گل چراغ مرا بیدماغ کرد ۵/۷۴

سیه مست

سرمه افتاده ز چشم تو و رسوا گردید
چون سیه مست که در روزن میخانه فتد — ۳/۶۲

شکرآب

شد شکرآب ز شرم سخن شیرینم
گرمیان من و طوطی شکرآبست بجاست — ۱۱/۳۴

صاحب نفس

زبان نی بآواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب نفس گویا — ۳/۱۴

طاق بندی

گردون ز طاق بندی قوس قزح گذشت
تا خانه کمان ترا ریختند رنگ — ۶/۹۲

ظلمت آباد

دل منور کی شود در ظلمت آباد بدن
شمع را روشن نمیسازند تا در قالب است — ۳/۳۹

کاغذگیر

یار از چشم نهان گشته چو شد دیده سفید
مانع پرتو خورشید شد این کاغذ گیر — ۵/۸۴

گرانجان

گرانجان کی بقطع راه تجرید آشنا گردد
که خواهد زاد ره گر گرد خود چون آسیا گردد — ۲/۶۱

گرسنه چشم

فیض چون گرسنه چشمان نبرد کس ز کریم
آب دریا همگی صرف بگرداب شود — ۳/۵۲

میگون

زان لب میگون غني را بادهٔ ده سر بمهر
کز سرش بیرون رود باد همه پندارها 15/16

نمك چشي

چشم سفید هست نمکدان خوان عشق
بي ما نمك چشي نكند مهمان عشق 15/90

نیستان

تنش از تیر جفای تو نیستان گردید
علم شیر دلي هرکه بعالم افراشت 12/37

ني سوار

از تنزل پست فطرت را نباشد هیچ باك
بیم افتادن نباشد هرکه باشد ني سوار 12/81

هرزه گرد

معني آرام را هرگز نفهمیدم که چیست
هرزه گرم چون قلم باآنکه پایم درگل است 8/42

---

(11) تاثرات از محیط هند وکشمیر (1)

حیات و نشائت غني در سرزمین کشمیر و مسافرتهای او بهند سبب گردید که مانند بسیاری از شعرای مقارن و معاصرش (اعم از هندی یا مهاجر بهند) تحت تاثیر

---

(1) در تهیه این قسمت نویسنده از مقاله دانشمند گرامي جناب آقای شمس الدین احمد دانشیار دانشگاه کشمیر بعنوان " غني کي شاعری مین مقامي رنگ" که چند سال پیش از رادیوسرینگر به زبان اردو منتشر گردیده نیز استفاده کرده است و بدینوسیله ازآن دوست ارجمند اظهار امتنان مینماید.

آن محیط قرار گیرد و بسی از لغات و مصطلحات آن دیار در کلامش راه یابد مثلا در این بیت

خال رویش زیر برقع صید دلها میکند
در زمین حسن نتوان دانهٔ بیدام دید 5/159

از دام اشاره ایست به برقعی مشباک که شبکه هایش چون شبکهای دام است و زنان هندی بر روی افگنند. و درین بیت

هیچگه از سینه صد چاك ما یادی نکرد
گرچه بستم رشته برانگشت سوزن بارها 7/71

و
برانگشتش بپیچم رشتهٔ باریکتر از مو
دهد تا آن تغافل پیشه را یاداز تن زارم 3/187

اشاره ایست به رسم و طریق کهنه برای بیاد آوردن موضوعی. رشته ای را بدور انگشت سبابه می پیچیدند تا هرگاه نگاهی بانگشت بیافتد آن مطلب بیاد آید و نیز چون ازکسی وعده گیرند رشته برانگشتش پیچند که آنرا دیده وعده بیادآورد و این رسم دیرینه هنوز هم میان پیرزنهای دهکده مرسوم است.

کشمیر بطوریکه میدانیم سرزمینی است کوهستانی وزمستانهای آنجا بسیار شدید است و مردم برای حفظ وجلوگیری از سرما لباسهای گرم وگشاد میپوشند. یکی از لباسها مانند خرقه ایست که از پارچه دستباف پشمی ساخته میشود و آنرا بزبان کشمیری « پهرن » گویند آستینهای پهرن و همچنین پهنا و قدش خیلی بلند و گشاد است تا پوشنده بتواند هنگام نشستن خود را در آن خوب بپیچاند واحساس سردی نکند. این لباس چون زیاد گشاد هست هنگام پوشیدن چین برمیدارد وشاعرما از این لباس وچین های آن نیز الهام میگرد و برای اظهار مطالب ازان استفاده میکند چنانکه گوید -

چون آستین همیشه جبینم زچین پراست
یعنی دلم زدست توای نازنین پراست 7/99

یکی از عادات کشمیریان این است که چون نان از دکان نانوا بخرند آنرا زیر

پیرهن پنهان کرده بخانه بیارند. غني باين امر اشاره کرده میگوید —

اگر از فاقه ببندیم بر شکم سنگی

گمان برند که داریم در بغل نان را ۹/۶۵

در فصل زمستان موقعیکه برف همه جا را پوشانده است و سرمای شدید مجال رفت و آمد بخانه ها ویا بمحل اجتماع عمومي بمردم نمیدهد گزراندن شبهای تاریك و طولاني مسئله مهمي را تشکیل میدهد. مردم از اینکه شب و روز در خانه بمانند کسل و کم حوصله میشوند و برای رفع این وضع یکنواختگي گاه گاهي یکي از قصه گویاني را که بازار آنان فقط در این فصل رونق میپذیرد بخانه خود دعوت مي کنند تا او با گفتن داستانهای شیرین باعث سرگرمی و نشاط افراد خانه شود. در این هنگام صاحب خانه با چای مخصوص و مطبوع کشمیر و نقل و شیرینی پذیرائي میکند. غني نیز که پرورده این محیط بود و از این داستانها بسیار شنیده بود ذکر این افسانه سرائي را بدینگونه در شعر خود جا داده است:

بجواني بطرب کوش که این موی سیاه

شب تار است و بافسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

موضوع دیگری که سرمای شدید کشمیر در فکر شاعر ما تاثیر گزارده عبارتست از یخ بستن آب. در زمستان هر جائیکه برف زیاد میبارد آب جوی ها و دریاچه ها یخ میبندد و چون تنها وسیله آب در این دیار همین نهرها و دریاچه ها بوده است مردم برای گرفتن آب یخ را با بیل مي شکستند تا زود آب شود. غني این موضوع را برای ایهام شاعرانه بکار میبرد چنانکه گوید —

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند

گر نبودی سخت رو از شرم میگردید آب ۵/۲۵۴

همچنین راه رفتن در زمستان که تمام کوچه و خیابان از برف پر است موجبات ناراحتي مردم بزرگسال ولي در عین حال اسباب بازی اطفال را فراهم میآورد. پیر مردها برای جلوگیری از لغزیدن بر روی یخ زیر نعلین میخ میزنند و این نعلین را مخصوصا در این ایام میپوشند تا از خوردن بزمین در امان باشند —

هیچ رو راه گریزان نیست از دست شکست

تخته نعلین ازان بستند در پا شیخ و شاب ۵/۲۵۵

ولي بچه های مدرسه از آنچه که پیران گریزانند بدان سوی راه روان

چون طفلان قدم سوی مکتب زنند

بر اوراق یخ مشق مرکب زنند ۲/۲۴۸

یکي از عادات و رسوم قدیم زنان سالخورده و درس ناخوانده کشمیر آنست که برای حساب سن و سال افراد خانواده رشته های مختلف الالوان در گوشه ای از خانه آویزان کنند و همینکه سالي از زندگي فرد خانواده میگزرد گره ای بآن رشته میزنند وبدین طریق حساب دقیق و صحیح سن و سال هر فرد خانواده دراختیار آنان هست وچون گره ها بر رشته افزوده شود کوتاه ترگردد وغني بدین رسم دیرینهٔ کشمیر اشاره کرده معني لطیفي را که از استعمال کلمات "گره" و"رشته" و "کوتاه" ایجاد شده بیان میکند و درسي بما میدهد چنانکه گوید —

گشت چون رشته عمرم کوتاه

معني سالگره نفهمیدم ۳/۲۰۲

غیر ازین واژه ها واصطلاحات دیگر نیز در اشعار غني مشهود است که برخي از آنها را ذیلا یاد میکنیم

پان = برگي است سبز که مردم هند اعم از مرد وزن پیر و جوان اعیان و نقیر آنرا میجوند و بعضي ها معتاد به آنند. در محافل جشن و همچنین در جلسات تعزیت و سوگواری از طرف مهماندار برای پذیرائي مهمانان تعارف میشود وخوردن آن لبها را سرخ میکند چنانکه غني بآن اشارت کرده است —

شده از خوردن پانش زبان لعل

لبش لعل ودهن سوراخ آن لعل ۱/۱۸۵

استعمال پان در کشمیر زیاد رواج نداشته و ندارد واز همینجاست که غني پان را فقط به دلربان و گلرخان هند تخصیص میدهد —

هست میل خوردن پان گلرخان هند را

عاشقان گوئي که از خون خودش دادند آب

همچنین در هند رسم برآنست که در مواقع اعیاد مردم "پان" را بعنوان شگون

سرسبزی و خرمي بدوستان و آشنایان و بزرگان هدیه میفرستند. غني درین رباعي از دوستان خود که «پان» برای او هدیه فرستاده اظهار امتنان میکند (۱)

زین کاغذ سبز داد عشرت دادم
گل گل بشگفت خاطر ناشادم
ممنونم از آن نخل برومند که کرد
بعد از عمری ببرگ سبزی یادم ۶/۲۳۹

ودر این شعر اشاره ای به صندل سرخ میکند

چو سر بپای تو سودم ز درد سر رستم
حنای پای توام کرد کار صندل سرخ ۳/۱۲۵

«وصندل چوبي است معروف که سپید آن خوشبو بود و سرخ آن بوی ندارد. واین ظاهرا معرب چندل است و چندن به نون مشترك است در هندی و فارسي» (۲) و مشهور است برای رفع درد سر چوب صندل را در آب سائیده به پیشاني مالند.

ودرین بیت غني یکي از عطریات هند را نام میبرد

گر برود لحظه ای نرگس مستش بخواب
عشوه برویش زند از عرق فتنه آب ۶/۹۳

عرق فتنه بقول محشي دیوان غني «نوعي از عطریات موضوع هندوستان و آن شهرت دارد».

---

(۱) پان «برگي است معروف در هند که با فوفل و کات و نوره خورند و تمام سال سبز ماند و چون آنرا در برگي دیگر برسم معهود به پیچند بیره (بوزن خیره) خوانند و هردو لفظ در اشعار امیر خسرو و بعضي متاخرین آمده صائب:— بوی گلزار شهادت هرکرا بیتاب کرد؛ چون لب پان خورده میبوسد دهان شمشیر را» (فرهنگ آنند راج تالیف محمد شاه باهتمام دبیر سیاقي - تهران) مرحوم دهخدا در ذیل ماده پان آورده است «اسم هندی تنبول است تامبول - تامول - تنبون - تنبل.

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

ردر مصرع دوم این بیت

توشه راهي بمنزل پیشتر از خود فرست

هرکجا موری به بیني دانهٔ برخاک ریز   ۳/۱۷۳

اشاره ایست برسم هندوان که برای حصول ثواب عصرها آرد یا شکر یا حبوبات در دست گرفته خارج از شهر روند و در میدانهای وسیع هرجائیکه نشاني از مورچه بینند آن غذا را بزمین ریزند واین کار را وسیله گشایش رزق و توشه برای سفر اخروی پندارند.

غني از نظر دیگران

اکنون که با احوال زندگي ـ افکار و عقاید و سبك شعر غني کشمیری آشنا شدیم شایسته است ببینیم شاعر ما درمیان معاصرین و متاخرین خود چه نفوذ و تاثیری داشته وآنان چگونه از او استقبال کرده اند و درباره او چه نظر داده اند. تذکره نویسان و شاعران معاصر غني و نویسندگان خلف او تا روزگار ما از او به نیکي و بزرگي یاد کرده اند و او را بسیار ستوده اند. اینك بنقل مختصری از سخنان آنان میپردازیم.

۱ـ محمد طاهر نصرآبادی در تذکره معروف خود از غني چنین یاد میکند (۱)

"حقا که درست سلیقه وغریب نمیال بود ـ اشعارش همگي لطیف است"

۲ـ محمد افضل سرخوش در تذکره موسوم به کلمات الشعراء چنین نوشته است (۲)

(بقیهٔ حاشیه از صفحه قبل)

شاه حسیني (دمشقي) وآن برگي باشد از قسمي فلفل که آنرا در هندوستان با آهك و فوفل نمایند تا لبها را سرخ گرداند (برهان) مخلوطي از تانبول و فوفل و توتون که هندوان در دهان گیرند و آب آن بیرون کنند. معجوني از برگ تانبول و آهك و فوفل که هندوان همیشه دردهان دارند وآب ان بیرون کنند" (لغتنامه)

(۲) فرهنگ آنند راج

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵   (۲) کلمات الشعرا ٔ ص ۸۳ ـ ۸۵

" صاحب طبع عالي بوده پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانیده . ازخطه کشمیر بلکه تمام اقلیم هند همچر او سخنوری خوش خیال نازك بند معني یاب برنخاسته ...... گویند صائبا بریك بیت اورشك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه درین عمر گفته ام باین کشمیری میدادند واین بیت او بمن میدادند ـــ

غني = حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر
دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

حیم صاحب ازروی این شعر معني پیدا کرد وفقیرنیز ـ هر دو نوشته میشود ـ

حکیم = خط سبز آفت جان بود نمیدانستم
دام در سبزه نهان بود نمیدانستم

سرخوش = خوردم زخط فریب جمال عزار او
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

۳ ـ امیر شیر سیخان لودی مولف مراة الخیال اورا بدینگونه مي ستاید (۱)

" اشعارش مانند گلهای کشمیر همواره باطراوت معني و طرز کلامش چون کلام خوبان پیوسته باحلارت واردات اورا معني خاص بسیار است و مضامین تازه بي قیاس ...... آنچه از طبع وقادش سرزده بود امروز در ایران و توران وسواد هندوستان برافواه والسنه جاری است ."

٤ ـ مولف سفینه خوشگو درباره غني چنین اظهار نظر میکند (۲)

" صاحب سخن پرکار استاد فن جادونگار است . چنانچه شاه جواد درویش اکثر میفرمود که کلامش دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است . آنقدر پایه او بلند افتاد جائیکه بعرصه گفتگو میآید مثل میرزا صائب استادان قدیم نهمیده میگذارند .... براین بیت ملا غني خانصاحب آرزو حاشیه نوشته اند ـ شعر

---

(۱) مراة الخیال ص ۱۶۱

(۲) سفینه خوشگو نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکرغني کشمیری

حمایل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو

مگر میل حنا بستن بخون کوهکن دارد

و در پیش نقیر آرزو این بیت ملا غني عدیم الجواب است. عجب معني و عجب اندازی دارد گویا ما فوق طاقت بشری است. نزدیك بدین شفائي گفته هرچند باین رتبه نیست چنانچه گوید —

" حرمان نگر که دست حنا میکنم خیال

آن خون بیگناه که در گردن کسي است"

و در ضمن ذکر شاعری بنام گربخش حضوری گوید

" طرزش به صنعت ایهام بسیار مایل است چنانچه در جواب هر بیت استاد مولانا غني که سرخیل ایهام بندان است، در این ایام ده هزار بیت مشق کرده" (۱)

۵ — خواجه محمد اعظم دیده مری در واقعات کشمیر درباره سخنوری غني چنین مینویسد[۲]

" صاحب طبع عالي برد. پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده هرچند شاگرد ملا محسن فاني بود اما اتفاق ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم هند دران عهد همچو او خوشخیال و نازك بندی برنخاسته"

۶ — میرحسین دوست سنبهلي در تذکره حسیني از او چنین یاد میکند (۳)

" شاعر ماهر یك فني محمد طاهر غني آب ورنگ گلستان سخنداني است"

۷ — در تذکره ریاض الشعراء تالیف واله داغستاني این کلمات درباره غني بچشم میخورد (٤)

" درستي زبان و رواني الفاظ و لطافت معني او مقبول همه برده والحق از خطه کشمیر مثل او کسي برنخاسته"

---

(۱) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳٤۸

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) تذکره حسیني ص-۲۲۸

(٤) ریاض الشعرا ، نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جلد ٤ ص ۳۲۲

۸ ــ میر غلام علي آزاد بلگرامي در مآثرالکرام از او بدین کلمات قدرداني میکند (۱)
" بغواصي بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد "
۹ ــ میر شیر علي قانع تتوی مولف تذکره " مقالات الشعراء " ضمن ذکر شیخ محمد محفوظ سرخوش مي نویسد (۲)
" ..... و هم هنگامي این مصرع غني، معزی الیه (میان غلام علي) پیش فقیر خواند ــ مصرع ــ سر همچو تار سبحه ز صد جا کشیده ایم
و مصرع ثاني خواست ــ گفتم

سر همچو تار سبحه ز صد جا کشیده ام
ما در مقام اصلي خود آرمیده ام

چون بیت غني دیدم بر این نسق بود

" سر همچو تار سبحه ز صد جا کشیده ام
آخر بخود رسیده ام و آرمیده ام "

و جای دیگر اشعاری از غزل که بجواب غني گفته است نقل میکند و آن اینست

" چشمش میان طاق دو ابر نماز کرد
بیمار بود زان باشارت نماز کرد
پیداست فرق عام و خواص حضور دوست
زاهد نماز کرد و عاشق نیاز کرد
قانع نوای تازه بیاموخت از غني
باید ز رشته سخنم تار ساز کرد "

و سپس در پاورقي غزل غني که با مطلع

چشمت در سخن چو به بادام باز کرد
با از زبان طعنه ز مژگان دراز کرد

شروع میشود نقل شده است

---

(۱) مقالات الشعراء میر شیر علي قانع تتوی چاپ سندھ ادبي بورد کراچي ۱۹۵۷ ص ۲۹۶
(۲) ایضا ص ۶۲۳

۱۰ — علي ابراهیم خلیل در صحف ابراهیم درباره شاعر ما چنین اظهار نظر میکند (۱)
" از مشاهیر شعرای افاضل خطه کشمیر جنت نظیر و معاصر میرزا صائب و شاگرد شیخ محسن فانی است . . . . . توصیف کلامش در خور زبان قلم نیست اینقدر بس که نواب وحیدالزمانی اشعارش بسیار میپسندید و میرزا (صائبا) به هرکه از هندوستان وارد ایران میشد میفرمود که برای ما تحفهٔ از هند آوردهٔ و آن عبارت از اشعار غني برد . . . . . دیوانش قریب چهار هزار بیت متضمن مضامین لطیفه و الفاظ ایهامیه متداول ."

۱۱ — احمد علیخان هاشمی مولف مخزن الغرایب چنین یاد میکند (۲)
" صیت سخنش بگرش عالمیان رسید . اشعار نهایت نازك و همراه دلچسپ واقع شده . وی باتقه شعرای ایران مثل میرزا صائب و کلیم و محمد جان قدسي صحبتها داشته "

۱۲ — مولانا قدرت الله گویا موي در تذکره نتایج الافکار از غني بدین نحو تجلیل میکند (۳)
" رنگ بخش گلشن دلپذیری ملا محمد طاهر غني کشمیری که گل وجودش بعد بهمرساني رنگ و بوی رشد و تمیز در بهارستان درس ملا محسن فاني کشمیری درآمد و در مدت قلیل بطبع سلیم چمن چمن استعداد بهمرسانید و دامن دامن گلهای لیاقت بایسته فراچنگ گردانید و در مراتب نظم بفکر رنگین شاني عظیم پیدا کرد و از معدن طبع متین جواهر نازك خیالي بکف آورد . کلامش در تمثیل گوئي بینظیر است و اشعار آبدارش یکسر دلپذیر . . . . دیوان فصاحت ترجمانش در اکناف عالم متداول است ."

۱۳ — نواب محمد صدیق حسن خان در تذکره شمع انجمن نظر صاحب ماثرالکرام را تائید میکند و میگوید — (٤)
" چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیت شایسته بهمرسانید و

---

(۱) صحف ابراهیم ذکر غني (۲) مخزن الغرایب ص ۲۸۶ (۳) تذکره نتایج الافکار ص ۵۱۲ (٤) شمع انجمن ۳۳۹

آخر بغواصي بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد ."

۱۴ ــ حسین تلیخان عظیم آبادی در تذکره نشتر عشق درباره غني چنین اظهار مینماید(۱)

" غني اگرچه از تنعم دنیوی بي نصیب برد اما از خزاین معنوی از بس غني ـ مثل او شاعری معني یاب و محاوره دان از خطه کشمیر برنخاسته و با این خوبي و فصاحت تکلم نساخته ــ کلام ار في الحقیقت بهار کشمیر است .... از رنگیني فکر رنگینش چهره گلرویان در غازه خوبي و از سواد مشکبارش طره مرغوله مویان در مشکبوئي "

۱۵ ــ و صاحب تذکره فانوس خیال بدین کلمات از غني یاد میکند (۲)

" وی (غني) و شیخ ناصر علي (سرهندی) از مردم هندوستان از جمله آنها اند که بشعر و شاعری ایشان توان فخر کرد و مضمون و معنی بستن را از اینان باید آموخت ."

۱۶ ــ مولانا عبدالغني مولف تذکرة الشعراء از او چنین ذکر میکند (۳)

" درستي زبان و رواني الفاظ و لطافت معاني او مقبول همه ــ از خطه کشمیر مثل او کسي برنخاست ."

۱۷ ــ مولانا شبلي نعماني در شعرالعجم غني را یکي از بانیان صنعت تمثیل میشمارد و میگوید (٤)

" مثالیه ــ یعني ادعائي کردن و برای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن . باني این طرز کلیم ــ علي قلي سلیم ــ میرزا صائب و غني هستند"

و سپس ضمن ذکر ابو طالب کلیم چون مینویسد (۵)

---

(۱) نشتر عشق ورق ۱۲۹۹ .

(۲) تذکره فانوس خیال ص ٦۳ نسخه خطي کتابخانه آزاد علیگر .

(۳) تذکرة الشعراء مولانا عبدالغني علي گر ۱۹۱٦ ص ۹٦ .

(٤) شعرالعجم مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي جلد سوم ص ۱۷

(۵) ایضا ص ۱۸۲

" مضامین مثالیه ابتدا هم محدود انگشت شمار یافت میشد ...... لیکن کلیم و میرزا صائب و غني آنرا گوئي یك فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و باهم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولانگاه مشترك گردانیده است."

۱۸ــ اما درین ضمن نباید از کسانیکه اشعار و سبك غني را مورد انتقاد قرار داده اند چشم پوشید و آنها را نادیده گرفت. درین زمره نخست به لطف علي بیگ آذر مولف آتشکده برمیخوریم او بمانند دیگر کسانیکه پیرو مکتب بازگشت بودند نه تنها از غني تمجید و توصیف نکرده بلکه از طرز بیان او چنین برمیآمده که اشعار غني مورد پسند وی واقع نشده است و با بي اعتنائي از او ذکر کرده و گوید ــ (۱)

" غني ــ صاحب دیوان است اما از تمام کلیات او این شعر ملاحظه و نوشته شد بد نگفته ــ شعر

قاصد چه احتیاج که طومار روزگار
چون بازشد رسد بد رازای کوی او"

۱۹ــ و همچنین مولانا شبلی نعماني در کتاب شعرالعجم از استیلا و غلبه معني سازی و خیالباني شعرای سبك هندی تنقیر کرده چنین خاطر نشان میسازد (۲)

" در آن زمان استیلا و غلبه معني سازی و خیالباني شعرا را از زبان یعني الفاظ و محاوره بندی غافل کرده بود چنانکه ناصر علي و غني و بیدل در این دایره افتاده از لطف زبان بیگانه شده بودند."

۲۰ ــ مولوی اکرام الحق در کتاب شعرالعجم في الهند که بزبان اردو نگاشته است نظریه مولانا شبلي نعماني را رد میکند و اظهار میدارد (۳)

---

(۱) آتشکده آذر لطف علي بیگ بمبئي (۲) شعرالعجم جلد سوم ص ۱۸۸
(۲) شعرالعجم في الهند شیخ اکرام الحق ص ۹٤

" در دیوان غني اشعاری بسیار میتوان یافت که برمحاوره بندی و استعمال ضرب الامثال ومکالمات روزانه دلالت میکند."

۲۱ — از مهمترین نقادان سبك وروش غني خورشید الاسلام است. او در کتاب موسوم به " غالب" که بزبان اردو نوشته شده ودرآن از نفوذ شعرای فارسي زبان قرنهای ۱۱و۱۲ هجری برشعرای اردو بطور عموم وبر غالب دهلوی بطور خصوص بحث میکند افکار واسلوب غني را مورد انتقاد قرار داده چنین گوید (۱)

" دیوانش از آهنگ احساسات جذبه وشور خالي است وتنها آهنگ الفاظ وکلمات درآن بچشم میخورد. علت آنست که او سعي میکند موضوعات وتجربیات پیش پا افتاده را بوسیله استعمال صنایع لفظي جلوه نو بدهد..... سبك اشعارش از اول تا آخر یکنواخت است وافکارش از احساسات قلبي الهام نمیگیرد ویاس وافسردگي بربیان شاعرانه اش غالب آمده است. تجربیاتي که اوذکر میکند وهمچنین طرز بیان آنها ناشي از مطالعه کتب است. اساس عشق مجازی نقط بر کلماتي چون "سبزه خط" و"سرمه چشم" مبتني است. تصور عشق حقیقي در اشعارش نقط بر روایت وحکایت پایه گزاری شده واثری از حقیقت وتجربه شخصي در آن وجود ندارد وکلماتي چون "شوق" نقط دارای معني لغوی است. منظور این است که غزلیات غني از رموز شاعرانه وعارفانه خالي است ..... (غني) بعلت فنا دوستي وزوال پسندی از انسان وزندگي گریزان وبیزار است وبه تصوف رسمي پناه میبرد. او دارای فلسفه وافکار منظم ومرتب نیست واساس شاعری او نقط برصنایع لفظي قرار دارد ولذا به اصول وقواعد عروض پای بند است. نظریه غني درباره زندگي از اصطلاحات وترکیباتي چند (که همیشه آنها را تکرار میکند) برخواننده روشن ونمایان میشود."

---

(۱) غالب خورشید الاسلام علیگر ۱۹۶۰ ص ۸۳ — ۸۵

۲۲ـ در اینجا از علي جواد زیدی که بدفاع شاعر ما پرداخته نقل قول میکنیم. او میگوید (۱)

"غني برای ادعا و دلیل بیشتر اصطلاحات پیش پا افتاده بکار میبرد ...... ولي کمال غني در اینجا است که او با وجود اصطلاحات کهنه معاني و افکار بدیع و بکری بوجود آورده است که خواننده سخن سنج و صاحب نظر بي اختیار قدرت شعری و دقت نظر غني را میستاید.... اشعار غني با وجود وفور استدلال او وضع زمان و نا آرامیهای اجتماعي دوران خود ..... و همچنین از ظلم و بیدادگریهای حکمرانان عهد حکایت میکند(۲) ...... غني به ارزشهای اخلاقي و معنوی ..... و آزادگي و عزت نفس و مناعت طبع و کردار نیك اهمیت بسیار قائل است.... او غزل را وسیله بیان و اظهار این مطالب ساخته و بدیهي است شاعر برای مطلوب ساختن غزلیاتي که فاقد ذکر حسن و عشق و شراب و شاهد باشند چاره ای جز این ندارد که بصنایع و بدایع لفظي پناه ببرد .... تا بتواند مضامین خشك اخلاقي را با چاشني صنایع زود فهم چون ایهام و تمثیل بر شنونده و خواننده گوارا سازد" (۳)

۲۳ـ سید محمد رضا داعي جواد در تاریخ ادبیات ایران جلد اول ضمن ذکر سبك هندی و شعرای معروف آن سبك نوشته است (٤)

"رونق سبك هندی در این عصر و این طرز شعر و بیان نماینده هنر باریك بیني و دقیقه یابي و لطیفه کاریست که جز فکر ورزیده و اندیشه های پخته بدان نرسد و از لطایف ادبیات ایران است. سخنسرایان بنامي همچون محمد علي صائب تبریزی (متوفي ۱۰۸۱) و ابو طالب کلیم کاشاني (متوفي ۱۰۶۱) و سید محمد عرفي شیرازی (متوفي ۹۹۹)

---

(۱) مقدمه دیوان غني چاپ سرینگر ص ۳۷ (۲) ایضا ص ۳۹ (۳) ایضا ص ٤۰

(٤) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تالیف سید محمد رضا داعي جواد اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸

و فیضي دکني (متوفي ۱۰۴۰) و محمد طاهر غني کشميری (متوفي ۱۰۷۷)
...... در این سبك هنر نمائیها کرده اند — "

وجای دیگر درباره غزلیات دوره سبك هندی چنین اظهار میکند (۱)

" و غزلهائیکه با علي درجه دقت ورقت معاني خود رسیده ودر ادبیات مابسبك هندی (اصفهاني) معروف شده اند و به مکتب سمبولیسم نزدیك میشوند مانند غزلیات صائب تبریزی غني کشميری و ...... "

و همچنین در ذکر خصوصیات سبك هندی اشعاری از غني را بعنوان شاهد آورده است. مثلا در مورد " ابتکار مضامین " مینویسد (۲)

" اینرسته از شاعران بنازکي خیال ودقت فکر و وسعت نظر وساختن مضامین بکر و بدیع و آوردن معاني عجیب ممتازند — غني کشميری گوید —

در هر نماز دست بزانو چرا زند
زاهد اگر زکرده پشیمان نگشته است

...... ودوم ابتکار در تشبیهات واستعارات وکنایات — غني گوید (۳)

چاك پیراهن یوسف نبود بي معني
خنده بر پاکي دامان زلیخا دارد

سوم شیوع فن ارسال المثل و فراواني تمثیل — غني گوید (۴)

نیست شهرت طلب آنکس که کمالي دارد
هرگز انگشت نما بدر نباشد چو هلال "

۲۴ — استاد محترم جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا در گنج سخن جلد سوم آورده اند (۵)

" غني از مشاهیر شاعران و فاضلان کشمیر معاصر صائب و شاگرد محسن فاني است. ناقدان معاصر وی اورا بنازکي خیال ستوده اند "

---

(۱) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تالیف سید محمد رضا داعي جواد — اصفهان — ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸

(۲) ایضا ص ۲۹۵ (۳) ایضا ص ۲۹۷ (۴) ایضا ص ۲۹۸ (۵) گنج سخن دکتر صفا جلد سوم ابن سینا تهران ۱۳۴۰ ص ۱۰۸ — ۱۱۰

سپس قسمتي از ابيات ورباعيات خوب وشيرين غني را در اثر گرانبهای خود نقل کرده اند.

۲۵ـ دانشمند گرانمایه جناب آقای استاد سعید نفیسي مرحوم در مقدمه ديوان محسن فاني چنين اظهار کرده اند (۱)

" درميان شاعران متعددی که در کشمیر بزبان فارسي شعر گفته اند دوتن که در یك عصر میزیسته اند ولي استاد وشاگرد بوده اند بیشتر جلب توجه میکنند ودر عداد شاعران نامي هندوستان باید بشمار آیند. نخست ملا محسن فاني کشمیری ..... وسپس ملا محمد طاهر غني ...... از نظر فني وشعر شناسي اندك تفاوتي هم درمیان شعر فاني وغني هست وآن این است که شعر فاني ..... بیشتر دارای جنبهٔ رياليسم است وشعر غني ..... بروش امپرسیونیسم گفته شده است "

۲۶ـ گذشته ازاین شمارهٔ کسانیکه اشعار غني را در بیاضها وجنگها وسفاین خود ضبط نموده اند اندك نیست ونگاهي بفهرست کتب خطي کتابخانه های معروف دنیا این موضوع را برای ما روشن میسازد. بطور مثال ایوانف در فهرست کتب خطي فارسي انجمن آسیائي بنگال عده يي بیاضها را بعنوان " مجموعه اشعار " که دارای ابیات غني نیز میباشند تحت شماره های ۹۲۴ و۹۳۴ و۹۴۴ و۹۴۵ و۹۵۲ ذکر کرده است (۲). همچنین آقای علي جواد زیدی از چهار بیاض دیگر در مقدمه دیوان غني نام برده اند (۳). علاوه براین میتوان از گلستان مسرت نیز نام برد (۴). ما

---

(۱) دیوان محسن فاني دکتر تیکو ص الف

(۲) Concise Descriptive Catelogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatie Society of Bengal by W.Ivanow p.351

(۳) دیوان غني سرینگر ص ۵۲ (۴) گلستان مسرت تالیف عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان لاهور ۱۳۳۱

اینجا از بیاض آقای محمود فرخ که از سخن سنجان و ادب دوستان بنام مشهد میباشند ذکر میکنیم . نامبرده عده ای از اشعار غني را انتخاب و در " سفینه فرخ " که حاوی اشعار منتخب شعرای بنام فارسي است جای داده اند .

یکي از ابیات مندرج درسفینه مذکور این است

با سایه ترا نمي پسندم

عشق است وهزار بد گماني (۱)

سپس اشعاری چند بنام " غني هندی " نوشته اندکه منظور همان غني کشمیری شاعر ماست .

۲۷ — چون از نویسندگان تذکره ها و تواریخ ادب و نقادان سخن و مولفین سفاین بگذریم مي بینیم که فرهنگ نویسان نیزاز اشعار غني استفاده کرده اند و آنها رابعنوان شواهدلغات و مصطلاحات شعری بکار برده اند . در این ضمن میتوان از" مصطلحات الشعراء " تالیف امام قلي رازی وارسته نامبرد . مولف این کتاب بسیاری ازاشعار غني رابعنوان شاهد آورده است (۲)

۲۸ — بطوریکه میدانیم اشعار غني از همان موقع ترتیب دیوان مورد تقدیر وتمجید سخندانان قرار گرفته بود وحتي برای کسانیکه میخواستند تحصیلات در زبان و ادبیات فارسي بنمایند دیوان غني جزوکتب درسي آنان محسوب میشد . در این امر بقول آقای دکتر سید علیرضا نقوی استناد میکنیم . وی درکتاب " تذکره نویسي فارسي در هند و پاکستان " درذکرتذکره صبح وطن وضمن شرح حال مولف میگوید (۳)

---

(۱) سفینه فرخ — محمود فرخ — چاپخانه نیردما مشهد ۱۳۳۰ رجوع کنید به صفحه ۷۰۲ و ۷۱۰ و ۷۱۲ و ۷۶۵ ولي بیتیکه که در فوق نوشته شده در هیچکدام از دیوانهای چاپي غني کشمیری موجود نیست .

(۲) مصطلحات الشعراء تالیف امام قلي رازی وارسته طبع چاپخانه نولکشور کانپور ۱۳۲۶ — رك به صفحه ٤ و ٦ و حاشیه ص ۱۹ و ٤٥ و حاشیه ص ٦۹ و ص ۸٥ و ۹۱ و ۱٥۱ و ۱۸۰ و ۱۸۹ و ۲٤٥ و ۳۲۲ و ص ۳٤۸ . (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

« نواب اعظم در پنج سالگي بمكتب رفت ونزد حافظ محمد مكي وحافظ عبدالوالي قرائت قرآن راتمام كرد واز مختصرات فارسي تااخلاق محسني پيش غلام محي الدين خوشنويس وانشای خليفه وزليخا و گلشن سعادت ورساله عبدالواسع هانسوی وسكندر نامه واخلاق جلالي وديوان غني (كشميری) وديوان ناصر علي سرهندی وديوان جلال اسير را خواند .....»

۲۹ ـ شماره شعرای هندی كه تحت تاثير سبك وافكار غني قرار گرفتند وبطرز وروش او بفارسي يا اردو شعر سروده اند بسيار است . شعرای ديگر معاصر غني وآنانيكه مدتي بعداز او ميزيسته اند چون شوكت بخاری ومرزا جلال اسير وناصر علي سرهندی واستاد سخن مرزا عبدالقادر بيدل بر شعرای زبان اردو كه درآن زمان مراحل ابتدائي راميپيود بسيار نفوذ داشته اند. همچنين شعرای فارسي زبان نيز تحت تاثير اين سبك قرار گرفتند وما پيش ازين نام برخي شعراءراكه بجواب وتقليد غني شعر سروده اند بيان كرديم . اينك از دو شاعر بنام شبه قاره هند ياد مي كنيم كه يكي از آنان مرزا اسد الله خان غالب وديگری علامه محمد اقبال است . بقول خورشيد الاسلام نفوذ وتاثير شعرای قرن يازدهم ودوازدهم هجری مانند غني وناصر علي وبيدل در افكار ميرزا غالب تا بيست وپنج سال اول زندگي او بسيار نمايان وواضح است و غالب بسبك وطرز آنان شعر ميسروده است .اما علامه محمد اقبال غني راازگوشه ديگری مينگريست . غني برای او مظهر پاكي وصفا وآزادگي وعزت نفس است. وی در جاويدنامه اززبان مولانای روم شاعرمارا چنين ميستايد وازاو بدين كلمات توصيف ميكند (۱)

(بقيه حاشيه صفحه پيش)

(۳) تذكره نويسي فارسي در هند وپاكستان نگارش دكتر سيد علي رضا نقوی چاپ موسسه مطبوعاتي علمي تهران ص ٥٤٦

---

(۱) كليات اقبال ـ جاويد نامه با مقدمه احمد سروش ـ تهران ۱۳٤۳ ص ۳٥۸

شاعر رنگین نوا طاهر غني

نقر او باطن غني ظاهر غني

علامه محمد اقبال بعضي اشعار غني را در منظومه های نارسي (۱) و اردو (۲) تضمین کرده و معني و جلوه نو بآن بخشیده است. علاوه براین او اززبان غني شاعر همرطن و "مرد فقیر بظاهر و باطن غني" درسهای باارزش و سخنان پر مغز برای ملت هند که درآنزمان زیر یوغ اسارت اجانب بدترین اوقات حیات خودرا بسر میبرد بیان میکند و باقتضای حب وطن برای آزادی واستقلال هند بمساعي کشمیریان چشم دوخته است چنانکه در جاوید نامه اززبان غني اظهار میدارد (۳)

هند را این ذوق آزادی که داد
صید را سودای صیادی که داد
آن برهمن زادگان زنده دل
لاله ای احمر زروی شان خجل
تیزبین وپخته کار وسخت کوش
ازنگاه شان فرنگ اندر خروش
اصل شان ازخاك دامنگیر ماست
مطلع این اختران کشمیر ماست
خاك ما را بي شرر داني اگر
بر درون خود یکي بگشا نظر
این همه سوزی که داری ازکجاست
این دم باد بهاری ازکجاست ؟

---

(۱) کلیات اقبال ـ جاوید نامه با مقدمه احمد سروش ـ تهران ۱۳۴۳ ص ۳۵۸

(۲) بانگ درا ـ لاهور ـ ۱۹۳۰ ص ۱۹۸ ـ ۱۹۹ منظومه ای بزبان اردو بعنوان "خطاب به جوانان اسلام

(۳) جاوید نامه ص ۳۶۲

این همه باد است کز تا ثیر او
کوهسار ما بگیرد رنگ و بو

اقبال نه تنها از افکار او متاثر شده است بلکه افعال و اصول زندگی و استغنا و مناعت طبع غنی را نمونه و سرمشق میدانست واز اشعار او وافکار او الهام میگرفت. اینک قطعه ای را که اقبال برای تجلیل شاعر ما سروده بعنوان حسن ختام در زیر نقل میکنیم[1]

غنی آن سخنگوی بلبل صفیر
نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چو اندر سرا بود در بسته داشت
چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت
یکی گفتش ای شاعر دل رسی
عجب دارد از کار تو هر کسی
بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر
فقیر و با قلیم معنی امیر
ز من آنچه دیدند یاران رواست
در این خانه جز من متاعی کجاست
غنی تا نشیند به کاشانه اش
متاعی گران است در خانه اش
چو آن محفل افروز در خانه نیست
تهی تر ازین هیچ کاشانه نیست

درود بر روح و روان پاك آن "مرد فقیر بظاهر و باطن غنی" و "با قلیم معنی امیر" که اکنون "محفل افروز" کاشانه سخندانی نیست و در خاك کشمیر مینو نظیر بخواب ابدی فرو رفته است درود فراوان میفرستیم و در همینجا این رساله را بپایان می رسانیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

---

(1) کلیات اقبال - جاوید نامه ص ۲۴۰

"فهرست منابع"

کتب تذکره

۱- تذکرة الشعراء — دولت شاه سمرقندی

۲- تذکرة الشعراء — مولانا عبدالغني

۳- تذکره خوشنویسان — مولانا غلام محمد هفت قلم

۴- تذکره نصرآبادی — محمد طاهر نصرآبادی

۵- تذکره حسیني — میر حسین دوست سنبهلي

۶- تذکره نتایج الافکار — مولانا قدرت الله گوپاموی

۷- تذکره ناموس خیال — نسخه خطي کتابخانه آزاد علیگر

۸- تذکره نویسي در هند و پاکستان — دکتر سید علیرضا نقوی

۹- تذکره شمع انجمن — نواب صدیق حسن خان

۱۰- تذکره نشتر عشق — حسین قلي خان عظیم آبادی — نسخه خطي کتابخانه خدا بخش بانکي پور پاتنا

۱۱- تذکره ریاض الشعراء — واله داغستاني

۱۲- تذکره سفینه خوشگو — بندرابن داس خوشگو — نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاتهران

۱۳- ایضا — مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا

۱۴- تذکره صحف ابراهیم — علي ابراهیم خان خلیل نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۱۵ـ کلمات الشعراء — محمدافضل سرخوش

۱۶ـ ماثرالکرام — غلام علي آزاد بلگرامي

۱۷ـ مخزن الغرايب — احمد عليخان هاشمي نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۱۸ـ مراة الخيال — امير شير عليخان لودی

۱۹ـ تذکره خزانه عامره — غلام علي آزاد بلگرامي

۲۰ـ تذکره مقالات الشعراء — مير شير علي قانع تتوی

۲۱ـ واقعات کشمير — خواجه محمد اعظم ديده مری

۲۲ـ تذکره خلاصة الکلام — علي ابراهيم خان خليل ـ نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۲۳ـ پارسي سرايان کشمير — دکتر گ ل تيکو

۲۴ـ تذکره آتشکده — لطفعلي بيگ آزاد

۲۵ـ تذکره اسرار الابرار — بابا داود مشکواتي

۲۶ـ تذکره بستان بي خزان

دواوين وکليات شعراء وسفاين

۲۷ـ ديوان اثيرالدين اخسيکتي — مصحح رکن الدين همايونفرخ

۲۸ـ 〃 حافظ — 〃 محمد قزويني و دکتر قاسم غني

۲۹ـ 〃 خواجو کرماني — 〃 سهيلي خوانساری

۳۰ـ 〃 عطار — 〃 سعيد نفيسي

۳۱ـ 〃 غني کشميری — چاپ نولکشور لکهنو ۱۹۳۱ ميلادی

۳۲ـ .. ايضا — چاپ سری نگر با مقدمه علي جواد زيدی ۱۹۶۴ ميلادی

۳۳ـ 〃 فاني (شيخ محسن) — گردآورنده دکتر گ ل تيکو

۳۴ - دیوان فرخي سیستاني	مصحح دبیر سیاقي
۳۵ - 〃 قاآني	〃 محمد جعفر محجوب
۳۶ - 〃 معزی	〃 عباس اقبال
۳۷ - 〃 منوچهری	〃 دبیر سیاقي
۳۸ - کلیات اقبال	با مقدمه احمد سروش
۳۹ - بانگ درا	علامه محمد اقبال
۴۰ - کلیات صائب تبریزی	با مقدمه امیر فیروز کوهي
۴۱ - گلستان مسرت	عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان
۴۲ - سفینه فرخ	محمود فرخ
۴۳ - رباعیات سرمد شهید	با مقدمه مولانا ابوالکلام آزاد

سایر کتب

۴۴ - اپانیشاد با سراکبر	باهتمام دکتر تارا چند و سید محمد رضا جلالي نائیني
۴۵ - آثار الصنادید	سر سید احمد خان
۴۶ - احوال واشعار رودکي	سعید نفیسي
۴۷ - ارمغان پاك	اکرام
۴۸ - الذریعه الي تصانیف الشیعه	العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهراني
۴۹ - المعجم في معاییر اشعار العجم	شمس الدین محمد قیس رازی بتصحیح مدرس رضوی
۵۰ - امثال وحکم	علي اکبر دهخدا
۵۱ - بزم تیموریه	سید صباح الدین عبدالرحمن
۵۲ - تاریخ اقوام کشمیر	منشي محمد دین فوق
۵۳ - تاریخ ادبیات ایران	سید رضا دائي جواد

٥٤ – تاریخ حسن چهار جلد — پیر غلام حسن شاه کویهامي

٥٥ – تاریخ عالم آرای عباسي — اسکندر بیگ

٥٦ – تحول شعر پارسي — زین العابدین مؤتمن

٥٧ – تزك جهانگیری — جهانگیر شاه

٥٨ – چهار مقاله — مصحح دکتر محمد معین

٥٩ – حدائق الحقائق — رامي تبریزی

٦٠ – دبستان مذاهب — چاپ نولکشور کانپور

٦١ – دره نجفي — نجفعلي میرزاآقا سردار

٦٢ – دقائق الشعر

٦٣ – رساله در فن شالبافي — حاجي مختار حسن اشائي

٦٤ – رود کوثر — شیخ محمد اکرام

٦٥ – شعرای فارسي زبان کشمیر — پایان نامه دکتری آقای گل تیکو

٦٦ – شعرالعجم چهار جلد — مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني

٦٧ – شعرالعجم في الهند — شیخ اکرام الحق (بزبان اردو)

٦٨ – شعر و ادب فارسي — زین العابدین مؤتمن

٦٩ – غالب — خورشید الاسلام

٧٠ – فرهنگ آنند راج — محمد پادشاه باهتمام دبیر سیاقي

٧١ – فرهنگ انجمن آرای ناصری — رضا قلي خان هدایت

٧٢ – 〃 برهان قاطع — مصحح دکتر محمد معین

٧٣ – 〃 علوم عقلي — دکتر سید جعفر سجادی

٧٤ – فهرست کتابهای چاپي فارسي ج ا — خان بابا مشار

٨٥ – گنج سخن جلد سوم — دکتر ذبیح الله صفا

٧٦ – لسان القلم في شرح الفاظ العجم — عبدالقهار بن اسحق شريف مصحح اديب هروی

٧٧ – لغتنامه دهخدا

٧٨ – معجم البلدان — ياقوت حموی

٧٩ – مراصد الاطلاع علي اسماء الامكنة والبقاع — صفي الدين عبدالمومن بغدادی

٨٠ – مجله ماه نو — بزبان اردو چاپ کراچي

٨١ – منتخب التواريخ — ملا عبدالقادر بدايوني

٨٢ – مجمع البحرين — شاهزاده دارا شكوه نسخه خطي كتابخانه مجلس شورای ملي ايران تهران

٨٣ – مجله هلال مرداد ١٣٣٤ و ژوئن ١٩٦٣ — چاپ کراچي

٨٤ – ما ثرالامراء — نواب صمصام الدوله شاهنوازخان

٨٥ – مجله آهنگ سپتامبر ١٩٥٩ — چاپ دهلي (بزبان اردو)

٨٦ – مثنوی معنوی — مصحح رينولد – نيكلسون

٨٧ – مصطلحات الشعراء — امام قلي رازی وارسته

٨٨ – نزهة القلوب — حمدالله مستوفي طبع دبيرسياقي

٨٩ – نقش پارسي براحجارهند — علي اصغر حكمت

کتب انگلیسي

90. Ain 'Akbari, English translation by Col.H.S.Jarrett

91. A History of India — J.C.Powell Price

92. Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans Bibliothecaire a laBibliotheque Nationale, Tome Troisieme, Nos.1161-2017,Paris — E. Blochet

93. The Cambridge History of India — Col.Sir Wolesly Haig & Sir Richard Burn.

94 The Cultural Heritage of India — The Rama Krishna Mission Institute of Culture, Calcutta.

95. A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the collection of the Asiatic Society of Bengal. — Waldimer Ivanow

96. Dabistan -e- Mazahib — Translated by Shea and Troyer

97. Descriptive Catalogue of Arabic, Persian & Urdu manuscripts in the Library of the University of Bombay — K.B.Shaikh Abdul Qadir Sarfaraz.

98. The Encyclopaedia Britanica, 14th edition

99. The Glimpses of Medieval India — Yusuf Hosain

100. The Historians History of the World — The Times

101. History of Shah Jahan of Delhi — Banarsi Pershad

102. India since 1526 — V.D.Mahajan & R.R.Sethi.

103. Indian Paintings Under the Mughals — Percy Brown

104. Journey from Bengal to England through the Northern Part of India, Kashmir, Afghanistan & Persia and into Russia by the Caspian sea. — Forstar George

105. Kashmir Under the Sultans — Mohibbol Hasan

106. Kashir 2 vols — Ghulam Mohiuddin Sufi.

107. Kashmir Cesus Report Pt.I — Matinuzzeman

108. The Life and Times of Mahmood of Ghazna — M.Nazim

109 The Muslim World — Hartford Seminar Foundation.

110. The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge
111. A Short History of Aurangzeb J.N.Sarkar
112. Travels in the Mughal Empire Dr. Francis Bernier
113. The Valley of Kashmir Walter.R.Lawrence.
